DATE

Call No. ________

Acc. No. ________

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

DATE

زندگی و روزگار و اندیشه

پوریای ولی

پهلوان محمود خوارزمی

با

متن انتقادی کنزالحقایق

تحقیق و مطالعه

حمید حمید

این کتاب تعداد دو هزار نسخه به تاریخ ۱۳۵۳ در چاپخانه
ساحل تهران بچاپ رسیده است

فهرست مطالب کتاب

سپاس و اهداء

بی‌هیچ مبالغه، اگراین تحقیق توانسته باشد از نام و نشان گمشده‌ی پوریای ولی نشانی روشن و آگـاه کننده ارائه کرده باشد چنین توفیقی رامن به‌یاری، مدد، پی‌جویی وجستجوی عاشقانه‌ی آقای عبدالحسین حائری رئیس اداره تحقیق وبررسی کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی ومساعدت لطف آمیز سرکارخانم فخری راستکار رئیس آن کتابخانه مدیونم .

لذا برذمه‌ی خود میدانم که ضمن سپاسگزاری از این دو تن مهربـان این تحقیـق را بنشانه‌ی سپاس بآنها تقدیم کنم. باشدکه نفس گرم پهلوان پوریای ولی همراه کار وزندگی آنان باشد .

حمید حمید

بنام خداوند مهربان

و



بنام آنکه جان را نور دین داد
خرد را در خدا دانی یقین داد

♣♣♣♣

خداوندی که عالم نامور زوست
زمین و آسمان زیر و زبر زوست

♣♣♣♣

فلك اندر رکوع استادهٔ اوست
زمین اندر سجود افتادهٔ اوست

♣♣♣♣

توان اندر صفاتش ره بریدن
ولی در ذات او نتوان رسیدن

♣♣♣♣

ز ذاتش در صفاتش ره نیابند
بکوشی سوی ذاتش چون شتابند

♣♣♣♣

بسی کوشیده گویند از صفاتش
ولی عاجز شوند از کنه ذاتش

♣♣♣♣

بقای جاودانی جز ورا نیست
پرستیدن بجز وی را سزا نیست

♣♣♣♣

خداوندا بحق نیك مردان
که ما را عاقبت محمود گردان

از « کنزالحقایق » اثر :
پهلوان محمود خوارزمی
پوریای ولي

اشاره و شاهدی به چرائیِ گمنامی

سخن از پهلوان **پوریای ولی** بعنوان چهره‌ای نامدار در ادبیات عرفانی و دلاوری عیاروفتی در تاریخ پهلوانی ایران درحقیقت سخن از چهره‌ای افسانه‌ئی است که نام وصفتش شهره‌ی اعصار وقرون است اما نشان وچند و چونی‌اش را هیچ جنبنده‌ای نه می‌شناسد ونه آشنایی از آن نشانه‌ای می‌دهد .

اما تفاوتی آشکار **پوریای** ما را از گل گیمش اسطوره‌ای جدا می‌کند وآن اینکه بهرترتیب پهلوانی **پوریا** نام روزگاری درخطه‌ی ایرانزمین بامردم این دیار زیسته ودرخیزشها وسنن وآداب با آنان شریك بوده و از نامی پرآوازه نیز بهره داشته است .

نام پرآوازه‌ی **پوریا** درجان وخاطر پهلوانان ایران ودرفضای پرطنین ورزشگاههای باستانی و زورخانه‌های این سرزمین، در فصول و ابواب آثار وسیر وتواریخ روزگار او وپس ازاو نامی فراموش شده است. چنانکه گویی هرگز جهان پهلوانی وقلمرو شعر وعرفان وفتوت

کسی‌را بنام او بخود ندیده است .

ازاین روی است که بحق میتوان گفت **پوریای ولی** از آن زمره مردانی‌است که سیره نویسان و زندگی‌نگاران و تذکره پردازان و مورخان درحق اوستم روا داشته‌اند و نام این پیر وارسته و پهلوان کمر بسته‌را بدست غفلت وفراموشی سپرده‌اند .

پهلوان **پوریای ولی محمود خوارزمی** که نام پرهیمنه‌اش انگیزهٔ تحرك جان پهلوانان وعارفان ایران طی هفتصد سال پس از حکومت نخستین ایلخانان وهلاکوئیان بوده است چنان در تند باد غفلت نویسندگان پس‌از او قرار گرفته است که پژوهنده‌ای چون **علامه محمد قزوینی** که براستی هیچ نکتهٔ تاریخی از دیده‌ی تیز نگرش بدور نمی‌مانده است درحق او می‌نویسد :

«زیرعنوان پوریای ولی» هرچه‌گشتم مطلقاً واصلا ذکری ازاین شخص در تذکره‌های شعرا وکتب لغت وغیره پیدا نکردم[۱]

اگر چه مرحوم قزوینی بعدها به منابع معدودی دست یافته است‌که درآنها ازاین پهلوان اسمی‌برده‌شده است وهم آنها را ومنابع دیگری رانیزمن‌خودباتلاشی‌سخت خستگی‌آور یافته‌ام اما علی‌الاطلاق نام او چنانکه حق‌مقام اوست دردفتر ایام‌به‌ضبط نیامده و باو چنانکه مستحق آنست عنایتی نشده است .

۱- یادداشتهای قزوینی جلد چهارم ص ۸۸ - ۹۰ چاپ دانشگاه تهران .

اگر چه من در فصلی که به زندگی و اندیشه‌ی او می‌پردازم به تفصیل راز این «کم التفاتی» را بیان کرده‌ام اما در اینجا باختصار تنها ذکر این نکته را لازم میدانم که شیوع مذاهب حنفی و شافعی در دوران حکومت ایلخانان و پیکار خونین پیروان آن مذاهب بامذاهب دیگر و بخصوص باشیعه‌ی امامیه که در آن روزگار یکی از مذاهب پیکارجوی خلق در همهٔ مناطق ایران بشمار میآمده مجال آن را باقی نمی‌گذاشت که عارفی چون **پهلوان پوریا** بعنوان یکی از مظاهر درخشان عرفان شیعه در آثار تاریخی و تذکره‌های شعرا نامبردار شود.

این و علل دیگری سبب گردید که نویسندگان تواریخ و تذاکر وسیر که اکثر آنها نیز با قلم نویسندگان مسلمان سنی: حنفی و شافعی تحریر شده است به پهلوان **پوریا** با بی‌اعتنایی بنگرند.

بیهوده نیست که تنها در قرن دهم و با پیروزی شیعه و نهضتهای شیعی در ایران است که می‌بینیم نام او ناگهان چون نامی آشنا و به تفصیل در بزرگترین تذکره شعر شیعه یعنی **«هفت اقلیم»** آورده می‌شود و از او با تفصیل یاد میگردد.

علامه‌ی قزوینی نیز صراحتاً این نکته را دریافته و با تأکید بیان می‌کند که:

« ذهنم به **«هفت اقلیم»** رفت خود این کتاب را نداشتم ولی فهرستی از آن کامل به ترتیب خود کتاب، سابق برای خود ترتیب داده بودم ... رجوع کردم لله‌حمد اسم او [**پوریا**] را در آنجا

درضمن رجال مشهور خوارزم دارد. پس یقین کردم که اولا اسم او درحدود ۱۰۰۰ که سال تقریبی تألیف «هفت اقلیم» است مشهور بوده نه آنکه فقط در حدود سال ۱۲۰۰ که سال تقریبی آتشکده است مشهور شده بوده وثانیاً که آتشکده تقریباً عین مسطورات «هفت اقلیم» را نقل کرده‌است»[۲]

حقایقی تاریخی در باره‌ی ادعایی که من طرح کردم تماماً گویا ومستند است واساسی‌ترین آن‌ها شرایط اجتماعی ایران طی قرونی است که از زمان تولد **پوریای ولی** آغاز میگردد وتا اواسط **قرن** نهم هجری ادامه می‌یابد.

چنانکه میدانیم تا آغاز قرن نهم هجری نیمی از مردم ایران‌و شایدهم اکثریت آن سنی بوده‌اند. **حمدالله‌مستوفی قزوینی** در تألیف جغرافیایی خویش نزهةالقلوب که درحدود ۷۴۰ هجری یعنی هجده سال پس از مرگ **پهلوان پوریا** تحریر کرده است بنحو روشنی ترکیب سنی: شافعی و حنفی ایران را توضیح میکند. منابع دیگر آن دوران بخوبی حاکیست که تا آغاز قرن نهم هجری اکثریت مردم ایران لااقل بطور رسمی سنی بشمار میآمده، فئودالها وساکنان بیشتر شهرهاسنی بوده‌اند وضمناً اهالی مغرب ایران مذهب سنی شافعی داشتند. به‌گفته **مستوفی** سنیان شافعی در شهرهای زیر تفوق داشتند:

اصفهان، قزوین، ابهر، زنجان، مردقان، شیراز، گلپایگان

۲ـ همان کتاب

یزد ، تبریز ، اردبیل ، مشکین، اهر ، نخجوان . مستوفی فقط بلاد معدودی از خراسان راکه مردم آنها مذهب سنی داشته یادمی کند ولی از دیگر منابع معلوم است که در خراسان بیشتر مردم مذهب حنفی داشتند. برکنار ازاین استدلال عمومی که درباره ایران دوران پهلوان مورد بحث ذکر کردیم منابع اساسی‌ای در اختیار است که از مذهب رایج و حاکم دوران زندگی پهلوان محمود خوارزمی سخن بمیان می‌آورند وازتأثیر آن دردستگاه سیاسی وحکومت ایران آن زمان یاد می‌کنند. ازمیان این منابع تاریخ غازانی یا تاریخ مبارك غازانی از رشیدالدین فضل‌الله ودیگر تواریخ آن دوران است. آنچه که ازمیان آن منابع بازگوومؤید ادعای ماست ماجرای اسلام‌آوردن غازان‌خان پادشاه مغول وسلطان مقتدری است که مورد توجه پوریای ولی نیز بوده است[۳]

غازان که تربیت یافتهٔ دست امیر نوروزبن ارغون‌آغا بودبراثر تشویق‌های متوالی او باسلام تمایل پیدا کرد . مخصوصاً میخواست بر بایدو وامرای مقتدر او ظفریابد و در این راه یارانی‌داشته‌باشد . بیانات امیر نوروز در مزاج غازان مؤثر افتاد و چون سابقاً هم باامیر نوروز درقبول اسلام وعده داده بود مصمم شد که بعهد خود وفا کند وبهمین نیت در چهارم شعبان سال ۶۹۴ در لار دماوند غسل کرده جامه‌ای نو پوشید و بر دست شیخ صدرالدین ابراهیم پسرشیخ

۳- در این باره در فصول بعد به تفصیل سخن گفته‌ام .

سعدالدین محمدبن حمویه‌ی جوینی اسلام آورد.[۴]

شیخ صدرالدین یا بعبارت صحیح‌تر **صدرالدین ابو المجامع ابراهیم بن سعدالدین محمدبن حمویه جوینی** که بعداً درباره روابط او با **پهلوان پوریا** سخن خواهم گفت باستناد تمامی منابع تاریخی فقیهی مسلمان و شافعی مذهب بوده است[۵] و به اعتراف صریح رشید الدین فضل‌الله وزیر غازان و بزرگترین تاریخ نویس دوران مغولی بیشتر اوقات ملازم پادشاه بوده و پیوسته از وی استکشاف حال دین اسلام می‌نمود و ازدقایق وحقایق آن سئوال و بحث می‌کرد[۶]. شرح نویسندهٔ بستان‌السیاحة درباره خیوه شهری که پوریا در آن زیسته ودرگذشته است نیز تأکید دیگری برماست «وخیوه بلده‌ایست ازبلاد خوارزم... مردمش همگی‌ترک وحنفی مذهب وبغایت متعصب‌اند، اسرای شیعه‌در آنجا بسیارند»[۷]

با وجود چنین شرایطی شگفت‌آور نیست اگردر تذاکر وکتب رجال قرون هفتم تادهم هجری واز آن به‌بعد نیز درآثار نویسندگان مسلمان غیرشیعی حق بسیارکسان وخاصه کسی چون پهلوان پوریای

۴- تاریخ مفصل ایران ازاستیلای مغول تا اعلان مشروطیت از عباس اقبال جلد اول ص۶۵۵

۵- کنجکاویهای علمی‌وادبی: خاندان سعدالدین‌حموی. نوشته سعید نفیسی ص۲۸چاپ دانشگاه

۶- تاریخ مبارك غازانی. ازرشیدالدین فضل‌الله چاپ برلین ص۷۹

۷- بستان السیاحة از شروانی گلشن هشتم ص۲۷۴ در حرف الخا

ولی که در فتوت اسلامی جریان شیعی آن و در عرفان اسلامی آن روندی از آن که جوهرهٔ شیعی آن غنی است را پذیرا گردیده واز جانبداران و شارحین اصل «مهدویت» شیعه است وعلناً نیز دراین راه پیکارهای بزرگی داشته است نه‌تنها موردتوجه قرار نگیرد سهل است چنانکه بعداً بطریقی استنباطی مبتنی بر اسناد توضیح خواهم داد مورد ایذاءِ واحیاناً نامردمی نیز قرارگرفته باشد.

رعایت اصول «تقیه» و «رازداری» که از طریق شرایط اجتماعی چون اصلی در داخلهٔ عرفان و اهل سلوك تصوف راه یافت توسط **پهلوان پوریا** یکبار دیگر مؤید محدودیت اعتقادی است که او در جریان سلطهٔ مذاهب حنفی وشافعی داشته است .

« من بیچاره سرگردان از آنم
که نتوان گفت باکس آنچه دانم »[۸]

هم او هنگامی که در مناقب وفضیلت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سخن میگوید ناگهان سخن کوتاه میکند و از این هراس که بیش از آنچه بآن اشاره می‌کند به آزارش بپردازند بنحو ظاهر الصلاح رعایت «تقیه» میکند .

«بسی زین حسن میدانم حکایت
نمی‌گویم که می‌خیزد شکایت

۸- نسخه خطی کنزالحقایق متعلق به‌مخزن دست نویسهای کتابخانه مجلس شورای ملی ص۱-۳-۴- شماره ۱۱۴۹/۴ .

ز دل من دوستدار هر چهارم
بفضل این و آن کاری ندارم [۹]

ولی دوست پس از این قطعه است که می‌یابیم که‌او نه تنها با فضیلت علی‌ع کارهادارد سهل است «کنزالحقایق» راچون حماسه‌ای و رساله‌ای در خدمت شریعت محمدی وسنت ولایت و اساس مهدویت و اصول و فروع مذهب شیعه‌ی امامیه میگذارد وبا یافتن کمترین مفر اجتماعی به‌بیان این حدیث آغازمیکند.

اگر چه این سخنها می‌نهفتم
چووقت آمدزحق،حالی بگفتم [۱۰]

درحد یك مقدمه سخن را باینجا کوتاه میکنم.

کوشش من در این پی‌جویی آنست که از میانهٔ تاریکی قرونی که‌از زمان او به اینسو گذشته است چهرهٔ واقعی او را بعنوان یك شخصیت تاریخی بازیابم وتاحدمقدور باستناد اسناد وروش علمی‌تحقیق از اونامی ونشانی بیاورم.

۹ـ همان نسخه
۱۰ـ همان نسخه

اگر توانسته باشم از این چهرهٔ ناشناخته وپهلوان پیکارجوی ایران به نسل‌جوان ایرانی‌معاصر تصویری روشن ارائه‌کنم وکارنامه‌ای از نام ویاد وکنش یکی‌از چهره‌های درخشان نهضتهای مبارزه‌ی اجتماعی ایران فراهم آورم و جوان ایرانی را از آن آگاه سازم حق خویش راگرفته‌ام.

حمید حمید ۱۳ آذرماه ۱۳۵۲

تهران

فصل اول

بحث درباره منابع

تواریخ - تذکره ها
کتب لغت و رجال

بحث درباره منابع

تواریخ : پژوهش علمی در باره موضوع اصلی این تحقیق ایجاب میکرد که منابع احتمالی را که ممکن بود در آنجا از **پهلوان** نام و نشانی یافته شود به « تواریخ » و « سیر » و « تذکرهٔ شعرا » و کتب « لغت و رجال » طبقه بندی کنیم و در این کار نیز مبنای مطالعه را به این منابع از نزدیکترین سنه‌ی تحریر به دوران زندگی **پهلوان محمود** تا دورترین آنها اختصاص دهیم .

آغاز به کار بر چنین طرح نظری دقیقاً ما را به « بنیان نظری» ای که در مقدمه عنوان کردیم رسانید و موید این نظریه گردید که آثار ونویسندگان غیر شیعه تعمداً از پرداختن به زندگی واندیشه اوامتناع کرده‌اند . مع الوصف این واقعیت هرگز مانع از آن نگردید که من آن آثار را دقیقاً از نظر بگذرانم و همین «توجه» اصولی بود که توانست مرا از طریق آن آثار ولی بطور غیر مستقیم به حقایقی از زندگی **پوریا** واقف سازد .

بهر ترتیب نخستین مرجعی که علی‌الاصول برای یافتن شرحی از زندگی **پهلوان پوریا** میباید بآن رجوع میشد تاریخ بزرگ **رشیدالدین فضل‌الله همدانی** معاصر شافعی مذهب وروشنفکر صاحب نفوذ زمان **پوریا** یعنی جامع‌التواریخ بود .

رشیدالدین فضل‌الله بن ابوالخیر علی همدانی که از ۶۴۵ تا ۷۱۸ زندگی کرد یکی از بزرگترین مورخان قرون وسطی بشمار میرود . وی دانشمندی پزشک ومتشرعی سنی و درعین‌حال رجلی سیاسی ووزیر غازان‌خان والجایتوخان مغول بود .

جامع‌التواریخ او تاریخ بزرگی است که رشیدالدین به دستور غازان‌خان نوشت ودر میان کتب تاریخ فارسی در قرون وسطی مقام بزرگ ومنحصر بفردی دارد . کار تنظیم کتاب جامع‌التواریخ هنگام حیات غازان درسال ۷۰۰ هجری آغاز شد و در عهد حکومت الجایتو خان یعنی ۷۱۱ پایان یافت وچنان که خواهم گفت این عهد دوران کامل واساسی بلوغ وشهرت ونیرومندی **پهلوان پوریا** است وشگفت است که رشیدالدین با اینکه از **صدرالدین حموی** رقیب شافعی مذهب **پهلوان پوریا** سخن میگوید اما از او نامی به میان نمی‌آورد.

پس از «جامع‌التواریخ» رشیدالدین فضل‌الله در دیگر تواریخ مربوط به ادوار قرن هفتم به بعد نیز صراحتاً نامی از پوریای ولی نمی‌یابیم وتنها دویست سال پس از روزگار پهلوان ودربزرگترین کتاب تاریخ فارسی یعنی **روضةالصفای میرخواند شاه مشهور به**

میرخواند است که بمناسبتی فرعی و نه بمناسبت مستقیم نامی از پوریای ولی آمده است.

خواندمیر روضة الصفا رادرقرن نهم هجری در۷ جلد بپایان آورد و دنبالهٔ آنرا میرزا رضا قلی خان هدایت تا پایان دورهٔ قاجاریه در ۳ جلد تکمیل کرد. وی درجلد دهم بمناسبتی از پوریای ولی نام می برد که اگر چه به شرح یا اختصار هیچ مطلبی رادربارهٔ این پهلوان بیان نمی کند اما همان اشارهٔ فرعی بزرگترین راز سربه مهر پهلوان پوریا یعنی محل دفن وگور اورا بازمی گشاید ودراین باره کمترین شبهه را زایل میسازد.[1]

همان شگفتی که درباره جامع التواریخ ازلحاظ ذکر «صدرالدین حموی» رقیب پهلوان پوریا وجود دارد درباره روضة الصفا نیز صادق است بااین تفاوت که ذکر مؤلف روضه از پهلوان حکایتی است از «قدر رجوعی» پهلوان واهمیتی که درمیان همگنان واهل طریقت دارا بوده است زیرا نویسندهٔ کتاب اهمیت والای «والی خوارزم» رادر ذکر واقعهٔ مرگ اوبا این نشانه برملا می کند.

«الله قلی خان اورگنجی والی خوارزم پس از هجده سال خوارزمشاهی درگذشت و نعش اورا درجوار مزار پهلوان محمود قتالی مدفون کردند»[1]

عجالتاً ازمیان کتب تاریخ مربوط به قرن هفتم وبعد، تنها روضة۔ الصفاست که ما توانستیم حتی باشارتی در آن از پهلوان پوریا نامی

۱ـ روضة الصفا [تاریخ جامع ایران] از میرخواند شاه: میر خواند چاپ خیام ـ پیروزجلددهم [الحاقی هدایت] ص۲۶۶

بیابیم از این اثر که بگذریم هیچ تاریخ محضی را نیافتیم که در آن سخنی از این عارف پهلوان به میان آمده باشد. اگر از قلمرو کلی «تاریخ» که عموماً وقایع سیاسی واجتماعی ودینی را به بحث می‌گیرد بگذریم وتاریخ را باتوجه به موضوع واحدومشخصی مورد التفات قرار دهیم تنها در زمان ماودر تاریخی که در شرح احوال «پهلوانان» زورخانه‌ای ایران تدوین وتحریر شده است از حال وموقع پهلوان پوریای ولی سخنی بمیان آمده است.

این تاریخ که با نام «تاریخ ورزش باستانی در ایران» بقلم مرحوم پرتو بیضائی تألیف شده است باتوجه به شرح ریاض العارفین وریحانة ـ الادب درباره این پهلوان سخن به تفصیل گفته است و شامل هیچ تحقیق تازه‌تر وپژوهشی علمی دراین باره نیست [۱]

تذکره‌ها طبیعی است که پس از فراغت از کتب تاریخ که از لحاظ موضوع بحث مابسیار تهی و ناسودمند بودند ناچار باید به منابع دیگر غیر ازآن رجوع کنیم و الزاماً مواضیع دیگراز قماش این منابع باید تذکره‌های شعراو کتب لغت مورد توجه قرار گیرد.

این گروه منابع نیز اگر چه به نسبت «اهمیت موضوع» این تحقیق مفید فایده‌ای آنچنان که انتظار میرود نیستند مع‌الوصف در مقام مقایسه به منابع گروه اول یعنی کتب تاریخ هم غنی‌تر و هم راهنماترند.

از میان کتب تذکرهٔ شعرا وعرفا برحسب تاریخ زمانی تدوین

۱ـ ورزش باستانی ایران. ازپرتوبیضایی ازص ۱۱۱-۱۱۳ چاپ تهران.

وتحریر وهم از لحاظ قرابت زمانی بازمان زندگی **پوریای ولی** باید دراین موقع ازتذکرهٔ **نفحات الانس** نام برد . این تذکره یکی ازکتب معتبر شرح رجال عرفا وشعرا وقدیم‌ترین مرجع موجود فارسی است که‌در آن از پهلوان **محمود** درسلك اولیاءِ نام‌برده است . **عبدالرحمن جامی** صاحب **نفحات الانس** که تذکرهٔ خود را طی ۸۸۱ه تا ۱۴۷۶ میلادی تحریر و تدوین کرده است نخستین نویسندهٔ حالات شعراست که ذیل شرح احوال مولانا ظهیرالدین خلوتی و خاندان خلوتیان که ازبزرگان‌عرفا بوده‌اند از **پهلوان پوریا** نام‌می‌برد ومیگوید «محمود پهلوان بکیار» معاصروی [محمد خلوتی] بوده وباوی صحبت می‌داشته است» [۱] . پس از نفحات‌الانس ازمیان تذکره‌های شعرفارسی لزوماً باید از اثرمهم **احمدامین رازی** یعنی **هفت اقلیم** نام برد . اهمیت تذکرهٔ هفت‌اقلیم دراین‌موضوع بیشتر ازاین‌لحاظ‌است که بحث‌ازپهلوان‌محمود را به مرجعی‌پیش‌ازخودیعنی **مجالس العشاق** رجوع‌میدهدواین‌یقین را بوجودمیاورد‌که‌دست‌یافتن به‌شرح‌احوال‌پهلوان‌پوریادرمنابعی‌پیش‌ازاو نیزمیسراست. حقیقت‌اینست که‌**مجالس العشاق** اگرچه‌مرجع امین‌احمد رازی صاحب هفت‌اقلیم است ولذا ازلحاظ تاریخی مرجعی متقدم‌تر از هفت اقلیم برای موضوع مورد مطالعه ماست اما درنفس امر هر دو مرجع درعرض هم‌میتوانند دو منبع اولیه‌ای بشمارآیندکه ازپهلوان پوریا سخن به تفصیل آورده‌اند .

۱ـ همان کتاب ص۲۶۶

مجالس العشاق از کمال الدین حسین گازرگاهی طبسی ومنسوب است به سلطان حسین میرزا یا سلطان حسین سلطان منصور بن بایقر بن عمرشیخ بن تیمور گورکان واز تذکره‌های فارسی قرن نهم هجری است. این تذکره تنها مرجع فارسی است که گذشته از ذکر شرحی از اوصاف پوریای ولی داستانهایی چند از او نقل می کند. شرح وصفی‌ای که صاحب مجالس العشاق از پهلوان پوریا میدهد میدان بازی را برای تحقیق واستنباط وهم چنین غور درزندگی وسجایای عرفانی او دراختیار می گذارد. کهن ترین وموثق ترین مأخذموجود دیگر که از **پهلوان محمود پوریا** اطلاعات جالبی را در اختیار ما می‌گذارد اثر گرانبهای **حافظ حسین کربلایی تبریزی** یعنی **روضـات الجنان و جنات الجـنان** است. این اثر بزرگ عرفانی وشرح العرفای عظیم فارسی متعلق به قرن دهم هجری است ودراین مرجع است که مابرای نخستین بار از موقع ارجدار پوریا در روابط او با بزرگانی چون **مولانا نورالدین جعفر بدخشی** آگاهی می‌یابیم واز طریق آن به نحو شگفت آوری باتعلقات «ملامتی» پهلوان وموقع قطبیت اودر این زمینه آشنا میشویم.[1]

از آثار دیگر قرن دهم هجری از **کشف الظنون** حاجی خلیفه باید نام برد. حاجی خلیفه که اثر بزرك خود کشف الظنون رادراواخر قرن دهم هجری واوائل قرن یازدهم بپایان آورده است درصفحه ۱۵۱۴

۱ـ ر ك . روضات الجنان وجنات الجنان. از حافظ حسین کربلائی تبریزی . جلداول وتعلیقات آن بقلم : جعفر سلطان القرایی . ص۶۳۴ در جلددوم . ازانتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب

خود باعنوان «لبهلوان محمود الخوارزمی «المتخلص بقتالی» ازموضوع مورد بحث ماسخن میگوید.

پس از کشف الظنون هیچ مرجع دیگری را که به ادوار پس از قرن دهم تا اواسط قرن دوازدهم هجری متعلق باشد ودر آن ازاحوال و روزگار پهلوان پوریا سخنی آمده باشد نمی‌یابیم. چنین فاصله‌ی زمانی‌ای که در حدود دویست سال را شامل میگردد دوران فترتی را بین کشف الظنون وسفینهٔ خوشگو تشکیل میدهد. پس ازحاجی خلیفه تنهادر اواسط قرن دوازدهم هجری ودر سفینهٔ خوشگوست که باری دیگر ازپهلوان پوریا نامی بمیان میآید وازاو در این تذکره که تنها نسخه‌ای خطی از آن به‌شماره ۲۷۲۴ در کتابخانه سپهسالار موجوداست نقل شعری روایت میگردد.

ازقرن دوازدهم به‌اینسو تعدادتذکره‌های شعراوکتب لغت ورجال که بنحوی از پهلوان موضوع بحث ما سخنی بمیان آورده‌اند فزون میشود. اگرچه شرح وذکر هیچیك از آنها حاوی مطلبی تازه نیست مع الوصف خود نشانهٔ اینست که بهر ترتیب نام اواز چنان اهمیت عظیم ودر عین حال نامشخصه‌ای برخوردار بوده است که امکان درگذشتن از آن نبوده است.

مهمترین مراجع مربوط به این ادوار دو «جنك خطی» معتبر است که نسخه منحصر آنها در گنجینه‌ی دست‌نویس‌های کتاب خانه مجلس شورای ملی محفوظ است و نخستین این «دست نویسها» مجموعه‌ای

است به‌شمارهٔ ۲۳۲۹ که برای **عبدالکریم سلطان بن محمد زمان سلطان** متخلص به **کریمی** حکمران بانه، گرد آوری شده واشعار خوداو نیز بخط خوداودر آن مجموعه‌هست. این جنگ مشتمل بر منتخبی از اشعارو منظومه‌های شعرای ایران تا قرن سیزدهم هجری است.[1]

این مجموعه را با همهٔ تلاشی که بعمل آوردم متصدیان مخزن کتب خطی مجلس شورای ملی نتوانستند پیدا کنند و لذا آنرا ندیدم.

نسخه‌ی دیگر مجموعه‌ای است به شمارهٔ ۲۶۸۲ مشتمل بر دو دیوان واشعار پراکنده ازچندتن ازشعرای ایران. این مجموعه‌متعلق به **صبوری** ملک الشعرای آستان قدس بوده که بعد به ملکیت **ملک‌الشعرای بهار** در آمده‌و یادداشتهای هردونفردر حاشیه‌ی صفحات این مجموعه دیده می‌شود. دراین‌دومجموعه قطعات‌رباعی‌ای‌از **پهلوان پوریا** نیز آمده است ونکته با اهمیت واز لحاظ تاریخی وادبی حائز توجه‌در مجموعه دوم حاشیه‌ای است که **مرحوم ملک‌الشعرا بهار** به صورت یك‌رباعی‌درپاسخ‌رباعی‌ای‌از **پوریا** سروده وباخط‌خوددرحاشیه نوشته است. من منباب ثبت درتاریخ وذکری‌ازاهمیت‌والای پوریاهر دورباعی رادر اینجا نقل میکنم.

دوبیتی متعلق‌به **پوریا** که‌درمجموعهٔ دست نویس مذکورآمده اینست.

۱ـ رك. فهرست کتابخانه مجلس شورای‌ملی تألیف فخری‌داستکار جلد هشتم تهران ۱۳۴۷ ص۳۵ وبعد

امشب ز سر صدق و صفای دل من
آمد به برم هوش ربای دل من
جامی بکفم داد که بستان و بنوش
گفتم نخورم، گفت برای دل من

مرحوم ملك‌الشعرای بهار در پاسخ ، این دوبیتی را در حاشیه‌ی آن دست‌نویس ثبت کرده است :

جز در ره دوست جان سپردنت خطاست
وز رنج و غمش کناره کردنت خطاست
گفتی «من ازین باده نخواهم خوردن»؟
گر زهر دهد دوست نخوردنت خطاست.[۱]

پس ازاین دومجموعه‌ی دست‌نویس مرجع قابل ذکری که ضمناً به قرن دوازدهم هجری نیز متعلق است کتاب **ریاض الشعراء** اثر **علیقلیخان واله‌ی داغستانی** است . این اثر که زمان تحریر آن به ۱۱۶۱ ﻫ . ق متعلق است مشتمل بر ذکر ۲۵۹۴ شاعر قدیم وجدیداست ویکی از مراجع اصلی است که درباره موضوع مورد بحث ماتحت‌عنوان **پهلوان محمودبن پوریای ولی** داد سخن داده است و نخستین اثر فارسی است که اشتغال «کشتی» رابرای پهلوان پوریا نه بمعنای «جسمانی

۱ـ همان ـ دست‌نویس شماره ۲۶۸۲ .فهرست کتب خطی فارسی متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی.

وعملی» آن بلکه تاحدی والا به‌معنای «معنوی» آن یعنی که «مناظره و جدل» تسجیل کرده‌است. زیرا که تنها داغستانی است که جزو نوادر آثار مورد رجوع ما پهلوان پوریا را «پهلوان معرکه‌ی دانشپژوهی، زورآزمای عرصه والاشکوهی، نطعی پوش میدان ولایت و سرحلقه‌ی کشتی گیران ورزشخانهٔ شجاعت»[1] خوانده ودر وصف او آورده است که:

«پیر فلک که عالمی را افکنده، افتادهٔ وی، چرخ کهن که جهانی را انداخته، ناف برزمین نهاده‌ی اوست»[2]

منابع دیگر که بنحوی از موضوع ما سخن بمیان آورده‌اند عموماً وکلاً به قرن سیزدهم هجری وپس از آن متعلقند، و عمدتاً عبارتند از:

صبح گلشن یا بعبارت روشن‌تر تذکرهٔ صبح گلشن از **سیدعلی حسن خان صاحب بهادر حسینی قنوجی بخاری**[3] این اثر به سال ۱۲۹۳ تألیف شده ودوسال بعد در هندوستان چاپ شده‌است. درصفحات ۳۰۳ تا ۳۸۳ این تذکره از پهلوان پوریا سخن رفته است. مرجع دیگر **ریاض الجنه**[4] از **ابن عبدالرسول الحسینی الزنوزی التبریزی محمد مدعو بالحسن** است از این مأخذ نسخه‌ای خطی موجود است که درملکیت **حاج محمدآقا نخجوانی** است که تاریخ کتابت آن ۱۲۱۶ است ودر روضه‌پنجم قسم‌دوم ص ۸۰۷ آن تحت عنوان **فنایی خیوقی** از پهلوان پوریا سخن آمده است.

۱- ریاض‌الشعرا. ازعلیقلیخان واله‌داغستانی و رك مجله ارمغان سال دهم ص ۷۳-۷۵

۲- همان مرجع.

۳- رك صبح گلشن چاپ هندوستان سال ۱۲۹۵ ص ۳۳۰-۳۸۲

۴- رك ریاض‌الجنه نخجوانی ص ۸۰۷

اثر قابل ذکر دیگر ریاض‌العارفین[۱] از **رضاقلی خان هدایت** است که در عهد **محمد شاه قاجار** تألیف شده است و دیگر **ریحانة الادب** از **محمد علی مدرس تبریزی خیابانی** است که زمان تألیف آن بین ۱۳۳۳ و ۱۳۳۶ شمسی است.

جز اینها که برشمردم اثر عرفانی معتبر متاخری که بمناسبتی از پهلوان پوریا نام برده است **طرایق الحقایق** اثر **حاج میرزا معصوم نایب الهی یا معصومعلیشاه شیرازی است** که در عصر مظفرالدین شاه قاجار فراهم آمده است. دیگر از نویسندگان قرن سیزدهم که از پوریا نام و عنوان و سنه‌ی مرگی داده اند **اسماعیل پاشای بغدادی** است که در **هدیة العارفین : اسماء المؤلفین و آثار المصنفین** خود در صفحهٔ ۴۰۷ تحت عنوان «**قتالی الشاعر**» آورده است که :

«محمود پهلوان بن ولی الدین الخوارزمی المتخلص بقتالی الشاعر المتوفی سنهٔ اثنتین وعشرین وسبعمائه، له دیوان شعر فارسی کنزالحقایق فی المثنویات»

شمع انجمن متعلق به **امیرالملک سید محمد صدیق حسنخان بهادر** که در سال ۱۲۹۲ هجری قمری تألیف شده است نیز تذکره‌ای است متعلق بقرن سیزدهم که رباعی معروفی از پوریا را نقل می کند و به

۱ــ ریاض‌العارفین . رضاقلیخان هدایت چاپ تهران ۱۳۰۵ ص ۱۲۴

خطا آن رباعی راکه بعداً خواهم آورد به **لطف‌الله نیشابوری** نسبت می‌دهد.

و پس از آن **تذکرهٔ صحف ابراهیم** تألیف **علی‌ابراهیم خلیل خان** متخلص به **خلیل** است که درسال ۱۲۰۵ هجری قمری تألیف شده وشامل تراجم سه‌هزارودویست‌وهفتادوهفت‌شاعراست وسه‌رباعی از پوریارانقل کرده،اینک که پی‌جویی مادرکتب تاریخ‌وتذکره‌های‌شعراجز آنچه‌گفته‌وشمرده‌شدراه‌بجایی‌دیگرنمی‌بردوهم‌آنچه‌گفته‌شددرمباحث آتی‌یاری‌های‌فراوان درامرشناسایی‌حیات وزندگی‌واندیشه پوریای‌ولی بماخواهد داشت. اینک مناسبت تحقیق حکم میکندکه پس‌از ذکریك اثر تاریخی فاقد اهمیت از لحاظ موضوع مورد پژوهش ما یعنی **منتظم ناصری اثر محمد حسن‌خان معتمد السلطان صنیع الدوله** که درسال ۱۲۹۸ هجری تحریر شده ودر جلد دوم آن در صفحه ۲۱ زیر سنهٔ۷۲۲ هجری ازوفات پهلوان محمود خوارزمی سخن‌میگوید منظر توجه خودرا به‌گروهه‌ی دیگری ازمراجع که درآنها ازپهلوان پوریا نامی وبیانی یافته‌ایم یعنی کتب لغت وفهارس معتبر کتب خطی وچاپی کتابخانه‌های بزرك جهان متوجه سازیم.

فهرست‌ها: نباید ازاین نکته غفلت داشت که در نهایت تأسف منابع مربوط به این گروه از مراجع ما تماماً به‌قرن سیزدهم‌و بعد متعلق‌اند و هیچ مرجع قدیمی‌ای از این نوع در اختیار ما نیست.

قدیمترین فرهنگی که در آن نامی از پوریای ولی آمده است **قاموس‌الاعلام** ترکی است که صاحب آن یعنی **شمس‌الدین ساقی بیك**[1] آن را در قرن سیزدهم تدوین کرده است و در آن در صفحه ۳۶۰۲ تحت عنوان **قتالی** به صراحت ازاین پهلوان بعنوان یکی از مشاهیر ایران که در اورگنج خوارزم بدنیا آمده ودر اوائل پهلوانی کرده وسپس طریق تصوف وسلوك وریاضت پیشه کرده نام برده استو آنگاه بعنوان نمونه یك دوبیتی از او به نقل میآورد.

از **قاموس‌الاعلام** که بگذریم‌عظیم‌ترین‌مرجع ازاین‌گروه‌که نامی از پهلوان در خود حفظ کرده است عبارت است از **الذریعه الی تصانیف الشیعه** اثر عظیم **آقابزرك تهرانی**.

ودیگراز منابع معاصر **لغت نامه** اثر علامه‌مرحوم **علی اکبر دهخدا** که ضمن شرحی کوتاه از پهلوان و ذکر سه دو بیتی از او مراجعی را نشانه میدهد. ودیگر **ریحانة‌الادب** که در جای دیگر از آن سخن گفتیم. علاوه بر منابع یاد شده جزو فرهنگهای لغت واسامی و کتب دیگر ازاین قماش باید از **یادداشتهای قزوینی** متعلق به **علامه قزوینی** یاد کنیم که در جلد چهارم ص ۸۸ ـ ۹۰ در باره‌ی **پوریای ولی** به تحقیق پرداخته ومراجعی را نیز به دست می دهد.

ودیگر **راهنمای دانشوران** ازسید **علی‌اکبر برقعی** که زیر نام‌قتالی

۱ـ قاموس‌الاعلام چاپ استانبول از سالی بیك ص۳۶۰۲ ـ ۱۳۱۴

ضمن ضبط دستوری این نام شرحی کوتاه وچند دوبیتی ازپوریابدست میدهد.

وجز این اگراز اشارهٔ سردستی مرحوم‌نفیسی درسرچشمه‌های تصوف اوبگذریم بایدبه شرح او دربارهٔ این موضوع در **تاریخ‌نظم‌و نثر در ایران ودر زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری** او توجهی کنیم.

زیراکه آن مرحوم در این کتاب ودر صفحه ۷۷۰ آن پس از ذکری از پهلوان بسیاق همیشگی خویش بارائه استنباطاتی درمورد وجه اشتقاق اسم او پرداخته ویقیناً باتوجه بمراجعی که‌ما قبلا ازآن نام بردیم قبراو را درخیوه مینویسد.

یك‌گروه ازمراجع معتبر مورد رجوع ماکه‌به مناسبتی به‌ضبط نام پوریا پرداخته واز لحاظ کار پژوهش ما وآنان که در آینده باین کار خواهند پرداخت واجد اهمیت اساسی است کتب فهرستی است که خارج از ایران و توسط پژوهندگان بیگانه انجام شده است.

از جمله مهمترین این فهارس لزوماً باید از **فهرست‌خطی فارسی کتابخانه برلین**[1] اثر ویلهم پرچ ومعروف به **فهرست پرچ** یاد کنیم.

1- Die Handschriften – Verzeichnisse, Derkönig - lichen Bibliothek Zo Berlin·W· Pertsch· 1888

این فهرست ضمن نقل وذکر نام تذکره‌ای بنام صحف ابـراهیم که ما درآن‌باره سخن‌گفتیم وجود سه رباعی ازپوریا را درآن تذکره نشانه میدهد . پس از این فهرست نام قابل ذکر که ما خـود نیز بآن رجوع کردیم **فهرست دیوان هند**[۱] از **اته** که در جـلد اول خـود ذیل شماره 724 ونمره 1413 ازپهلوان محمود پوریا واز قول هفت اقلیم یاد می‌کند .

به وجود یك نسخه خـطی حاوی مجموعـه‌ای از مخمسات در جمهوری شوروی ازبکستان که درآن ازپهلوان محمود نیز مخمساتی ضبط شده و از این گونه آثار شعری متعلق به پهلوان پوریا تنها از طریق آن مجموعه‌ی دست نویس آگاهی داریم از نـاحیه **فهرست کتابهای خطی** کتابخانه ازبکستان تاشکند[۲] پی‌بردیم . با توجه باین نکته که‌تاکنون آنچه‌از پهلوان پوریا دردست ماست عبارت ازمثنوی کنزالحقایق و تعدادی دو بیتی است، وجود مخمسات مذکـوردر آن مجموعه، دامنهٔ آثار شعری این عـارف پهلوان را وسیع‌تر میسازد و حکایتی‌است ازاین واقعیت که‌احتمالاجزودست نویسهای فهرست نشده‌یا فهرست شده جمهوریهای دیگر شوروی آثار دیگـری از او یـافت شود .

1- Catalog of Persian Manuscript In the Library of the Indain office Vol 1 No 724-1413. By Herman Ethe استاد زبانهای شرقی دانشگاه والس . Oxford.

۲ـ رك فهرست کتابهای خطی کتابخانه ازبکستان تاشکند جلد هفتم زیرشمارهٔ ۵۱۹۲ «مجموعه» مخمسات .

فراهم آورندهٔ **فهرست ریو** نیز زیر شماره ۱۴۱۳ فهرست خود از **پهوان پوریا** با عنوان عارف وصاحب اثری فارسی یاد می‌کندو مرجع او نیز چون فهرست دیوان هند تذکره هفت اقلیم است.[1]

نباید دراین فهرست از ذکر دوفرهنك که متأسفانه جای آنها کمی بعقب افتاد ناگفته بگذریم وآن دو نیز عبارتند از فرهنك رجال معجم‌المؤلفین اثر عمررضا کحاله و فرهنك اعلام مرحوم استاد محمد معین.

در پایان این فصل وبعنوان مرجع‌از گروه فهارس کتب ذکرنام کتاب یا بعبارت صحیح‌تر **فهرست مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی** از **خانبابامشار** شایسته است.

این فهرست اگر چه مفاد اصلی بیان خودرا از ریاض العارفین گرفته است مع‌الوصف متاخرترین مأخذ فارسی از گروه فهارس‌است که درباره پهلوان پوریای ولی سخن‌میگوید واز تاریخ مرك واوصاف او مطالبی را بمیان می‌آورد.

در این جا شمارش وبحث درباره مراجع ومأخذی را که ما توانسته‌ایم باتلاشی ممتد درآنها از پهلوان پوریا رد پایی‌بیابیم‌بپایان میآوریم وامید آنکه روزی پی‌جویان جوان وپژوهندگان دلبسته به

۱- رك فهرست ریو Ch. RIEU ص۹۲ تحت شماره 1413-
Supplement to The Catalogue of The Persian Manuscripts in British Museum. 1895. By Charles. Rieu-P.hD

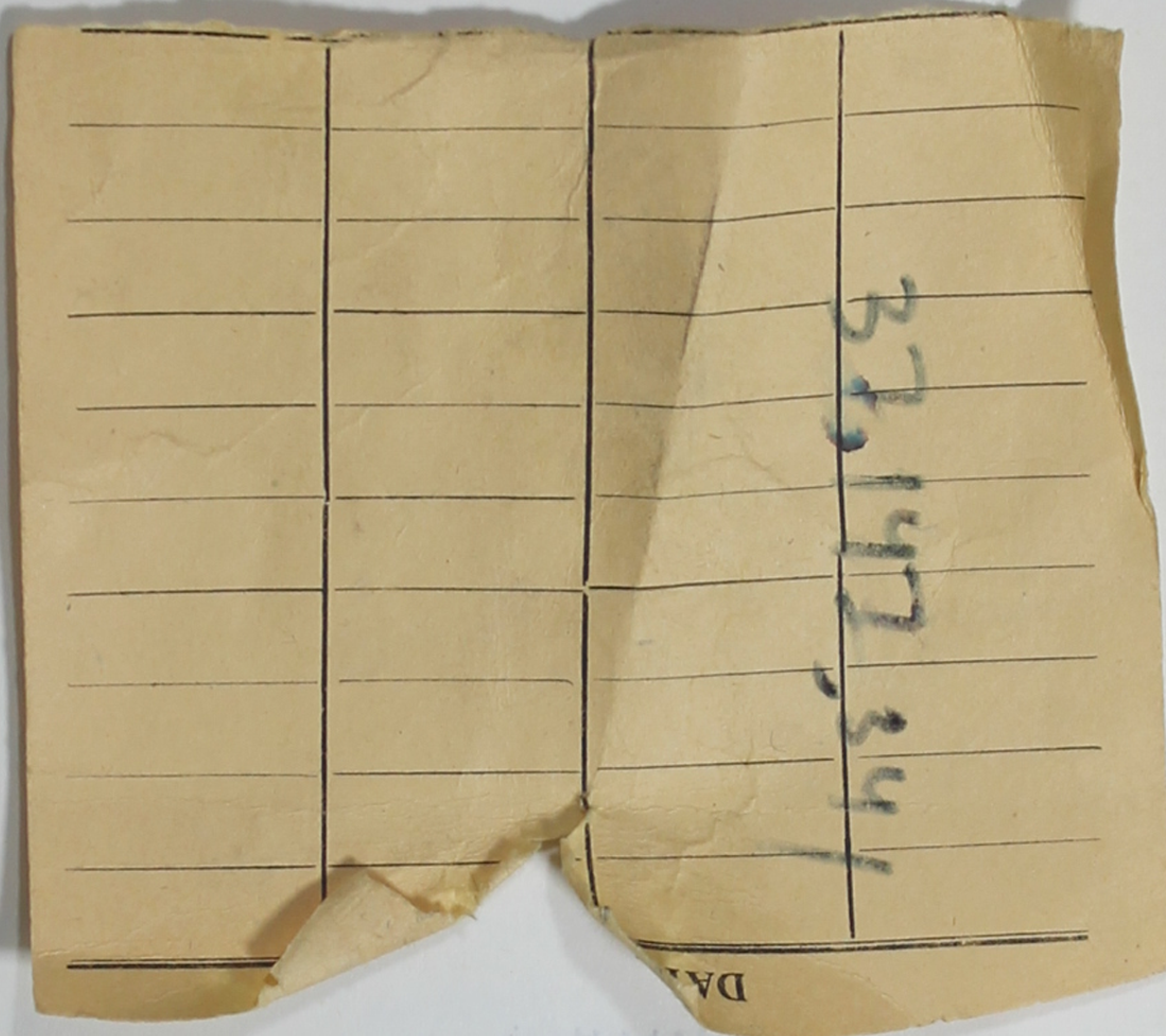
میراث اصیل وغنی فرهنگ وشعروعرفان وسنن ایرانی به مراجع بیشتر ومنابعی موثق‌تر راه یابند وروزی نکات سر به مهر مربوط به زندگی پهلوان پوریای ولی با دست آنان گشاده گردد و نسل جوان آینده بیشتر و آگاهانه‌تر با میراث فکری وعناصر رفتاری و عملکردهای فتوتانه و عارفانه ودلاورانه این پیر جهان پهلوان وعارف فتی وسنت گذار ولی آشنایی بیابد وبرجای پای رفته او پای بگذارد.



فصل دوم

زمان و روزگار

تولد ـ اوضاع اجتماعی ودینی ـ معاصرین و بلوغ



در پی تاریخ تولد براستی مردی که طی هفتصد سال تاریخ آکنده از حوادث ورویدادهای کوچك و بزرك خونین وپرماجرا وهم رنگین ازمیراث‌های غنی فکرواندیشه و پربار ازوجود چهره‌های سیاسی واجتماعی وفرهنگی وهنری نامدارما، نامش شهره محفل شاعران وگرمی بخش مجمع انس عارفان ونیرو بخش جان پهلوانان ودلاوران وفتیان این سرزمین بوده است ، کی ودر چه دوره‌ای پای بعرصه حیات نهاد؟ چگونه تربیت پذیرفت؟ وبه چه شغلی اشتغال ورزید ؟

اینها ومسائل عمدهٔ دیگری ازاین نوع ، مسائل اصولی وسر به مهری هستندکه هیچ مرجعی دربیان وشرح آنها نه سخنی گفته ونه نشانی بیادگار گذاشته است .

ازسی‌واندی مرجع اساسی که‌ما ازمیان گردباد هفتصدسال تاریخ پس ازقرن هفتم هجری بآنها بعنوان منابع ومراجعی که از **پهلوان پوریا** درآنها اشارتی هست دست یافته‌ایم حتی یکی نیز نه بایماء ونه بآشکار نشانی ویادی از زمان تولد او رابه ما نمی‌دهد ، و این بخوبی حکایت از این واقعیت میکندکه **پهلوان پوریای** ولی دوران اشتهار خویش را در پایان عمر آغاز کرده است .

وبلحاظ آنکه چون بسیاری‌از نامداران عرفان وتصوف ایران ازخاندان ریشه‌دار وصاحب منصبی برنخاسته است لذا مشخصات حیات وبخصوص ممیزات وشرح رویدادهای‌دوران جوانی وشبابش رادرهیچ

دفتر و مشیخیه‌ای به‌ثبت نیاورده‌اند.

چنین ناشناختگی سربه مهری کار را بر ما که بر سر تدارك شناسنامه روشن ودقیقی اززندگی وروزگار این نامدار جهان پهلوانی و ولی قلمرو پاکجانی هستیم دشوارتر وتنك‌تر می‌کند.

یافتن زمان تولد **پوریا** عجالتاً تنها از دو طریق میسر بنظر میآمد.

نخست آنکه باتکیه بر در دست داشتن تاریخ مرك او ورعایت وانتخاب یك‌طول‌عمرعمومی به‌نسبت‌میزان طولی سنین‌قرون هفتم وبعد وبرحسب یك حد متوسط ویا حداکثر آن‌یك تاریخ احتمالی وفرضی تولد برای اوبرگزینیم ویا باکنکاش درآثار باقی مانده ازاو وبخصوص باتوجه به‌کنزالحقایق اواشاره وردپایی برای‌حدود سال تولدش دست‌و پاکنیم.

طبیعی است ماکه همیشه اساس مطالعه وپژوهشمان را براصول وروش علمی‌استوار کرده‌ایم وجه اول را نمیتوانستیم بپذیریم واعمال کنیم پس بناچار به طریق دوم همت گماشتیم و خوشبختانه توانستیم این راز سربسته‌ای‌راکه تاکنون بآن درهیچ مرجعی اشارتی نرفته بود بگشائیم.

منابع فارسی وعربی و فهارسی که پژوهندگان اروپائی چون **ویلهم پرچ** و **هرمان اته** تدارك دیده‌اند ودرفصل پیش به‌آنها اشاره شد تماماً دریك واقعه متفق‌القول‌اند و آن اینکه **پهلوان پوریا** در

۷۲۲ هجری درگذشته است.

مجالس‌العشاق که قدیم‌ترین مرجع فارسی دربیان شرح‌احوال **پهلوان** است ضمناً نخستین مأخذی است که بتأکید تاریخ مرگ اورا بیان می‌کند واحتمالا قطعی‌ترین ونخستین منبعی است که‌این تاریخ از آن به مراجع و کتب نویسندگان دیگر انتقال یافته است.

کمال‌الدین حسین گازرگاهی صاحب **مجالس‌العشاق** که مفصل‌ترین شرح دربارهٔ **پهلوان** را دربر دارد پس‌ازذکر وصفی ازاو وخواندن **پوریا** بعنوان «تکیه‌دار دارالصفا» ومردی‌که «در زمرهٔ‌اولیاء انخراط یافت و با رجال الغیب انضمام پذیرفت» با صراحت مینویسد که:

«در سال ۷۲۲ از عالم رفته و قبرش در خوارزم است»[1] همین تسجیل را درمورد مرگ و زمان اواکثرقریب باتفاق منابعی که از او نامی برده‌اند بعمل آورده‌اند واین شاهدی‌وشواهدی است که مارا به‌یك سوی از زنجیرهٔ حیات پربار **پهلوان پوریا** آگاه‌میکند.

آنچه‌که اینك مابدان نیازمندیم یافتن شواهدی است که‌ما را به ابتدای سویه دیگر زندگی او یعنی که زمان تولدش آگاه سازد. پیداست یافتن چنین وقوفی درشرایطی‌که هیچ اعتراف وبیان صریحی

۱ ـ رك مجالس‌العشاق دست نویس مجلس شورای ملی شماره ۵۶۷۰ مجلس سی‌وهشتم.

ازجانب مراجع موجود مابعمل نیامده است تنها ازطریق شواهدمیانه و قراین و اشارات فرعی که احیاناً درباره او میتوان یافت تحقق‌پذیر است.

اصلی‌ترین چنین شاهدمیانه‌ای آنست که به شهادت پاره‌ای از منابع ومآخذ که مورد استفاده قرار گرفته است مثنوی پر بار او **کنزالحقایق** میباشدکه به سال۷۰۳هجری به‌پایان آمده است. چنین تصریحی نه تنهااز جانب مراجع موجودما بعنوان یقین زمانی تنظیم آن اساسی است، بلکه بیشتر از این لحاظ نیز مصرح و مدد کننده است که در مقام رجحان موضوعی واصالت معنوی آن در مواجه با مثنوی **«گلشن راز»** اثر **شیخ محمود شبستری** موضوع اظهار نظر قرارگرفته وبتکرار تقدم‌آن وهم‌چنین احیاناً نفوذش برمثنوی گلشن راز مورد سخن و اثبات قرار گرفته است.

صاحب **ریاض‌العارفین** درباره تاریخ تنظیم مثنوی **کنز الحقایق** پس از شرحی در شکل ضبط نام خود پهلوان مینویسد:

«... بای تقدیر عارفی کامل و کاملی‌واصل بوده حقایق و معارفی از وی بروز وظهور نموده. مثنوی **«کنزالحقایق»** از منظومات آن جناب است. بعضی از اشعار آن کتاب وگلشن (**گلشن راز**) بهم‌آمیخته غالباً از **کنزالحقایق** بوده

باشد زیرا کـه کتاب **کنزالحقایق** در سنه‌ی ۷۰۳ صورت اتمام پذیرفته‌است وشیخ شبستری هفده‌سال بعد از آن گلشن راز را منظوم‌نموده»[۱]

علاوه بر مراجع ومآخذی دیگرکه همانند ریاض‌العارفین در سال تنظیم کنزالحقایق اتـفاق و نظر ابـراز داشته است نسخه‌ای از **کنزالحقایق** که مادراین تحقیق آن را نسخه‌ی فرعی خواهیم خواند وبه کتابخانه‌مجلس شورای ملی‌متعلق است وجزآنست‌که مورداستفاده ما قرار گرفته است صراحتاً تاریخ نظم را بیان می‌کند.

«زهجرت هفتصدوسه شد نهادم
«اساسش را به‌شش مه‌نظم دادم»

این صراحت تاریخی اگر چه‌به لحاظ نسخه‌بردارمتعصب وغیر مسئول آن اشتباهاً بجای هفتصد وسه هفتصد و نه ضبط شده است امـا بلحاظ شواهد دیگری که عموماً تأکید برهفتصد وسه دارند این‌یقین را میدهدکه منظومهٔ **کنزالحقایق** در تاریخ هفتصد وسه وطی شش‌ماه بپایان آمده وفراهم شده است.

تا اکنون از لحاظ تاریخی در مورد حیات و زندگـی پهلوان پوریا دورقم قطعی‌تاریخی‌که ازلحاظ‌مانقش واسطه‌های استنباطی بشمار میآیند دردسترس قرار گرفته است و چنانکه گفتیم نخست میدانیم

۱ـ رك ریاض‌العارفین ازرضا قلیخان هدایت چاپ تهران ۱۳۰۵ ص ۱۲۵-۱۲۴

که پهلوان در سال ۷۲۲ بشهادت اکثر مراجع رخت از جهان بر بسته است .

و دیگر اینکه اصلی‌ترین میراث کتبی دوران بلوغ فکری و معنوی خویش یعنی **کنزالحقایق** را بسال ۷۰۳ بپایان آورده‌است .

درکنار این شهادتین به‌نکته اساسی‌تر دیگری نیز وقوف داریم وآن اینکه‌پهلوان‌پوریا دراواخر عمر ودر سنین کمال به‌جهان عرفان وفتوت روی آورده وجان و زندگی بر سر آن نهاده است . صاحب **نتایج‌الافکار** در این باره منبعاب اشاره میآورد :

«محمود پهلوان ... آخرالامر برباضیات شایسته‌ومجاهدات بایسته مست باده عرفان و یکی از اهل ایقان گشت»[1]

فهرست نویس کتاب‌های خطی مجلس شورای ملی نیز باتوجه‌به مراجع متعدد باز گوی این صراحت است :

«پهلوان محمودخوارزمی ازکشتی گیران معروف‌عصرخویش بوده ودر اواخر بارقه‌ی عرفان بروی تافته و در اثر اینکه نفس را زیر پای گذارده ... در زمرهٔ اولیاءِ انخراط یافت وبا رجال‌الغیب انضمام پذیرفت»[2]

باهمهٔ این شهادت‌ها هنوزجز آنکه بتوانیم از زبان خود پوریا

---

۱ ر ك نتایج‌الافکار ازقدرت‌الله گوپاموی چاپ بمبئی ۱۳۳۶

۲ فهرست کتب خطی‌مجلس شورای ملی باهتمام‌ابن یوسف شیرازی جلد سوم ۱۳۱۸–۲۱ چاپ خانه مجلس .

ویا ازطریق دوبیتی‌ها یا کنزالحقایق او گواه ونشانه دیگری بچنگ آوریم هیچ دریافت قطعی دربارهٔ زمان تولد او نمیتوانیم داشته باشیم جز آنکه سال ۷۰۳ یعنی‌سال اختتام کنزالحقایق یقیناً مقارن باسنین پیری وکمال روحی پهلوان بوده وپس ازآن نیز نوزده سال دیگردر این جهان زیسته است.

اما غور درکنزالحقایق صغری قضیه‌ای را که ما به کبری و نتیجه آن دست یافته‌ایم در اختیار ما میگذارد سهل است رگه‌ها و آشنایی‌های فراوان دیگری را درباره وقایع ایام وروزگار واندیشه‌او بما میسپارد.

پهلوان پوریا درمقالت سوم از **کنزالحقایق** پس از آنکه با اندوه به‌گذشته پرغفلت می‌نگرد ویاد روزهایی راکه دراسارت هوسها وحرصها ودر غفلت وبی‌خبریها گذرانده‌درخاطر هوشیارش زنده‌میکند چنین میگوید:

دریغا دیدهٔ ره بین نداری
بغفلت عمر برشر میگذاری
بسر بردی بغفلت روزگاری
مگر درگور خواهی کرد کاری
الا ای حرص در کارت کشیده
چو شد قد الف دال خمیده
اگرطاعت کنی‌اکنون نه زانست
که‌می ترسی که‌مرگت ناگهان‌است

ولی چون ناتوان گشتی تو ناگاه
به ترك معصیت گفتی و اکراه
بسی شادی بکردی کام راندی
کنون چون پیر گشتی بازماندی
. . . .
چه خفتی عمر بر پنجاه آمد
کنون بیدار شو گر گاه آمد[1]

باچنین نشانه‌ی آشکار اینك براحتی میتوان برای نخستین بار تاریخ تولد نامداری راکه هفتصد سال نفسش گرمی بخش جان پهلوانان مادر سراسر خطه ایران زمین بوده است ثبت و ضبط در تاریخ عرفان و پهلوانی وادبیات این دیار کرد.

اگر اجزاء فراهم آمده‌ی قضیه‌ای راکه اینك درکنار ودر برابر ماست باهم بیامیزیم آنچه حاصل ماست اینست:

که پهلوان **محمود خوارزمی نامدار به پوریای ولی** درسال ۷۰۳ یعنی سال تحریر **کنزالحقایق** خوداز پنجاه سال عمر برخوردار بوده وپس از اتمام این مثنوی باعتراف تمامی مراجع موجود دراختیار نوزده سال دیگر نیز زیسته و در سال ۷۲۲ رخت از جهان بر بسته است.

براساس این محاسبات پهلوان پوریا شصت و نه سال دراین جهان

۱- متن «خطی کنزالحقایق» نسخه مخزن دست نویسنده مجلس شورای ملی شماره ۱۱۴۹

زیسته ودر اینصورت اودرسال **۶۵۳ه** یعنی در دوران نخستین یورش **هلاکوخان مغول** بایران ودرروزگار پرادبارملت بزرگماودر هنگامهٔ یورش وحشیانهٔ هلاکوبه سنگر تسخیرناپذیر اسمعیلیان وقلعهٔ الموت وشکست غم‌انگیز آنان پابه عرصهٔ حیات نهاده است .

اوضاع اجتماعی و دینی

ازاین موضوع به‌بعد دراین تحقیق ماراسخن در بارهٔ چهرهٔ آشنایی است .

مردی که نامش‌را میدانیم وجزاین از زمان تولدش آگاهیم . پیداست چنین وقوفی حکم میکندکه آنچه راکه ازاین پس پی‌جویی میکنیم اکنون وبا نام پهلوان آغاز کنیم .

پهلوان محمود خوارزمی که در شعر **قتالی** تخلص میکرده‌است و در جهان پهلوانی به **پوریای ولی** شهرت یافته است و یکی از چهره‌های پرجلوهٔ تاریخ ایران درقلمرو پهلوانی وجهان عرفان بشمار میآمده است. اوکه به‌خاندانی‌ازگروه پهلوانان تعلق‌داشته‌واز پشت‌پدری پهلوان است در سال ۶۵۲ هجری وبنابه ثبت تذکره پردازان فارسی و فهرست نگاران کتب درشهر «گنجه» ازایالات «خوارزم» چشم‌بجهان گشوده است .

پردازندهٔ **«ریاض الشعرا»** در مقام زبدهٔ نویسندگان ووثیق ثبت‌کنندگان احوال او چکیده‌ی تمامی منابع دیگر در این زمینه است :

«پهلوان محمود پوریای ولی معرکه‌ی دانش پژوهی، زورآزمای عرصه‌ی والاشکوهی، نطعی پوش میدان ولایت سرحلقه‌ی کشتی گیران ورزشخانه‌ی شجاعت بوده. پیر فلك که عالمی را افکنده، افتاده‌ی وی، چرخ کهن که جهانی را انداخته ناف برزمین نهاده‌ی اوست. به نسبت والد بزرگوار عالی مقدار خویش در **کسوت کشتی** جهانی را زنده کرده‌ودرلباس آزادی عالمی را بنده نمودی هر که رادیده‌ی تحقیق بینا باشددریافت میتواند نمودکه از برای هدایت عوام ... هیچ تدبیری بهتر از این نباشدکه آن قائدطریق ارشاد وهدایت نموده است... اصل **گنج** وجود **این دو خازن** راز الهی از خراب آباد **(اورگنج) است** ومثنوی کنزالحقایق که دست قدر افهام از درك حقایق آن عاجز است از آن **محمود** دارین است که در سنهٔ ۷۰۳ صورت اتمام پذیرفت. درسال **۷۲۲** رخت بعالم بقا کشیده وقبرش در خیوق‌خوارزم است وقتالی تخلص میکرده»[۱]

این آگهی تمامی‌ی آن چیزی است که در یك موضع معقول و منطقی باید از شناسنامه‌ی پهلوان پذیرفت واحتجاجات سر در گم‌و افسانه‌ای راکه احیاناً مولودضبط رسم الحطی ادوار گوناگون تاریخی وضمناً زادهٔ‌افسانه‌های افواهی است‌که درباره‌او شایع عامه بوده است

۱ـ ر ك ریاض‌الشعرا ازعلیقلیخان واله‌ی داغستانی وهم چنین مجله ارمغان سال‌دهم ص۷۳-۷۵

رها کرد و به کنکاشگران علم لغت سپرد .

لذا پریشانیهایی که در بارهٔ نام و نسب او و اینکه گاه اورا **پور** یا «پسر بزرك»[1] ویا **«پوریای ولی»**[2] ویا **«پریار»**[3] ویا **«بوربا»** ویا **«بکیار»**[4] ضبط کرده‌اند ویا آنکه پوریای‌ولی راوالد پهلوان‌محمود نوشته‌اند در این تحقیق نه‌بکار ما میآید و نه گره ویژه‌ای را می‌گشاید .

آنچه که محقق است آنکه نام پهلوان مورد بحث ما محمود خوارزمی است و به‌گواه منابع موثق در عرفان پوریای ولی و خاصه عنوان ولایت به‌لحاظ مقام ارجمند اودر جهان عرفان وتصوف درپایان عمر ودر دوران احراز ولایت باوتفویض شده است . لذابحث در این مقوله را رها میکنیم وبه دوران زندگی‌اش که یکی ازپر بارترین و ضمناً غم‌انگیزترین ادوار تاریخ ایران است می‌پردازیم .

چنانکه گذشت پهلوان محمود درهنگامهٔ یورش هلاکوخان به ایران چشم به جهان گشودو در هنگامه پیروزی هلاکو واحراز مقام

۱- ر ك منتظم ناصری ازمعتمدالسلطان صنیع‌الدوله جلددوم‌ص۲۱

۲- ر ك ریاض‌العارفین

۳- مجالس‌العشاق‌ازکمال‌الدین حسین گازرگاهی نسخه خطی مجلس شورای ملی شماره ۵۶۷۰

۴- ضمناًقابل‌ذکراست که علاوه برروضات‌الجنات که این‌نام‌را «بکیار» ضبط کرده‌دردو نسخه‌ی‌مجالس‌العشاق کتابخانه‌ی مجلس‌شورای ملی‌و کتابخانه‌ی مسجدسپهسالاراین‌اسم «بوکیار» بایا ابجد وکاف عربی‌ویاء حطی ثبت گردیده ودرنسخه‌ی مدرسه سپهسالار بایاء فارسی ثبت شده ،

سلطنت ایران که به سال ۶۵۶ روی داد پهلوان پوریا سه ساله بوده است . ذکر این نکته را بی‌مناسبت نمیدانم که پهلوان پوریا از زمان هلاکو تا سال ۷۲۲ که چشم از جهان فرو بست ده سلطان از خاندان ایلخانان را دیده است و شاهد عینی دورانی پراز فراز ونشیب، غمناک و سرشار از پیروزی در تاریخ ایران بشمار میآید . اما بدان سبب که دوران رشد و شکوفایی حیات معنوی پهلوان از زمان ارغون خان ودر سی‌سالگی پهلوان آغاز میگردد ودر زمان پیروزی غازان خان همراه باسنت‌گزاریهای این سلطان وپیشرفتهای معنوی ومادی که با دست‌او نصیب‌ایران گردید کمال می‌یابد مانیز دوران زندگی‌او را از زمان هلاکو تاغازان باختصار میگذرانیم وبیشترین توجه را به‌دوران غازان‌که زمانش میدان رشد معنوی پهلوان را فراهم ساخت معطوف میداریم .

میراث مغولان : از هلاکو تاابوسعید درشورایی‌که درسال ۶۵۱ هجری در مغولستان منعقد گشت و برحسب تصمیم‌آن **منکو قاآن** بر سریر سلطنت خان‌بزرگ جلوس‌کرد قرار شدکه در تسخیر اراضی خاور نزدیك وخاور دورکه هنوز بتصرف‌مغولان درنیامده است تسریع شود. بدین منظور دو سپاه بزرگ اعزام شد.

یکی به چین بفرماندهی **خوبیلای یا قبلای خان** و دیگری بایران بفرماندهی **هلاکو خان**، این‌هردو فرمانده برادر **منکو قاآن** بودند . برای **هلاکو خان** نقشه عملیات معینی تنظیم شده بود . وی

می‌بایست قدرت اسماعیلیان‌را نابودسازد وخلیفه‌ی بغداد رامطیع کند وامرانقیاد کشورهای خاور نزدیك را بپایان رساند .

در سال ۶۵۰ هجری یعنی سه سال پیش از تولد پهلوان پوریا تدارکات این لشکرکشی آغاز شد . تعداد لشکریان **هلاکو خان** بنا بگواهی **ماگاکی** مورخ ارمنی‌قرن هفتم هجری وسیزدهم میلادی به هفتاد هزار بالغ میگشت .

سرزمینهایی‌که محل‌عبور لشکریان **هلاکو** بود پیش‌ازوقت ازدستجات چادرنشین تصفیه شد . برای عبور از رودها، پلها ساختند راهها را تعمیر کردند ، مردم بین راه برای لشکریان آذوقه وعلیق فراهم کردند .

درسال۶۵۱ هجری **هلاکو خان** بالشگریان‌خوداز **قره قروم** عزم ایران‌کرد ولی‌بسیار بتأنی حرکت میکرد وفقط درسال ۶۵۴یعنی درسالی‌که ازسن پهلوان ما تنها یکسال میگذشت پس‌از عبور ازهفت آب وارد آسیای میانه گشت واز رود آمو گذشت .

درسال ۶۵۴ هجری‌لشگریان مغول بسیاری ازقلاع‌اسماعیلیان را محاصره کردند .

هلاکوخان از «**پیر کوهستان**» خواست تا کاملا تسلیم شودو تمام قلاع اسماعیلی‌را خراب‌کند. دراین‌میان مبارزهٔ داخلی در محافل زمامدار اسماعیلیان جریان داشت و این خود تناسب نیروها را بنفع مغولان تغییر داد .

«**پیر کوهستان**» که دشمن‌بی‌امان مغولان بود مقتول گردید

دررأس توطئه‌ای که علیه وی شده بود فرزند او **رکن‌الدین خورشاه** قرار داشت وگروهی ازسران اسماعیلی که سیاست طرفداری ازمغولان را پیروی میکردند پشتیبان وی بودند . **خورشاه** براثر فشاراین گروه که **خواجه نصیرالدین طوسی** دانشمند و ستاره شناس وعدهٔ دیگر از دشمنان باطنی اسماعیلیان جزو آن بودند رضا داد تا از مغولان اطاعت کند بشرط اینکه متصرفات اسماعیلیان در دست او باقی بماند .

لشکریان مغول پاسخ کوشش و تشبثی را که **خورشاه** برای تطویل مذاکرات و تأخیر تسلیم بمغولان میکرد با حمله‌ی همگانی دادند .

چیزی نگذشت که دژ محکم اسماعیلیان یعنی قلعه‌ی تسخیر ناپذیر الموت مسخر و ویران شد وپس از یکطرفه شدن کار بغداد **هلاکوخان** با تمام لشگریانش در ایران باقی‌ماند ودر این سرزمین خودسرانه برای‌خود واخلاف خویش اولوس ویژه مغولی تأسیس نمود در سال ۶۶۰ هجری خان بزرك **خوبیلای یاقبلای قاآن** فرمان حکومت جمله‌ی اراضی تازه تسخیر شده ومتصرفات سابق مغولان را در **ایران** بالقب ایلخانی برای او ارسال داشت وبدین ترتیب رسماً از سنه ۶۵۶ یعنی درسه سالگی **پهلوان پوریای ولی** دولت هلاکوئیان در قلمرو وسیعی که از شمال جبال قفقاز و گرجستان و دولت شروانشاهیان‌وامپراطوری‌طرابوزان وازغرب در آسیای‌صغیر سلطنت سلجوقیان روم ودرجنوب شرقی آسیای صغیر پادشاهی ارمنی کیلیکیه

را دربر میگرفت استقرار یافت .

علاوه برمناطقی که شمرده شد هلاکوخان امارت کرت که مرکز آن هرات بود واز سمت شمال واندکی درجنوب **اورگنج (گرگانج جرجانیه)** تا کرانهٔ شرقی دریای خزر نیز در قلمرو استیلای هلاکو خان بود .

دولت هلاکوئیان روی نمونه امپراطوری مغولان تشکیل شده بود. پس از مرگ هلاکوخان شورایی (قورولتای) تشکیل شد و پسر او آباقاآن **(اباقاآن)** به‌تخت‌سلطنت جلوس کردوطی ۶۶۴ تا ۶۸۱ که‌دوران سلطنت اوست پهلوان پوریای‌ولی سالهای خودآفرینی جسمانی راکه دربیست وهشت‌سالگی اوبود میگذراند . پس‌ازمرگ آباقاآن دستجات مختلف اعیان چادر نشین مغول در آن واحد دو تن را نامزد اشغال تخت سلطنت کردند .

یکی برادر **آبا قاآن** بنام **تکودار** و دیگری **ارغون** فرزند وی . **تکودار** موقتاً فایق آمد و از سال ۶۸۱ تا ۶۸۳ دارندهٔ سلطنت بود واو نخستین سلطان‌از سلطانهای ایلخانی است‌که اسلام پذیرفت‌و **احمد** نامیده شد .

وی‌سیاست تبدیل دولت هلاکویی رابه‌یك دولت مسلمان تعقیب میکرد ولی در جنگی خانگی که روی داد دستگیر و اعدام شد و **ارغون خان** از۶۸۳ تا۶۹۱ سلطنت کرد . درسال ۶۹۱ فلج **ارغون** را زمینگیر کرد و در سال ۶۹۱ پس از مبارزه طولانی اعیان مغول **کیخاتوخان** فرزند آباقاخان بتخت‌سلطنت‌جلوس کرد وپس‌ازچندی

که بخشش‌های او خزانه دولت را باافلاس مواجه‌ساخت **بایدو** حاکم‌سابق آسیای صغیر و پسرعموی **کیخاتوخان** که باطناً دشمن مسلمانان‌وهوا خواه مسیحیان بود علم عصیان را علیه او برافراشت. **کیخاتوخان** که طرفداران خودرا ازدست داده‌بود فرار اختیار کرد ولی دستگیر شدو وبا زه خفه گردید.

بایدو خان پیروزشد ولی بیش از ششماه براریکه سلطنت باقی نماند ودر سال ۶۹۵ هجری در پیکاربا **غازان خان** حاکم جوان خراسان و فرزند **ارغون خان** کشته شد.

طی‌این سالها ودرمسیر گذراین حوادث وزیر بالایی‌های سیاسی دو دوره‌ی کاملا مشخص حیات و زندگی **پهلوان پوریای ولی** گذشت:

دو دوره‌ای که‌به سالهای‌تاپیش ازچهل سالگی وروزگارپهلوانی ورشد جسمانی ونام آفرینی‌او بعنوان یك جهان پهلوان وسالهای پس از چهل سالگی‌و ورود به جهان ادب و عرفان ونیل به مقام ولایت‌و قطبیت وعروج به قلهٔ اعلای بصیرت عارفانه تقسیم میگردد. پیش از آنکه به شرح دوران غازانی که اصلی‌ترین دوران زندگی و کمال و شهرت **پوریای ولی** است بپردازم ضروری مینمایدکه باجمال نظری به‌اوضاع اجتماعی وفکری ایران در دوران ایلخانان ازهلاکو تاغازان بیافکنیم وبرای درك دوران غازانی که مفری‌تاریخی برای عرضه فکر کسانی چون پهلوان محمود است زمینه‌ای تاریخی و نظری تدارك

به‌بینیم .

سران زمامدارمغول پس از تأسیس دولت هلاکوئیان همان سیاست تصاحب اراضی فئودالهای محلی را تعقیب نمودند . درآمد اراضی مزبور به خزانه و یا فئودالهای مغول تحویل می‌شد . اراضی که بیشتر بخوارزمشاهیان و خویشاوندان ایشان تعلق داشت و بخشی از اراضی موقوفه بملکیت دولت مغول وخانواده ایلخانان درآمد .

درآمداراضی اینجو یااراضی ای که اختصاصاً به‌خان وخویشاوندان او تعلق داشت مصارف دستگاه شخصی خان و خویشاوندان وی وشاید لشگریان را تأمین مینمود .

روحانیان مسلمان درآمد اراضی موقوفه را در اختیار داشته و چنان که میدانیم تا زمان غازان و با قید قطعیت بیشتر حتی تا زمان سلطان خدابنده تمامی این روحانیون ازمسلمانان سنی حنفی یاشافعی مذهب بودند .

گذشته از مالیاتهای سنگین، عوارض گوناگونی جنساً و یا نقداً از روستائیان گرفته می‌شد که « اخراجات » نامیده میشد و صرف نگاهداری دستگاه امیران ولشگریان و مأموران عالیمقام وایلچیان وغیره میگشت .

روستائیان می‌بایست برای اسبان، جو وعلف و برای لشگریان

آذوقه تهیه و تسلیم کنند و غله و مشروب جمع کنند.[1] سنگینی بار استثمار فئودالی که در دوران این فاتحان شدت یافت بر اثر شیوهٔ خاصی که در وصول مالیاتها بکار میرفت سخت تر و تحمل ناپذیرتر گشته بود.

درفاصله‌ی بین سالهای ۶۴۸ تا ۶۵۹ هجری کسانی که مالیاتها را نپرداخته بودند و هم چنین اعضای خانواده ایشان به بردگی فروخته میشدند تا قرض ایشان به طلبکار پرداخته شود. در طی روزگارها و قرنها تاریخ ایران هرگز وضع روستائیان بسختی و وخامت دوران سلطهٔ مغولان و بخصوص ایلخانان خلف هلاکو نبود.

بگفته رشیدالدین فضل‌الله در بسیاری از نواحی فقط در یك دهم اراضی مزروع زراعت میشد و باقی بایر مانده بود. شهرهایی که هنگام هجوم مغول ویران گشته بود با تأنی و کندی فوق العاده احیاء میگشت.

تشبثات حکام مغول و بعد از ایشان کوششهای نخستین ایلخانان

۱- برای همهٔ این اطلاعات و مطالعات دقیق تر در مورد اوضاع اجتماعی واقتصادی و ارضی ایران در دوران مورد بحث و بطور کلی در دوران مغول رجوع شود به: تاریخ ایران از دوران باستان تا قرن هجدهم تألیف ـ ن ـ و. پیکولو- سکایا ـ آ. یو یاکوبوسکی ـ ای. پ. پطروشفسکی و دیگران جلد اول ودوم ترجمه‌ی کریم کشاورز، از انتشارات مؤسسه تحقیقات اجتماعی.

وهم چنین: رك. مناسبات ارضی در ایران در دوران مغول. تألیف ای. پ. پطروشفسکی. ترجمه کریم کشاورز. از انتشارات مؤسسه تحقیقات اجتماعی.

که میخواستند لااقل بخشی از شهرها را احیا کنند یا بلاد جدیدی احداث نمایند نتایج ناچیزی ببار میآورد.

وضع صنعتکارانی که برده شده بودند در کارخانه‌های دولتی اسلحه و البسه و لوازم لشکریان را تهیه میکردند بسیار سخت‌تر بود. کار-خانها ملك خزانه ایلخان یاشاهزادگان بودند وصنعتکارانی که دراین مؤسسات کار میکردند پشت در پشت برده شمرده میشدند. ملت آزاده ایران هرگز دربرابرچنین ستمی خاموش نماند ونهضت‌های پی‌درپی که باشکال گوناگون ودر تحلیل نهایی در لوا ودرپناه آرمان پیکارگر ورهایی‌بخش‌شیعه امامیه‌جلوه میکرد وتحقق مییافت بازتاب‌ملت مادر برابر ستم ایلخانان مغولی بود.

چه‌جای تأسف است‌که هفتصد سال تاریخ ایران در باره‌ی یکی از درخشان‌ترین چهره‌های این پیکار که در پیرایش فتوت و عرفان ازسویی ودر نمای پهلوانی ودلاوری‌ازسوی دیگر مظهرآن بوده‌است یعنی درباره پهلوان‌محمود خوارزمی ولی‌ی‌شریعت شیعی‌سکوت‌کرده است. در حالیکه یاد چنین تظاهری درنام پهلوانان‌زور خانه‌ای‌ایران بی‌آنکه به ریشه وسبب چنین احترامی وقوف داشته‌باشند زنده باقی مانده است.

بهرترتیب افزایش شگفت‌انگیز میزان بهره فئودالی ومالیاتها وسیاست مقید ساختن روستائیان بزمین و یوغ تحمل ناپذیر فاتحان باعث شدت مبارزه‌ی داخلی قشرهای مردم در سراسر کشورگشت. فرار دسته جمعی روستائیان یکی از مظاهر این مبارزه بود.

گاهی هم مبارزه بصورت قیام و عصیان درمیآمد. و این همان چیزی است که تاکنون محققان کمتر به مطالعه‌ی آن پرداخته‌اند. در سال ۶۶۴ هجری درفارس یك خروج عظیم مردمی در تحت قیادت سیدشرف‌الدین علیه حکومت مغولان وقوع یافت و پس از آن درسال ۶۷۴ حمله‌عمومی به آباقاخان و درسال ۶۹۱ قیام بزرك لرهای چادرنشین و تسخیر اصفهان و طغیان موضعی و عمومی سال‌های ۶۷۹ و ۶۸۹ تماماً نشانه‌هایی از خیزملت ما در دوران حیات مردان نامداری چون پهلوان پوریا علیه ستم و بهره کشی ایلخانی است: خیزی که نقش **پهلوان پوریا** در آنها چه بعنوان یك پهلوان وچه بعنوان یك «نظریه پرداز» و «آرمان آرا» بخصوص در ستیز «افسانه‌ای‌اش» باپهلوانان بیگانه وچه‌در «مناظرهٔ ایدئولوژیکی» و واقعی‌اش با «نمایندگان جناحهای شریعتی» غیر شیعه چون «**صدرالدین حموی**» شافعی و طراحی رساله‌ی تئوریکی وعارفانه و پر نیشش یعنی کنز الحقایق، اساسی، چشم گیر و جاودانه است.

در برابر چنین دوران و روزگار و روال ستمبارانه‌ای است که ایام واعمال ودوران غازان خان‌در میان دوران پراز ادبار حکام مغولی روشن، پراز امید ومیمون وستایش انگیز مینماید. در حقیقت نیز درمقام مقایسه باآنچه که اخلاف هلاکوخان وخود او بروزگار مردم این‌سرزمین آوردند، روزگار سلطنت غازان‌خان، سلطان جوان وروشن بین دوران آکنده‌ای از بهروزی، پیروزی، آزادی و رشد وغنای اندیشه وارزشهای انسانی است.

بیهوده نیست که تنها در این روزگار است که بذرهای افشاندهٔ نهضت‌های اسلامی شیعه از خاك سر میکشد و نهال‌های آن جوانه میزند وگروههای گوناگون از فتیان و جوانمردان ، عارفان و اندیشمندان با گرایشهای ریشه‌دار شیعه و ایرانی جای جای بساط میگسترند و عرض وجود می‌کنند و از آن میان پهلوان نامدار ماپوریای ولی مفروامانی می‌یابد تاسخن بگوید و بعنوان عارفی اندیشه پرداز قفل خاموشی از زبان برگیرد و به سخن آید .

دوران غازانی و احیای آرمانی

جلوس غازان خان نبیرهٔ بزرك هلاکو خط فاصل غلبه‌ی مجدد اسلام را بر بت‌پرستی مغولان رسم مینماید و ابتدای تجدید حیات و استقلال سیاسی ایران می‌باشد.[1]

این پادشاه در ۴ دسامبر ۱۲۷۱ میلادی و ۶۷۰ هجری متولد شد و هنگامی که زمام امور را بدست گرفت جوانی بیست وچهار ساله بود .

قبلا جریانات سقوط اقتصادی را که از ویژگیهای مرحله اول دوران مورد مطالعهٔ ما بود بقدر کفاف شرح دادیم، فقط در این موضع میگوئیم که سقوط اقتصادی بتدریج عمیقتر شد و در حدود سال‌های ۶۷۹ ـ ۶۸۹ باوج حدت وشدت خود رسید . **رشیدالدین فضل‌الله**

۱ـ تاریخ ادبی ایران از نیمه قرن هفتم تا آخر قرن نهم هجری عصر استیلای مغول : از سعدی تا جامی. تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمه و حواشی بقلم علی‌اصغر حکمت چاپ تهران ۱۳۲۷ شمسی ـ ۱۹۴۸ میلادی

منظر ویرانی و فقر و بینوایی کشور وپاشیدگی وفساد دستگاه دولت رابا وضوح وحرارت بیسابقه‌ای رسم کرده است .

عواقب ونتایج تخریب و ویرانی وخساراتی که درطی غلبهٔ مغولان بکشور وارد آمده بود وتقلیل عمومی وشدید عدهٔ نفوس زحمتکش یا بدیگر سخن مالیات دهندگان وتقلیل مساحت اراضی مزروع ودزدی وغارت قبایل موجب شدکه درحدود ۶۷۹ درآمدهای دستگاه مرکزی دولت ایلخانان کاسته‌شد ، روستائیان درلبهٔ پرتگاه فقر ونیستی قرار گرفته ووضع ایشان تحمل ناپذیر بود .

طبیعی است درچنین شرایطی ظهور **غازان خان** واعمال سیاست مدبرانه‌ای که نام اورادرتاریخ، پرآوازه ساخته‌است ازلحاظ اجتماعی ومعنوی برای ملت ایران وبرای‌سر دمداران نهضت‌های فکری این کشور فرصت طلایی و درخشانی بود .

دراین هنگامه است که نام پوریای ولی ازمرزهای کشورش فراتر میرود واصول پرداخته شده عقیدتی اوشکل می گیرد وضمناً نیز زبان مرد نیرومندی چون او به‌نیایش **سلطان‌غازان** خسرو نیکو خصال ، گشاده می‌شود .

امیرالمؤمنین نیکوست غازی
کند با کافران شمشیر بازی

بحکمت همچو افلاطون، حکیم است
چو حق بر بندگان حـق، رحیم است[۱]

غازان‌خان در مقابل وضع دشوار اقتصادی و مالیاتی وتمایلات گریز ازمرکز وعصیان‌های اعیان‌چادرنشین مغول وترك، صلاح چنین دید که اسلام اختیار کند و بر مأموران عالیمقام و روحانیون اعیان منش ایرانی ومسلمان نزدیك شود،

رشیدالدین فضل‌الله صاحب تاریخ‌بزرك جامع‌التواریخ‌وتاریخ مبارك غازانی‌که جلد نخست همان تاریخ‌است دراین‌باره شرح‌جامعی دارد.

«غازان خان دراوائل شعبان سنه اربع و تسعین و ستمائه [۶۹۴] بحضور **شیخ زاده بزرك صدرالدین ابراهیم حموی** باتمامت‌امرا کلمهٔ توحید گفت، و جمله مسلمان شدند ودرآن ماه طویها کردند و بعبادت اشتغال نمودند و جماعت سادات وائمه ومشایخ رانواخت‌فرموده، اورادات وصدقات دادند ودرباب عمارات، مساجد، مدارس وخانقاهها و ابواب‌ابوالاحکام بمبالغت‌اصرار فرمود وچون ماه رمضان در آمد باجمعی ائمه و مشایخ بطاعت وعبادت مشغول شد و بر کافه عقلا پوشیده نیست‌که اسلام و ایمان پادشاه اسلام غازان‌خان‌ازسر صدق واخلاص بود وازشوائب

۱ـ کنزالحقایق نسخه‌ی‌عکسی‌متعلق به نویسنده که‌دراین‌تحقیق تصحیح شده است : درمناقب خسروعادل نیکوغازی . ازپهلوان محمود پوریای ولی

ریاورعونت‌مبرا ومصفا، چه‌باوجودعظمت وشوکت‌پادشاهی وکمال وقدرت فرمان روایی اجبار والزام متصور نباشد وبا عدم احتیاج وفرط استغنار یاو مرا ممکن نه ...»[۱]

اسلام پذیری غازان بنیانی محکم‌داشت و تمایل نمایانی نسبت بشیعه واصول عقاید آنان بروز میداد[۲] باحتمال قریب به‌یقین چنین روال‌مردم دوستانه وآزاداندیشی مردمسالارانه‌ای است که‌دوران‌سلطنت او را به دوران بروز وظهور و پیدایی انواع شیوه‌های تفکر، چه در عرفان وچه درشعروچه‌در تصوف وچه در تاریخ نویسی وچه در دیگر فعالیت‌های اجتماعی ومعنوی نامبردار ساخته است و پهلوان نامداری چون **پهلوان پوریای ولی** راکه ناف جهان بزمین افکندهٔ اوست‌و پیر فلك زمین خورده‌اش وا میدارد تا در حق او بسراید :

ورا لله به گیتی پادشاهی
مسلم باشد از مه تا به ماهی
چو میداند که دنیانیست چیزی
نیرزد بیش دنیا از پشیزی
کند کوشش سرای آخرت را
نهد باقی جزای آخرت را

۱ـ تاریخ مبارك‌غازانی‌چاپ برلین باهتمام محمدقزوینی ازرشیدالدین فضل‌الله ص۷۵ـ۷۹

۲ـ رك مجالس المؤمنین قاضی نورالله‌شوشتری مجلس‌ششم ملوك‌شیعه وهم‌چنین ادوارد براون از سعدی تاجامی ص ۴۷

بسی کافر مسلمان کرد و دیندار
نزد در دره این مدت علی‌وار
بسی آزاد کرد او بندگان را
بسی دلشاد کرد او خستگانرا
نباشد همنشینش جزکه درویش
بجز مرهم نباشد بر دل ریش [۱]

غازان باقتدای از نیات اسلام دوستی بودکه حرم مبارك کربلارا بهدایا و تحف خود مزین و غنی ساخت و به مقبرهٔ امام هشتم **علی بن موسی الرضا** (ع) درمشهد نذورات وموقوفاتی تقدیم کرد. این ایمان وعقیده او تا چه حد با خلوص نیت بوده است؟ آنچه که او در طی حیات کوتاه خود انجام داد پاسخ قاطعی به این پرسش است. علی‌ایحال مسلمانی غازان برای ایران نعمت و سعادتی همراه داشت.

زیراکه حکومت شدید وبا قساوت برای رعایا و تبعه بدبختی وسختی است و**غازان خان** درپناه اسلام ودر لوای‌شریعت اسلامی وبا دست یاری ایرانیان مسلمان یادگارهای غم‌انگیز سلطه‌ی قساوت بار ایلخانان مغولی را زدود وشگفت است از جوانی که بیش از بیست‌و چهار سال از سن اونمیگذشت چنان‌کاردانی ومردم دوستی واصلاحات وفرهنك وشعور اجتماعی پدیدار شود.

در ماه اکتبر سال ۱۲۹۵ مساوی با ۶۷۵ هجری غازان خان در

۱ـ کنزالحقایق ازپهلوان محمود پوریای ولی‌نسخهٔ عکسی متعلق به نویسنده : درمناقب خسرو عادل نیکوغازی.

شورای اعیان مغول به مقام ایلخانی برگزیده شد. وی که دیگر سلطانی مسلمان بود حتی اسماً هم حکومت خان بزرك مغول را نپذیرفت و رسماً با نام **سلطان محمود غازان** سلطنت ایران را پذیرا گردید. با توجه به چنین نامگذاری است که **پوریای ولی** در **کنز الحقایق** او را چنین دعا میگوید.

بسی گفتم دعا و باز گویم
در آن ساعت که با حق راز گویم
که در دنیا و عقبی سود بادش
الهی عاقبت **محمود** بادش [1]

منطقی است که از سجایای او لحظه‌ای درگذریم و به این نکته بپردازیم که سلطانی باچنان اوصاف برای ایرانی که تا پیش از حکومت او آنچنان به افلاس کشیده شده بود چه ارمغان آورد و آن کارها نام او را چنان بزرك کرد و شایسته ثنای پهلوانی چون پوریا داشت چه بود؟

غازان خان که در بیست و چهارسالگی بتخت سلطنت جلوس کرد شخصیتی برجسته بود. او اگرچه میهن پرستی مغول باقی ماند ویکی از مطلعین روایات وداستانهای تاریخی ملت خویش بود در عین حال با فرهنك وتمدن ایران آشنایی کامل داشت وبرای آن ارزش عالی قائل بود.

۱ـ کنز الحقایق از پهلوان محمود خوارزمی پوریای ولی، نسخه‌ی عکس متعلق به نویسنده.

وی به‌پزشکی وعلوم‌طبیعی علاقمند بودو درهنگام شکار، علفهای گوناگـون را جمع میکرد و وجود بسیاری از گیاهان دارویی را که سابقاً از چین وهند وترکستان وارد میشد در ایران کشف کرد .[۱]

از زبانهای‌گویا علاوه‌بر زبان مادری‌خود یعنی مغولی، فارسی، ترکی، عربی، هندی، کشمیری وتبتی وچینی وکمی نیز لاتین و زبان فرانسه را میدانست[۲] وی در جزئیات امور حکومت مداخله میکردو ساعات متمادی به مطالعه‌ی اسناد مربوط به درآمـد وهزینه‌ی دولت می‌پرداخت ونظرها واصلاحات خویش را بدانها میافزود. **غازان خان** در سالهای نخست سلطنت خویش بسیاری از توطئه‌ها وعصیانهای شاه زادگان‌رافرونشاند. درطرح اصلاحات‌داخلی‌که **غازان خان** بعمل‌آورد رشیدالدین فضل‌الله همدانی پزشك ومتشرع ومأمـور مجرب مالـی و دانشمندی‌که بعلوم عصر خویش احاطـه داشت وظیفه‌ی مهمی را ایفا مینمود . در عهد غازان‌خان رهبری سیاسی از اعیان نظامـی چادر نشین مغول وترك منتزع وبه مأموران عالیمقام و روحانیون متشخص ایرانی منتقل گشت .

ازآنجائیکه یکی از علل‌اصلی خالی شدن‌خزانه حیف ومیل اموال‌ازطرف ماموران ومقاطعه‌کاران خراج وصرف مبالغ‌گزاف برای

۱ــ رك تاریخ ایران از قدیم‌ترین دوران تا قرن هیجدهم اثر ن.و. پیکولوسکایا. ای.پ. پطروشفسکی و دیگـران. ترجمه کریـم‌کشاورز. از انتشارات موسسه مطالعات وتحقیقات اجتماعی . جلد دوم ص ، ۴۰ و بعد .

2- Introdution to the history of Scienoe Vol 111 By g. Sarton py 840

رفع حوائج کسان خان بود بدین سبب غازان فرمان ویژه‌ای صادر کرد ومیزان ثابت خراج ومالیات سرانه برای هر ناحیه به‌نقد ویا میزان سهمی‌که از حاصل باید اخذ گردد معین گشت. این فهرست‌های مالیاتی به مهرممهور و در تبریز نگاهداری میشد ودرهر ناحیه وحتی دهکده فهرست مالیاتی را میبایست بر صفحات آهنین یا سنك ویابر دیوار مساجد نوشته درمحل نمایانی قرار دهند تا عموم ازآن اطلاع حاصل کنند.

«نزوله»فسخ‌شد. صدوروتوزیع بروات نیز لغوگردید.مأمور دولت که دربرابر خزانه مسئول بود مالیاتها را از مردم طبق فهرست ثابت و مشخص ومعین‌وصول میکرد ودیگر به مقاطعه دادن مالیات درمیان نبود. عوارض گوناگون وفراوانی‌که پیشتر بنفع خان وشاهزادگان و لشکریان و امیران وغیره از مردم اخذ می شد لغو گردید.

اصلاحات غازان خان تغییراتی اساسی در زندگی شهرنشینان نیز پدید آورد درعهداسلاف غازان‌خان تجارعمده نفوذ و وزن عظیمی درکشور داشتند. اینان تنها تجارت نمی‌کردند بلکه بمیزان وسیعی بمعاملات رباخواری مشغول بودند ودر عین‌حال درهمه جا وصول‌تمام مالیاتهای دولتی و از آن جمله عوارض شهری یا «تمغا» را بمقاطعه گرفته بودند. رباخواری چنان خطرناك شدکه غازان خان علی رغم پایداری قشرهای‌متنفذ ومحافل درباری بخش‌نامه‌ی [یرلیغ]ویژه‌ای صادر ووام‌هایی راکه جنبه‌ی رباخواری داشت ممنوع‌کرد و مقروضین را از پرداخت بهره ومبالغ مآخوذ معاف کرد. غازان خان از لحاظ

تسهیل کار صنعتکاران و بازرگانان خرد و کاهش دشواری وضع ایشان وصول عوارض را در بسیاری از شهرها لغو کرد و درسایر بلاد نیز میزان تمغا را تا نصف تقلیل داد. وی اصلاحی نیز در وضع پول بعمل آورد وبجای مسکوکات گوناگون در سراسر کشور یك پول واحد نقره رایج ساخت علاوه بر آنچه که گفته شد غازان خان وضع صنعتکاران برده راکه در کارخانه‌ها کارمیکردند نیز تغییر داد. سوء استفاده‌های مأموراتی را که کارخانها را اداره میکردند وجیره صنعتکاران را حیف ومیل مینمودند از میان برد.

غازان خان برای نخستین بار در تاریخ اقتصاد ایران دادن جیره را لغو کرد وصنعتکارانی راکه درکارخانه‌ها کار میکردند مخیر کردکه برای خود کارکنند ومقدار معینی محصول یا پـول بپردازند. غازان به‌اصول معماری وساخت مهندسی شهرهای ایران وبخصوص پای تخت توجهی هوشیارانه وزیباگرایانه داشت. مرقدغازان درشنب غازان در حومه‌ی تبریز از لحاظ ریزه کاریهای زیبا وپربها تحسین عمومی را برانگیخت.

وی درکنار مرقدخود دومدرسه ویك بیمارستان ویك رصدخانه ویك کتابخانه ویك محل بایگانی اسنادگرانمایه وگرمابه‌ها واستخر بناکرد. صنعتکاران چیره‌دست ازسراسر جهان را به‌ایران فراخواند وبرای نخستین باردرتاریخ جریان «جذب مغزها» به‌مرکز ایران درزمان اوتحقق یافت. در «ربع رشیدی» که باپول رشیدالدین وبا دستور وتشویق غازان خان درتبریز ساخته‌شد. سی هزار خانه و۲۴ کاروانسرا و۱۵۰۰ دکان نساجی، رنگرزی وکارگاههای کاغذسازی وباغهای بسیار وگرمابه‌ها وانبارها

وآسیاهاوضرابخانه‌ها وجودداشت. کوی‌علماکه درهمان‌محل بود محل زندگی‌ائمه، متشرعین،ومؤذنان‌وقاریان‌قرآن‌بود ودرمدرسه‌ی آنجاشش تاهفت‌هزار طلبه‌مشغول‌تحصیل بودند. بیمارستان‌بزرگی‌که درآن‌محل بنیاد شده‌بود محل‌کار۵۰ پزشك هندی وچینی ومصری وسوری بودکه درمیان آنان بهترین‌چشم‌پزشکان وجراحان وشکسته‌بندها بکارتدریس اشتغال داشتند . در همین‌کوی‌کتابخانه‌ای با ۶۰ هزار مجلد کتاب در علوم دقیقه وتاریخ وشعروشرعیات وفقه‌اسلامی دایر بود . هزارنسخه‌ی خطی قرآن بخط بهترین خوشنویسان عصر در این کتابخانه محفوظ بـود .

قابل ذکر است‌که **غازان خان** درکنار اصلاحات عمیق‌وریشه‌دار خودکه درآن‌واحد ساخت مادی ومعنوی ایران را بسوی تحول‌وتکامل دیگرگون‌کرد گرایشی مردم‌دوستانه اعمال‌کرد وازطـریق قـوانین و بخشنامه‌های حاد هرگونه دفع‌الوقت ، وستم و قرطاس‌بازی را در امر اجرای امورمردم ممنوع داشت .

نطق باشکوه او خطاب به امیران‌وسرداران خود وهم‌چنین بخشنامه‌ی تند وصریحی که از او بیادگار مانده است آشکارا از مردم دوستی، روشن بینی وایمان ریشه‌دار او به‌خلق حکایت میکند. من به‌منظور ارائه‌ی گواهی ارزنده ازشخصیت‌نمایان غازان‌خان همان کسی‌که پهلوان پوریای ما زبان به‌ستایش اومیگشاید این‌دوسند را دراینجامیاآورم .

رشیدالدین فضل‌الله‌پس ازذکر این‌نکته‌که غازان، امیران خود را بخاطرستم به‌خلق «**چوب‌می‌زد**» این نطق‌را میاورد .

«من جانب رعیت تازیك نمی‌دارم! اگر مصلحت است تاهمه را غارت کنیم برین کار از من قادرتر کسی نیست باتفاق بغارتیم. لیکن اگر من بعد تغار و آش توقع دارید والتماس نمائید با شما خطاب عنیف کنم و باید که شما اندیشه کنید که چون بر رعایا زیادتی کنید وگاو و تخم ایشان وغله‌ها بخورانید من بعد چه خواهید کرد و آنچه شما ایشانرا زن و بچه میزنید و می‌رنجانید اندیشه باید کرد که زنان و فرزندان ما نزد ما چگونه عزیزاند وجگرگوشه، ازآن ایشان هم چنین باشند وایشان نیز آدمیانند چون ما وحق تعالی ایشان را بماسپرده است ونیك وبد ایشان ازما خواهد پرسید. جواب چگونه گوئیم بوقتی که ایشان‌را میرنجانیم، جمله سیریم وهیچ‌خلل عائد نه چه‌واجب آید وچه‌بزرگی و مردانگی حاصل آید ازرعیت خود رنجانیدن الاآنکه شومی بزه آن برسد وبهر-کاری که روی آرند منجع نیاید. بایدکه رعیت ایل از یاغی پیدا باشد وفرق آنست که رعایای ایل ازماایمن باشند و از یاغی ناایمن چگونه شایدکه ایل را ایمن نداریم و از ما در عذاب وزحمت باشند و هرآینه نفرین و دعای بد ایشان مستجاب بود وازآن اندیشه بایدکرد. من شمارا همواره‌این

نصیحت میکنم وشما متنبه نمی‌شوید.»[۱]

واینك سواد بخشنامهٔ (یرلیغ) غازان

«درباب آنکه دعاوی سی ساله بقیودی که معین شده نشنوند»

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

بقوة‌الله‌تعالی

ومیامن‌الملة المحمدیه‌فرمان سلطان‌محمود غازان

همت ما بر آن مقصور ومصروف است‌که جور ظلم و تعدی و دعاوی باطل وشناقص ازمیان‌خلق برداریم تا عالم وعالمیان بفراغ بال ورفاه حال روزگارگذرانند وآثار معدلت‌مابخاص وعام دور ونزدیك برسد وشامل گردد و مواد خلاف و نزاع ازمیان جمهور مرتفع گردد وحقوق در مرکز خویش قرار گیرد وابواب تزویر وتلجیه وحلیت بکلی‌مسدودگردد. وبدین‌سبب بکرات یرلیغها به‌جمهور قضاة وعلما که‌متقلدان امور شرعی و متصدیان اشغال دینی‌اند فرستاده‌ایم تا فصل

۱- رك جامع‌التواریخ نسخه استانبول ورق ۶۳۸ وهم‌چنین کشاورزی ومناسبات ارضی درایران عهد مغول قرنهای ۱۳ و ۱۴ میلادی از .ای.پ. پطروشفسکی. ترجمه کریم کشاورز. از انتشارات مؤسسه مطالعات‌و تحقیقات اجتماعی جلد اول ص ۹۶

دعاوی وقطع خصومات میان عموم خلایق بروجهی کنندکه
مقتضی قواعد شریعت وموجب قوانین معدلت باشد .
وازشوائب تزویر ومداهنت و میل معرا تواند بود و از آن
جمله بزرگتر قضیه آنکه برمحضرهای مزوروصکوک وسجلات
مموه امعان نظر کنند و بغورحال رسند وبر آنچه ظاهر آن
حجتها سمت قدم عهد داشته باشد برسبیل حسن الظن بقضاة و
حکام متقدم از شرایط و مراسم احتیاط هیچ دقیقه مهمل
نگذارند . وحجتهاکه درمدت سی سال دعوی نکرده باشندو
هرمزوری وسیاه کاری آن را دستور ساخته بحمایت قوی -
دستان می روند واملاك مردم را مطعون و منقص میگردانند
وزحمت خلق میدهند و قضاة چنانچه شرط است تدبیر آن
نتوانسته اند کردن و بیش از این روزگار سلاطین ماضی و
چنگیزخان درتمام فرمانها و یرلیغها یادکرده اند که دعاوی
سی ساله نشنوند وتا غایت چنانچه شرط آن بوده بغور آن
نرسیده وتدارك کلی نکرده و دراین وقت از قضاة اسلام این
معنی تفحص فرمودیم ایشان چنانچه حق آنست بما عرضه
کردند وچون خواستیم که هم ازطرف مدعیان وهم ازطرف قضاة
استحکام آن امور کنیم تاهیچکس برباطل اصرار نتواند نمود و
حجتهای کهنه سی ساله باطل را دستور نتواند ساخت :
فرمودیم تاحجتهاکه مناسب شرع وراستی باشد ازقضاة اسلام بستانند

تا هیچکس روی‌دل ننگرد و نیز جماعت قوی دستان بریشان الحاح نتوانندکرد که بی‌راه شرع و نامشروع سئوالات کنند و زحمت قضاة وائمه نتوانند داد مرحوم قاضی فخرالدین هراة رافرمودیم تا صورت حجت را مسوده‌کرد وبرظهر این یرلیغ نوشته شد تاهم برآن موجب زیادت ونقصان‌ناکرده حجت ازیشان بستانند وبخزانه آورند . واین یرلیغ وحجت‌که برظهر آن مستورست‌پیش ایشان باشد تاخاص‌وعام ایشان‌را حجت‌بشود وازحکم‌یرلیغ نیز بترسند وقوی دستان بدین‌علت برایشان الحاح نتوانندکرد و ترك دعاوی باطل وسنقصها گیرند وهرچه بیرون از این‌حکم و حجت ظهرباشد پیرامون آن نگردند واگر خلاف کنند ایشان از قضاء معزول وگناهکار باشند تاحقیقت دانند و هیچ عذر ایشان نشنوم واگر قوی‌دستی برایشان الحاح‌کند واصرار نماید واین‌معانی که برظهر حجت نوشته مسموع ندارند وبرآن حکم‌نکنند نام آن کسان بنویسند وبحضرت ما فرستند تاآن‌کسانی‌که‌گناه کرده باشند چنان سیاست فرمائیم‌که موجب‌عبرت عالمیان‌باشد .

کتب فی‌الثالث من رجب الماصم

سنه‌ی تسع‌و تسعین وستمائه

بمقام کشاف»[۱]

۱ـ جامع‌التواریخ از رشیدالدین فضل‌الله چاپ برلین باهتمام علامه محمد قزوینی . تاریخ مبارك غازانی .

دو نمونه ذکر شده بنحو آشکاری گرایش مردم دوستانه و ضدستم غازان ودرعین‌حال هوشیاری و آگاهی او را مینمایاند و بنحو منطقی تعلق قاطبه‌ی روشنفکران جامعه‌ی ایران واز آن‌میان پهلوان پوریای ولی را به‌او توجیه‌میکند. وجود چنین سجایای انسانی در غازان است که پهلوان ما را درمقام یك‌عارف اجتماعی‌وپهلوانی سرافراز برمی‌انگیزد که صمیمانه به‌ستایش از او لب بگشاید و صفاتی چون «افلاطون» «رستمی» «محمدی» «جوانمردی» «نوشیروانی» و «رحمانی» باو نسبت‌دهدو وجود چنان «نامدار عدالت‌گستری» را از قوم ترکان با شگفتی تلقی کند.

به‌حکمت همچو افلاطون حکیم است
چوحق بر بندگان حق رحیم است
بسی آزاد کرد او بندگان را
بسی دلشاد کرد او خستگان را
نباید هیچ مظلومی که دادش
بداد و بس بکرد از مال شادش
بقوت رستم دستان وقتست
به شوکت سرور و یزدان وقتست
یتیمان را پدر باشد همیشه
به جز شفقت ندارد کار و پیشه

ز نسل جملهٔ ترکان عالم
نباید هم چو او والله اعلم[1]

باچنین خصالی طبیعی‌است که مستحق آنست که نفس گرم‌مردی در مقام ولایت وعارفی باپاکدلی‌های بی‌پیرایه بادعا مدد اوباشد واین همان است‌که پهلوان ما بجان میکند

الهی باد برخوردار از بیش
بدنیا و بعقبی از همه پیش

همه رأیش همی منصور بادا
ز رویش چشم حاسد دور بادا

خدایا تا جهان آباد باشد
دلش از بند غم آزاد باشد

نگنجد در زبان من ثنایش
ولی تا زنده‌ام گویم دعایش

بسی گفتم دعا و باز گویم
در آن ساعت‌که باحق رازگویم

۱ـ کنزالحقایق ازپهلوان محمود خوارزمی پوریای ولی نسخه‌ی عکس نویسنده

که در دنیا و عقبی سود بادش
الهی عاقبت محمود بادش[1]

چنین دوران پرشگونی چه بر ملت ما و چه بر **پهلوان پوریا** بسیار زود میگذرد. غازان درهمان سال نظم **کنزالحقایق** ودر بهترین سالهای جوانی درگذشت و بنا بوصیت او برادرش الجایتوخان که بعدها بنام **سلطان محمد خدابنده** موسوم گشت درسال ۷۰۴ به سلطنت نشست. اگرچه سلطان محمد نیز کوشید راه برادر را ادامه دهد اما دوران او تاسلطان ابوسعید که دراواسط سلطنتش **پهلوان پوریا** دارفانی را وداع گفت سالهای فتنه وآشوب، مرك وگریز واعدام ودسیسه بود. با توجه به وقایع مربوط به این سالها وایجاد یك موج «ضدغازانی» وهجوم ضدشیعه در پرده ولوای نام بدنام کنندهٔ «مزدکی» و «رافضی» وافسانه‌هایی که دربارهٔ پهلوان محمود بجای مانده است این شائبه‌ی نه غیرمنطقی قوت مییابد که **پهلوان ما** نیزدر منازعه‌ای که ضبط تاریخ است مورد تهمت وبعد **آزار و مرگ** قرارگرفته باشد.

برای چنین ادعایی که درحال حاضر دراختیار من تنها یك افسانه پهلوانی ویك واقعه‌ی مناظره‌ای بایکی از متعصب‌ترین مجهتدین سنی شافعی یعنی صدرالدین حموی قرار دارد جزبیان وطرح آن هیچ گواه دیگری ولذا هیچ تاکید مسلمی نیست. اما میتواند بصورت یك «طرح

۱ــ همان ماخذ

تصوری» که برشواهدی نیز موقوف است مورد تحقیق قرار گیرد تا که مگر در آینده گواه و مدارك گویاتری در آن باره یافت شود.

طرح مسئله و شواهد

براساس روایات و حکایات و اسناد مکرری که درمورد موقع و مقام **پهلوان پوریای ولی** برای ما مانده یك واقعیت مسلم ما را حاصل است و آن اینکه پهلوان در دو قلمرو مشخص یعنی پهلوانی و شعب آن و ولایت و قطبیت و بخصوص جناح شیعه‌ی آن در دوران نهضتهای خونین و خیز و خاستهای گوناگون پیروان تشیع محاظرات و مناظرات و در آویزی‌های گوناگونی داشته است و باقتضای مقام هدایت و ارشادی که داشته با پیروان و صاحب نظران و علمای مذاهب گوناگون اسلام و نحله‌های عرفانی به بحث و مناظرات تند نشسته است و چنانچه معنای موثق «کشتی» را معادل و ضمیری برای «درآویزی بحثی» و «جدل» بپذیریم و به بیان مورخین تاریخ عرفا و نویسندگان صاحب نظری چون **مولانا حسین واعظ کاشفی** صاحب فتقوت نامه سلطانی اعتماد کنیم که در تعریف کشتی مینویسد. «حاصل سخن آنست که این علم [**کشتی**] را به انبیاء و اولیاء نسبت می‌دهند و اگر در صورت نبود البته در «معنی» خود ثابت است[۱]. آنگاه با قاطعیت بیشتری میتوانیم در بارهٔ وجه معنوی «کشتی» گرفتن‌های پوریای ولی سخن

۱- فتوت نامهٔ سلطانی تالیف مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری. باهتمام محمد جعفر محجوب از انتشارات بنیاد فرهنك ص ۳۰۷ باب ششم فصل سوم.

بگوئیم ولذابا ترکیب یك «افسانه» با یك «واقعیت» سرنوشتی برای پوریا طراحی کنیم.

درباره زندگی پهلوانی پوریا داستانهای متعددی شایع گروهها ومحافل و بخصوص رایج پهلوانان زورخانه‌ای است که از آن‌میان یکی را در این موضع نقل می‌کنیم. براساس این حکایت پهلوان پوریا ازمحل اقامت خود همراه با چهل تن از شاگردانش بعزم کشتی گرفتن باپهلوانی از منطقهٔ دیگر حرکت میکند ودر روزمعینی باقتضای قولی که پهلوان بـه مادر پهلوان آن ایالت داده بود درکشتی پس از آنکـه حریف را خوار وناچیز می‌یابد دردست اوپشت برزمین مینهدوچون مورداعتراض شاگردان قرار میگیرد غمزده سر به بیان میگذارد واز آن پس دیگر کسی او را نمییابد واز پهلوان خبری بدست نمی‌آید. صاحب مجالس العشاق پس‌از ذکر همین داستان میافزاید.

«درآن وقت که جوان کشتی‌گیر برسینهٔ پهلوان نشست پهلوان دیدکـه تمام حجابات از پیش دیده‌ی بصیرتش منقطع‌گردید وآفتاب حقیقت ازورای غیوم بتافت ویافت آنچه میطلبید»

درکنار این افسانه‌که در خود چون بسیاری از افسانه‌های بزرك تاریخ‌حاوی حقایق سربسته وسمبولیکی از یك زندگی‌است واقعه‌ای تاریخی قرار دارد وآن اینکه صاحب «فتوت نامهٔ‌سلطانی» یعنی مولانا حسین‌واعظ کاشفی پس‌از آنکه شرحی باشکوه ازقدر واهمیت پهلوان میدهد وپس‌از توضیحی پرقدر از «علـم‌کشتی» مینویسد: «واز اولیاء

این سالک مجرد عارف موحد قدوة ابرار پهلوان محمود پوکیار با حضرت شیخ صدرالدین ابراهیم حموی قدس سره کشتی گرفته‌اند و آن قصه‌طولی دارد ...» شگفت است که صاحب فتوت نامه جز همین اشاره به‌این «قصه طولانی» اشاره‌ای نمی‌کند وجز او درهیچ مأخذ دیگری نیزازداستان این «کشتی‌شگفت» نام ونشانه‌ای نیامده است. ما دربارهٔ شیخ‌صدرالدین ابراهیم حموی درمباحث پیشین سخن به تفصیل گفتیم ومقام او را بعنوان مجتهدبزرك شافعی که غازان بدست او اسلام‌آورد آشکار ساختیم. همهٔشواهد مؤیدماست که‌کشتی پهلوان بامردی چون صدرالدین حموی نه از نوع صوری بلکه از قماش معنوی و جدلی است. اما آنچه‌که بیش‌از هرنکته‌ای‌مورد توجه من‌قرار داردانیکه زمان‌وقوع چنین مناظره‌ای نه درزمان غازان‌خان ونه‌پیش از او بلکه در ایام بعد ازمرك غازان و درهنگامهٔ جریانهای ضد شیعی و ضدغازانی صورت انجام پذیرفته است.

توجه منطقی به‌موقع پهلوان به‌عنوان یك چهرهٔ نیرومندشیعه واشاعه‌جهان‌بینی‌او بعنوان یك‌نظریهٔ‌عرفانی‌شیعی ازطریق کنزالحقایق وترکیب افسانهٔ موجود و شایع دربارهٔ او و مسکوت ماندن داستان مناظرهٔ طولانی او باصدرالدین حموی ودرکنار این‌حقایق محتوی اسرارآمیز «دوبیتی» ای که به‌او درشب‌پیش از مرك منسوب میدارند تمامی اینهاگواه ومدارك اولیه‌ای است‌که به‌ما فرصت میدهد«سرانجام نامیمونی» را برای‌پهلوان درهنگامهٔ رستاخیزهای شیعی و جریانهای

ضد شیعی امیران وحکام و مجتهدین شافعی و حنفی پیش‌بینی و تصور کنیم.

«امشب زسر صدق و صفای دل من
در میکده آن هوش ربای دل من
جامی به‌کفم داد که بستان وبنوش
گفتم نخورم، گفت: برای دل من»

بهرترتیب از فراز بحث در این مقوله که هنوز «طـرحی پیش فرضی» است فرود میآئیم. آنچه‌که محقق است پهلوان پوریای ولی در موضع ولایت وجهان‌پهلوانی درسنه ۷۲۲ هجری درخیوق‌ازایالات خوارزم درگذشته وجهان را وداع گفته است. اکثرمدارك موجود که از اونامی بمیان آورده‌اند سال‌مذکور را به‌عنوان سال قطعی مرك او وخیوه را جایگاه دفنش‌نام برده‌اند، وهم‌آن مآخذ متفقاً دوبیتی‌ای را که آوردم از اوشمرده‌اندکه درشب وفات سروده‌است. امامصحح‌مأخذ معتبر دیگری‌که از زمره زیباترین تاریخ عرفای فـارسی است یعنی روضات‌الجنات درتعلیقات خود بذکر از نسخه‌ای خطی‌بنام **درالطبایع** که به‌کتابخانه مرحوم حاجی‌میرزااحمد قراجه‌داغی متعلق است‌شرح دیگری و دوبیتی‌دیگری منسوب به‌پهلوان ومربوط به‌شب و لحظـه مرك‌او داردکه در هیچ مأخذ موجوددیگری نیامده واز آن نیزسراغی

داده نشده است.

جناب آقای جعفر سلطان القرایی در تعلیقات خود بر روضات الجنان مینویسد.

«پهلوان محمود بوریا از جملهٔ مجردان و مفردان عالم بود گویند که چون مریض شد و احوالش تغییر یافت یکی از حضار گفت: ای مخدوم وقت رفتن است آنچه دلت میخواهد اشاره کن که جان فشانی کنیم. پهلوان در آن وقت احتضار بدیهتاً گفت

چه پرسی که چه بایدت وقت مرگ
به جز وصل جانان نمی بایدا
جدایی مبادا مرا از خدا
دگر هرچه پیش آیدم شایدا.»[1]

معاصرین پهلوان پوریا تاریخ نویسان شعرا و عرفا

دوران ایلخانان در ایران اگر از وجوه استثنائی چون غازان خان و کم بیش سلطان خدا بنده چشم بپوشیم، از لحاظ اجتماعی و اقتصادی وسیاسی برای میهن ما دوران غم انگیز و پر مصیبتی است.

۱- رك روضات الجنان وجنات الجنان از حافظ حسینی کربلایی تبریزی تعلیقات جعفر سلطان القرایی جلد دوم ص ۶۳۴ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران.

اما شگفت است که همین دوران هر که از لحاظ سیاسی و اقتصادی غم‌انگیز و پرآسیب بود از لحاظ ادبی وفرهنگی وهم‌ازلحاظ چهره‌های درخشانی که به جهان علم وادبیات وتاریخ نویسی وعرفان عرضه کرد پربار ودرخشان است. برای ما که دوران زندگی پهلوان پوریای ولی را بربنیانی علمی وبا استفاده ازروش علمی تحقیق پی‌جویی کردیم ضروری است درجنب بحث ازاوضاع اجتماعی وسیاسی واقتصادی روزگاراو معاصرین او را در قلمرو شعروادب وعرفان وتاریخ نویسی نیز مورد توجه قرار دهیم وفضای معنوی دنیاو روزگاری راکه پهلوان از آن استنشاق میکرده شناسایی کنیم.

تاریخ پردازان طول مدت هفتاد ساله‌ی سلطنت ایلخانان‌مغول مورخین معروف وبزرگی‌بظهور رسیدندکه‌دست کم، هشت تن ازآنان شایسته‌ی نامبرداری اند. طبیعی است دربحث از اینگونه آثار بیش‌وبیش‌ازهراثردیگری‌لزوماً باید از«تاریخ جهان‌گشا» یا به سخن دیگر از صاحب آن یعنی عطا ملك جوینی سخن بگوییم:

علاءالدین عطا ملك بن محمد جوینی که از ۶۲۴ تا ۶۸۲ هجری زیست ازخاندان بزرگان ومأموران قدیم‌ایرانی ازمردم جوین خراسان بود. اعضاءِ خاندان جوینی نخست در خدمت خوارزمشاهیان

بودند وسپس بخدمت خانان مغول کمر بستند ؛ بهاءالدین جوینی در عهد خانان مغول وزیر خراسان بود وپسر او شمس‌الدین درظرف مدت بیشتر از بیست سال‌وزیر بزرگ سه‌تن از خانان مغول بود وبه صاحب دیوان شهرت داشت و عطا ملك جوینی مورخ مشهور وبرادر صاحب دیوان ازطرف‌مغولها حکومت بغداد ونواحی راداشت وپس ازشنیدن خبر مغضوبی خاندان جوینی‌وضبط اموال آنها، براثر سکته قلبی در سال ۶۸۲ هجری درگذشت. اثر بزرك تاریخی‌ی عطاملك جوینی بنام‌تاریخ «جهانگشا» درسال ۶۵۹ یعنی درشش‌سالگی پهلوان پوریا پایان یافت. مجلدنخست این‌کتاب درتاریخ‌امپراطوری مغول وجلد دوم آن تاریخ دولت خوارزمشاهیان و مجلد سوم آن تاریخ لشگر کشی هلاکوخان به‌ایران است .

جلد سوم این تاریخ ضمناً مفصل ترین و جامع ترین تاریخ اسمعیلیان نیز هست، اثرجوینی حاوی مطالب تاریخی فراوان است . متن فارسی تاریخ‌جهانگشای‌جوینی درسه مجلد ازطرف‌بنیادگیب Gib با مقدمه‌ای تاریخی و حواشی شادروان علامه محمد قزوینی در لیدن چاپ ومنتشر شده است .

پس‌از عطاملك لزوماً نامدارترین مورخ همزمان پهلوان پوریا رشیدالدین فضل‌الله همدانی ونویسنده‌ی جامع‌التواریخ است .رشیدالدین درعلم طب ومملکت مداری وتاریخ ونیکو کاری سرآمد اقران بود .

رشیدالدین درحدود سال ۶۴۵ درهمدان متولد شده است. جد اعلای او موفق الدوله علی است که بمصاحبت حکیم و منجم معروف خواجه نصیرالدین طوسی ورئیس الدوله در قلعهٔ الموت مهمان اجباری فدائیان اسمعیلیه بودند.

درایام سلطنت اباقاخان رشیدالدین سمت طبیب خاص پادشاه را داشت و نفوذ واحترامی درنزد سلطان حاصل نمود ولی این احترام دیری نپائید وعاقبت الامر درفراز ونشیب های سیاسی اوقربانی دسیسه ها شد وهمراه پسرش ابراهیم بسال ۷۱۷ هجری بقتل رسید. تاریخ او جامع التواریخ هنوز پس از هفتصد و اندی سال جامع ترین وبزرگترین تاریخ دوران مغولی ایران بشمار میآید و درکنار آثار دیگر او نظیر منشآت یامکاتبات رشیدی جزو ارزنده ترین آثار مکتوب دوران زندگی پهلوان پوریاست

شهاب الدین عبدالله بن فضل الله شیرازی که بیشتر به **وصاف الحضرة** یا **وصاف** مشهور است یکی دیگر از تاریخ نویسان بزرك این دوره است. تاریخ او با نام عربی «تجربة الامصار وتزجیة الاعصار» بیشتر به «تاریخ وصاف» شهرت دارد. چهار بخش این کتاب درهمان زمان الجایتوخان بپایان رسید وتوسط رشیدالدین به الجایتوخان تقدیم شد وجلد پنجم آن درسال ۷۲۶ بپایان رسید. این تاریخ حاوی مطالب فراوان شایان توجهی در تاریخ سیاسی واجتماعی واقتصادی ایران در

قرن ششم و هفتم است **حمدالله مستوفی قزوینی** صاحب سه اثر تاریخی معتبر یعنی **تاریخ گزیده ـ ظفرنامه ـ و نزهة‌القلوب** یکی دیگر از مورخین این دوره است . از ترجمه‌ی زندگانی این مورخ جز آنچه که به‌سبیل اتفاق از مندرجات کتاب او بدست‌میآید دیگر اطلاعی دردست نیست . میدانیم که از خاندان قدیمی مستوفیان بود که از قرن یازدهم مقام ریاست خزانه‌داری ولایت قزوین را بارث شاغل بودند . **حمدالله مستوفی قزوینی** از حمایت رشیدالدین برخوردار بوده ودر دیوان مالیات مشاغل مهمی را عهده‌دار بوده و زمانی امور مالی قـزوین و چندین ولایت مجاور را اداره میکرده ، درکنار تاریخ نویسان نامبرده برذمه‌ی ماست که ازچند مورخ نامدار دیگر این دوران نیز باختصار یادی کنیم و به‌عرفا وشعرای این دوران بپردازیم. جز آنهاکه نام بردم تاریخ نویسان بزرك دیگری که در زمان پهلوان پوریا می‌زیسته و با او هم‌دوران بوده‌اند عبارتند از:

محمدعلی شبانکاره صاحب **مجمع الانساب** و **سیف بن محمد هروی** صاحب **تاریخ نامهٔ هرات** که بیشتر به‌نام **تاریخ سیفی** مشهور است . **هروی در سال ۶۸۱** درشهر هرات بدنیا آمده وضمناًازشعرای درباری ملوك کرت نیز بوده است. دیگر **ناصرالدین البیضایی** صاحب **نظام التواریخ** است. این اثر رامؤلف آن درسال ۶۷۴ برشته‌ی تالیف کشیده است و آخرین این مورخین **ابوسلیمان داود بناکتی** است که

تاریخ او بنام **روضة اولو الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب** یا **تاریخ بناکتی** مشهور است.

شعرا وعرفای همعصر پهلوان پوریا

چنانکه گفتیم دوران پوریای ولی از لحاظ فرهنگی ولذا از لحاظ ادبی و عرفانی چه از منظر کمیت وچه از منظر کیفیت دوری بارورهی بوده است باهمهٔ این احوال درمقام مقایسه، کفهی شعر در مقابل کفهی تاریخ و تاریخ نویسی بسیار سبک بوده و بقول ادوارد براون در تاریخ ادبی خود در کمتر دوره‌ای کمیابی وقحط شاعر بقدر این عهد میباشد.

البته نباید از یاد برد که چنین اظهار نظری از جانب براون زمانی درست است که دو متفکر و شاعر بزرگ ایران، مولوی وسعدی را به قرن ششم متعلق بدانیم و از این روی که هردوی آنان در اواخر قرن درگذشته اند آنان را به قرن ماقبل زمان پوریا منسوب بداریم. ولی از لحاظ ما چنین دریافتی نه منطقی و نه با حق اسازگاراست. مولوی در سال ۶۷۲ هجری یعنی در ۱۹ سالگی پهلوان پوریا و سعدی در سال ۶۹۰ هجری ودرهنگامی که پهلوان ما ۳۸ ساله بوده درگذشته اند. بنابراین هردو شاعر معاصر با پوریا بوده و او تماماً زمان و اندیشهٔ آنان را دریافته است. از میان گروه شعرای پارسی گو که با پهلوان پوریا زمان تاریخی واحدی را درک کرده اند به نام سه تن نیز جز آنها که با او و در میهن او زیسته اند و بعداً بآنها خواهم پرداخت باید

فهرست وار اشاره کنم، و اشاره‌ی فهرست گونه با نان نیز از این لحاظ است که این هر سه یعنی امیر خسرو دهلوی که در سال ۶۵۱ هجری دو سال زودتر از **پهلوان پوریا** در شهر پتیالی هند متولد شد و **مثنوی لیلی و مجنون** او مشهور است و **بدر چاچی تاشکندی** وهم **قانعی طوسی** که در جریان حملهٔ مغول با پدرانشان به هند گریختند با آنکه شاعر پارسی به شمار میآیند مع‌الوصف بیشتر هندی اند تا ایرانی.

اما شعرای پارسی همزمان پهلوان پوریا که با او و در خاک ایران زیسته و از فضای اجتماعی و فرهنگی این مرز و بوم تنفس کرده‌اند، نخستین آنان **پوربهای جامی** است. چنین بنظر میآید که پوربها رااندیشه های نامأنوس وغریب بوده استودراشعار اوترکیبات و کلمات ترکی و مغولی فراوان بکار برده شده است. قصیده‌ی پوربها در باره‌ی نیشابور بخوبی سوز او را از ویرانی این‌شهر مینماید:

چو کهنه بود و قدیمی بنای نیشابور
نهاد رو بسوی او خرابی از هر جا

امامی هروی، نامدار دیگری است که باید از او سخن گفت در باب **امامی هروی** که نام و نسب او را صاحب **تاریخ گزیده**، **ابوعبدالله‌محمدبن ابوبکر بن عثمان** ثبت کرده است نه‌چندان معلومات

وسیعی در دست است و نه ایجاز کلام اقتضای تفصیل درباره وی دارد. همین قدر میدانیم که او مداح و قصیده سرای پادشاهان و وزرای کرمان بوده و بر طبق قول صاحب **مجمع الفصحا** درسال ۶۶۷ هجری وفات یافته است. موقعیت شعری اورا از وصفی که معاصر او مجدالدین همگر از او میکند میتوان دریافت

ما گرچه بنطق طوطی خوش نفسیم
بر شکر گفته های سعدی مگسیم
در شیوهٔ شاعری باجماع امم
هرگز من و سعدی به امامی نرسیم

تفصیلی از زندگی امامی هروی را میتوان در تذکره های **مجمع الفصحا، دولتشاه و آتشکده** وهمچنین تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفاوادوارد براون یافت. مشهورترین شاعر معاصر **پهلوان پوریای ولی** چه ازلحاظ شیوه‌ی بیان وچه ازلحاظ تأثیری که برمعاصرین واخلاف خود نهاده است **مجدالدین همگر** است . همگر بنا به قول صاحب **تاریخ گزیده** اهل یزد بوده و درکنف حمایت **بهاءالدین جوینی** حکمران باجود وسخای فارس می زیسته است.

دولتشاه میگوید که مجدالدین خود را از نژاد انوشیروان ساسانی میداند و در قصیده‌ای نیز این مطلب را آورده است.

هستم ز نسل ساسان نز تخمه‌ی تکین

هستم ز صلب کسری نز دودهٔ نیال

اشعار مجدالدین همگر غالباً در مدح شمس‌الدین محمد صاحبدیوان و هم چنین اتابك سعدبن ابوبکر می‌باشد، نسخ خطی دیوان وی نادر و کمیاب است. یك نسخهٔ خطی نفیس از آن در موزهٔ بریتانیا با مشخصات Or 3713 موجود است که در سال هفتصد هجری بخط نبیرهٔ او تحریر شده و مشتمل است بر عده‌ای از رباعیات خیام وابوسعیدبن ابوالخیر و اساتید دیگر. در اینکه مجدالدین همگر بسن کهولت و سالخوردگی رسیده به شهادت بعضی از رباعیات او محل سخن نیست و در یکی از آنها سن خود را بیش از هشتاد میگوید. باعتقاد من از میان نامداران معاصر **پهلوان پوریای ولی** سه تن از هر لحاظ واز آن میان یکی از آنها بلحاظ ارزش عرفانی خود وتأثیری که از **پهلوان-پوریای ولی** پذیرفته است مهم تروباارزش ترند. این سه تن عبارتند از **فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی** و **شیخ اوحدالدین کرمانی** و هم چنین **محمود شبستری**.

شرحی از زندگانی عراقی یا دست کم اشاراتی بآن در کتب تذکره‌ی صوفیه و شعرا و مخصوصاً نفحات‌الانس جامی و مجالس‌العشاق حسین بایقرا میتوان یافت. عراقی را میتوان یك «قلندر» تمام عیار دانست که بکلی دربند نام ومقام خود نبوده‌است وهر صورت یاموجود

نیکووجمیل راآئینه‌ای ازطلعت دوست دانسته ودرآن عکسی ازجمال مطلق متجلی میدیده است. بزبان یکی از تذکره نویسان « درطبیعت او فقط عشق را استیلا بود» و از این رو غزلیات اوتمامی جنبه غرامی دارد بنا بر سخن جامی **عراقی** درهمدان متولد شد ودرکودکی قرآن را از برکرد و میتوانست بآواز شیرین و صحیح قرائت نماید. وقتی که هفده ساله بود . جمعی از قلندران بهمدان آمدند درمیان ایشان درویش جوانی صاحب جمال بود و چون از آنجا بازگشتند عراقی راکه جمال آن درویش بچه **مفتون** ساخته بود تاب توقف نمانده از پی ایشان به هندوستان رفت، درمولتان بشاگردی **شیخ بهاءالدین ذکریا** نایل گردید شگفت آنست که این ماجرا بنحو حیرت آوری در زندگی **عراقی** و هم **پهلوان پوریا** مشترك است با اختلافات جزیی باین شرح که در زندگی **پهلوان** جوان درویش **پهلوان جوانی از** قلندران از شهر همدان بدیار پهلوان میآید **وبروایت مجالس العشاق** پهلوان که از شراب بیخودی مست لایعقل بوده چون نظرش برطلعت آن جوان افتاد دل ازدست بداد و تفاوت دیگر داستان شاگردی عراقی نزد بهاءالدین در داستان پهلوان بگونه‌ی دست آموزی جوان همدانی توسط پهلوان جلوه کرده وعاقبت پهلوان را عشق آن جوان ازپر کار برده که بیمار ساخته وچون کاکلی بغایت برحال داشته پهلوان این غزل خسروحسب راحسب الحالش گفته

مسلمانان گرفتارم بدست نامسلمانی
از این دیوانه درمستی و بدخویی و نادانی

بهرحال از عراقی دیوان غزلیات ومثنوی عشاقنامه وکتاب لمعات یادگار تاریخ ادبی ایران باقی مانده است .

شیخ اوحدالدین کرمانی که به **ابوحامد اوحدالدین کرمانی** معروف است نیز مانند عراقی یکی ازپیروان مقرب شیخ کبیر محی الدین عربی است وهم بقولی ویرا باصوفی شوریده حال شمس الدین تبریزی اتفاق ملاقات افتاده است . اوحدالدین کرمانی و شاگردش **اوحدی مراغی** هردو ازمعاصرین نامدار پهلوان پوریا بشمار میآیند که شرح احوال آن دودرتواریخ ادبی سنه قرن هفتم به تفصیل آمده است. ما در این موضع بایدبناچار این بحث راواگذارده وبه بزرگترین معاصر پهلوان پوریا یعنی شیخ **محمود شبستری** که بنحوشگفت آوری آثارواندیشه وزندگی اش با **پهلوان محمود** درآویخته و«باشتباه گرفته» شده است بپردازم .

قریه شبستر نزدیك تبریز در آذربایجان مولد عارف معروفی است که در اواسط قرن هفتم هجری یعنی درهمان سالهای تولدپهلوان پوریای ولی تولد یافته است . این عارف که به سعدالدین محمودشبستری مشهور است، صاحب یکی اززیباترین مثنوی‌های عارفانه فلسفی فارسی

بنام «گلشن راز» است. این اثر مجتمعاً کوچك ومضموناً مهم و در حـدود هزار بیت است ومانند دائرةالمعارفی است که برای آموختن فلسفه و حکمت شرق درقرون‌وسطی بسیارمفید وارزنده میباشد. ازشگفتیهای زندگی **پهلوان محمود** سرنوشت مثنـوی زیبـای او **کنزالحقایق** و درآمیزی آن بانام وآثار شیخ‌محمودشبستری است. تعجب‌دراینجاست که باآنکه پهلوان درمثنوی خود صراحتاً چندین بار نام خود محمود را در مثنویش میآورد واین نکته‌ای است‌که شبستری هرگزدرگلشن راز جز یك‌جا اعمال نکرده وآن‌یك نوبت نیز در مصرعی است‌که از مصارع مثنوی پهلوان پوریاست‌وهم‌چنین باآنکه تذکره‌نویسانی‌چون صاحب **ریاض‌العارفین** ودیگران، بتاکید مثنوی **کنزالحقایق** را از پهلوان محمود خوارزمی دانسته اند، مع‌الوصف معدودی نه تنها آن را به‌شبستری‌منسوب داشته‌اند، بلکه مرد مسلمانی‌که خدا ازگناهانش درگذرد،با مثله‌کردن آن و دستکاری‌غیرموجه نسخه‌ای‌که‌معلوم نیست او ازکجا راه بدان برده بوده است وباقطع آغاز و پایان آن، آن را به صورت چاپ سنگی درسال ۱۳۵۲ قمری چاپ و منتشر و نام محمود شبستری را نیز برآن‌نهاده است .

بهرحال‌چون‌موضوع بحث دراین فرصت،سخن‌ازمعاصرین‌پهلوان است فعلا ازاین مقوله درمیگذرم‌وبه همین‌قدرکفایت میکنم،که شیخ محمودشبستری‌ازعرفای‌بزرگ‌قرن‌هفتم‌هجری همزمان ومعاصر بزرگ

پهلوان پوریاست وجزاو نامداران دیگری نیزچون **ربیعی پوشنجی** وهم‌چنین **همام تبریزی** و **نزاری قهستانی** و **سلطان ولد** فرزند **مولانا مولوی رومی** بعنوان چهره‌های باروری که زمان وروزگار **پهلوان پوریای ولی محمود خوارزمی** را سرشار از فرهنگ و صفاوانسانیت کرداه‌اند وجزاینها شعرا ونویسندگان ادیب نامداردیگری چون **فرید احول** یا **ملک‌الشعرا خواجه فریدالدین اسفراینی** که به **احول** شهرت داشت و**نجیب جرفاذقانی** وحکیم بلندپایه‌ی ایرانی **خواجه افضل‌الدین محمدبن حسن مرقی کاشانی** مشهور به **باباافضل** و **کیکاوس رازی** صاحب «زراتشت نامه» وهم چنین **زرتشت بهرام** و سید **ذوالفقار** با او همزمان بوده‌اند وپهلوان کم و بیش آنها را درک کرده است. آنچه راکه دراین فرصت و باقتضای مطلب باید بآن توجه کنم، ذکر پهلوانان نامی همزمان با پهلوان پوریا و یادی از نام بزرگان ونامداران شیعه‌است که‌با اوهمعصر بوده‌اند وبخصوص یادآوری گروه دوم بلحاظ بحث تفصیلی که در فصل مربوط به اندیشه‌ی پهلوان درپی خواهیم داشت و نقشی که تفکر این بزرگان همزمان بر ساخت فکری ونظام مثنوی کنزالحقایق داشته‌اند ضروری بنظرمیاید

نخست ازمیان پهلوانان‌نامدارهمعصرخود **پهلوان پوریای‌ولی** با **پهلوان عبدالرزاق بیهقی** همزمان بوده است. این پهلوان یکی از سرکردگان عیاران است وکسی است‌که از طریق پهلوانی‌و ترویج

آئین فتوت، با سابقـه جوانمـردی و عیاری توانست رهبری نهضت سربداران را بدست گیرد و عمال بیگانه را از خطه‌ی خراسان خلع ید کند. پهلوان عبدالرزاق درسال ۷۳۸ هجری درسبزوار به سلطنت رسید و بروایت **ابن بطوطه** سرسلسه‌ی پادشاهان عیار خراسان شد[۱].

دیگر از پهلوانان همعصر پهلوان پوریا تنها نام درخشانی که‌وجود دارد **پهلوان فیلهٔ همدانی** است که‌از پهلوانان عیار و آزادی‌جوی ایران‌درقرن هفتم بشمارمیآید. چون‌درفصل «اندیشه و اعتقاد» پوریای‌ولی‌ودرهنگام بحث‌از نهضت فکری قرن هفتم واوائل قرن هشتم به تفصیل ازجریان شیعی اندیشه وفرزانگان شیعه درآنجا سخن‌خواهم‌گفت، لذا دراینجا بصرف‌ذکر نام بسنده میکنم. ازمیان بزرگان شیعه در قلمرو حکمت و علوم وفقه وحدیث کـه در قرن هفتم و اوائل قرن هشتم همروزگار با پهلوان بوده‌اند، گذشته از **ابن العلقمی** که نقشی درخشان در پیروزی سیاسی شیعه دردوران ایلخانان ایفاکرده است، یقیناً نام‌های‌جاویدانی چون **خواجه نصیرطوسی** که از سال ۶۵۴ ببعد در خدمت هلاکو و ازجملهٔ مشاوران ونزدیکان‌وخاصان او ودرآن‌خان بسیارموثر بوده‌است و نخستین‌حکیم ایرانی‌است‌که بتحریرمباحث کلامی‌شیعه پرداخت و بادلهٔ عقلی وکلامی باثبات اعتقادات شیعه آغازکرد **وسیدرضی‌الدین ابن طاوس** و **میثم‌بن علی‌بحرانی** و **بهاءالدین‌اربلی**، حائزاهمیت‌اند بعداز این طبقه **علامهٔ حلی**، **جمال‌الدین احمد** و پسرش **غیاث‌الدین**

---

۱ رجوع شود به نهضت‌عیاری‌و پهلوانی درایران از کاظم‌کاظمینی.

ابوالمظفر عبدالکریم وهم چنین **جمال‌الدین یوسف بن حاتم عاملی** در امر حدیث آثار درخشانی بتاریخ شیعه ارائه کردند و درفقه وکلام و علوم عقلی نیز تلاش آنان بخصوص در عراق وایران چشم‌گیرتر ونمایان‌تر بود. با نامبرداری‌از نویسندگان وحکمای بزرگی چون **شمس‌الدین محمد اسفراینی بیهقی، شمس‌الدین اصفهانی ، میرسید شریف جرجانی** با علم به اینکه نام بسیاری را از قلم افکنده‌ام این فصل را بپایان میآورم ویادشان راگرامی میدارم .

برای یک بحث ممتع ومکفی درباره رجال وفرزانگان شیعه در قرون هفتم وهشتم رجوع‌شودبه منابع زیر؛الذریعه‌الی‌التصانیف شیعه تالیف نویسنده بزرگ علامه‌آقا بزرگ طهرانی وریحانةالادب از محمد علی مدرس تبریزی و تاریخ ادبیات در ایران جلد سوم از دکتر ذبیح‌الله صفاوفلاسفه شیعه از عبداله‌نعمه و همچنین یادنامه علامه امینی مقاله‌ی ۴۰۰ اثر شیعه در آن کتاب بقلم سید جعفرشهیدی .

فصل سوم

اشتغال و آثار

37,147,341

DAT

اشتغال و آثار

فصلی با چنین نام که من برای آن برگزیده‌ام هنگامی که سخن از پهلوان پوریای ولی است، بسیار کم برگ و کوتاه خواهد بود. زیرا که از اشتغال این نامدار ناشناخته نه کسی چیزی نوشته است و نه از صحایف تذکره‌ها و کتب لغت در آن باره چیزی برمی‌آید. از آثار او نیز اگر از مثنوی کنز الحقایق و چند دو بیتی‌اش بگذریم بخصوص که بحث در بارهٔ محتوی آن را نیز ما به فصل دیگری واگذار کرده‌ایم چیز دیگری در اختیار ما نیست تا به بحث و شرح آن بکوشیم. با این همه هرگز نمیتوان پژوهش در این باره را چنین سر دستی رها کرد و گذشت. آنچه که در این فصل است نشانه‌ایست از آنکه من به پهلوان پوریا صمیمانه پرداخته‌ام و شناسایی او را وجهٔ کوشش خویش ساخته‌ام.

پوریا معلم و مربی است

اینکه پهلوان دقیقاً از میان حرف ومشاغل زمان خود به چه کاری پرداخته واز آن طریق امرار معاش میکرده است هیچ اشارهٔ صریحی دراختیارما نیست اما از قراین شواهد ونکته‌ای که تقریباً غالب تذکره‌های موجود که از اوسخن گفته‌اندو در آن اتفاق دارند اینست که وی «در خوارزم بکشتی‌ـ گیری اشتغال مینمود»[1] اشتغال کشتی گیری مطلبی است که صریح و ناصریح نویسندگان مختلف در بارهٔ او آورده‌اند واین برای من که پی‌ـ جوی راستین زندگی او بوده‌ام اقناع کننده نبود، تا شرح مفصل و توضیح مصرح صاحب ریاض الشعراء را یافتم. این توضیح که بیشتر دلیل روان شناختی وجامعه شناختی اشتغال پهلوان پوریا به کشتی گیری پهلوان است بنحو روشنی مبین این نکته است که پهلوان در مقام یك استاد و مربی وپیر و پهلوان به پرورش و تربیت جوانان ورزشدوست در زور ـ خانه‌ها اشتغال داشته ومیکوشیده باتظاهر به زندگی «عامیانه» عوام را درطریق ارشاد وآموزش سجایای انسانی و جوانمردی هدایت کند. صاحب ریاض الشعرا میآورد «**پهلوان پوریای ولی**» پهلوان معرکه‌ی دانش پژوهی، زورآزمای عرصه‌ی والاشکوهی، نطعی پوش میدان ولایت

۱ـ مجالس العشاق از کمال الدین حسین گازرگاهی نسخه خطی مجلس شورای ملی شماره ۵۶۷۰ مجلس سی وهشتم

سرحلقه‌ی کشتی‌گیران ورزشخانه‌ی شجاعت بوده . . . هرکه‌را دیدهٔ
تحقیق‌بینا باشد دریافت میتواند نمودکه‌از برای‌هدایت عوام و اجامر
واوباش هیچ‌تدبیری‌بهتراز این‌نباشد که‌آن قائد،طریق ارشادوهدایت
نموده‌است، چه‌تااینکه هادی برنـگ مهتدیان برنیـاید سخنش رادر
نفوس‌ایشان تأثیر نخواهدبود وهدایت اراذل‌خلق نهایت صعوبت دارد
لهذاملبس بلباس ایشان شده‌ودر لباس **کشتی گیری** هرقدر توانسته‌آن
طبقه‌را ترقی‌دادند . چنانچه از مقررات واصول کشتی‌گیری است‌که
بایدسحر خیز وپاك نظر ومتهجد ومصلی‌بود و فرایض راهمگی باید
به‌عمل‌آورد،بلکه ازسنن نیزهرقدرکه‌بتوانند بعمل‌آورند بهتراست،
ووقت‌غلبه برخصم‌کمفرصتی نبایدکرد واورا درنظر خلق خفیف نباید
ساخت ... »

باعتقادمن شرح ریاض الشعرا تماماًکفایت میکندکه **پهلوان
پوریای ولی** رابعنوان معلمی‌کارآزموده‌وبرخوردار ازسجایای عالی
انسانی وپرورشکاری آگاه‌که خودرا درخدمت خلق‌از طبقه عوام‌الناس
قرارداده بودثبت‌تاریخ‌کنیم وازاین‌پس‌او رابعنوان‌یك‌معلم، **آموزگار
وپرورشکار خلق** بنامیم .

بحث در آثار بحث از آثار فکری پهلوان پوریا میدان محدودی است. اگرچه عقلاً مردی چون او نمی‌توانسته تنها با مثنوی «**کنز الحقایق**» چنان شهرتی را در محافل عرفا و صوفیه وفتیان و جوانمردان بدست آورد، مع الوصف برای ما متأسفانه از آثار فکری و ترشحات ذهنی او اثر مستقلی جز همان مثنوی چیزی باقی نمانده است. محرومیت ما از آثار فکری دیگر او هرگز مانع از این نیست که اطمینان داشته باشیم که جز مثنوی **کنز الحقایق** پهلوان پوریا را آثار فکری دیگری نیز بوده است. چنین اطمینان خاطری را منابعی که از او برای ما سخن میگویند نیز تایید می کنند.

صاحب ریاض العارفین درشرح احوال او میگوید «عارفی کامل وکاملی واصل بوده حقایق و**معارفی** بسیار از وی بروز وظهور نموده است» شرح قدیم‌ترین مأخذ فارسی که مفصل‌ترین شرح را نیز درباره پهلوان دارد این نکته را با صراحت بیشتری بیان میکند. این مأخذ یعنی **مجالس العشاق** درهمان مجلس سی وهشتم ازخود پس از شرحی بتفصیل درباره پهلوان مینویسد «در طریق تصوف **اشعار مرغوب ورسایل ورباعیات** خوب دارد از آن جمله کتاب کنز الحقایق است ودر آن کتاب این حکایت را دربیان آنکه مجرد اسلام ظاهری درمعرفت حق تعالی تمام نیست میاورد» وبعد حکایت رانقل می کند.

این بیان صریح برای ما تردیدی بجای نمی گذارد که پهلوان را رسالات گوناگون بوده است و بدبختانه چون نام او در تندباد حوادث ناگوار روزگار از میان رفته و علی ایحال بچنگ ما نیامده است. از میان همهٔ آثار او تنها آنچه که اینک در اختیار ماست مثنوی کنز الحقایق و چند غزل و رباعی و مخمسات اوست که همین ها نیز بخوبی کفایت می کند که با توسل بآنها چهار چوب تفکر والای او را طراحی کنیم.

عجالتاً در بارهٔ دو بیتی ها و مخمسات و غزلیات او ذکر این نکته را لازم میدانم که اگر از اشعار نسخهٔ خطی شماره ۲۳۲۹ مجلس شورای ملی که در آن دو بیتی هایی از پهلوان ثبت است و نسخهٔ شماره ۵۱۹۲ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ازبکستان شوروی که مخمساتی از او در آن وجود دارد و ما متأسفانه نتوانستیم بهیچیک از آن دو دست بیابیم صرفنظر کنیم، تعداد دو بیتی هایی که از او در اختیار ماست و توانسته ایم گرد آوریم به رقم ۱۹ و احیاناً ۲۰ میرسد و جز اینها دو غزل نیز بنام او ضبط است. پس از اینها مفصل ترین و اصلی ترین اثر باز ماندهٔ او همان **کنز الحقایق** است.

بحث در نسخ کنز الحقایق

درمیان منابعی که ما مورد استفاده قرار دادیم و اکثر آنها را ماخود با تلاش شخصی یافتیم حتی یکی هم انتساب کنز الحقایق به پوریای ولی

راانکار نمی کند. لذادر اینکه این مثنوی بزرگ باومتعلق است، جای هیچ سخنی نیست واما اینکه اینك از این اثر بزرگ چه ودر کجا نشانی باقی مانده است، بحثی است که ما کوشیدیم چون زندگی پهلوان راز آن رانیز بگشائیم. پس شایستهٔ آنست که نخست از نسخی از کنزالحقایق که اینك از ستم ایام گذشته وبروزگارما رسیده است یادکنیم.

پیش از هر نسخه‌ای لزوماً باید از نسخهٔ اصیلی که مورد استفاده وانتخاب ما قرار گرفته وبه گنجینه‌ی کتب خطی مجلس شورای ملی متعلق است سخن بگوئیم.

این نسخه باشماره‌ی ۴ـ۱۱۴۹ باخط نستعلیق خوب وکتابت سنه ۱۱۲۶ در مجموعه‌ای از کلیات عطار، در کتابخانه مجلس شورای ملی مضبوط است. یادداشت فهرست نویس این کتابخانه بر این مجموعه ذکر شدنی است. «این مثنوی در حدود یکهزارو سیصدبیت میباشد، در آخر نسخه این کتابخانه تصریح گردیده که از عطار است ودرفهرست نسخ انجمن بنگاله نیز ذیل کلمات عطار نام برده شده است ومسلماً از عطار نیست و تألیف **پهلوان محمود پریار خوارزمی می باشد** در کشف الظنون ص ۳۳۳ جلددوم فقط نام کتاب وناظم آن ثبت گردیده وگذشته از اینکه در مجالس العشاق مجلس سی وهشتم نیز تصریح گردیده که پهلوان محمود کتابی بنام کنز الحقایق انشاء نموده وهفت بیت از آن راهم در

آنجا نقل کرده و آن ابیات در نسخه این کتابخانه ص ۲۵۰ آمده... کنز-الحقایق منظومه ایست عرفانی که پس از حمد وصلوة و نعت خلفای چهار-گانه و مدح پادشاه ترک نژاد غازان این دو بیت را میاورد

نگنجد درزبان من ثنایش
ولی تازنده ام گویم دعایش
ز نسل جملهٔ ترکان عالم
نیاید همچو او والله اعلم

پس از این مقدمات دقیقاً به مسائل متنوعی در تحقیق از معنی ایمان و اسلام و شهادت و طهارت و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و نفس و شیطان و عشق و بهشت و دوزخ و همچنین در معنی مهدی(ع) و صفات آن حضرت و صراط و میزان و قیامت و حشر و نشر و جزای اعمال و کیفیت آنها دارد که تماماً این مسائل را با نظرگاهی شیعی مورد توجه و نظر قرار میدهد . پهلوان پوریا در ذیل عنوان «**سبب نظم کتاب**» است که صراحتاً بنام «**مثنوی خود**» اشاره میکند .

چو گفتم اندرو چندین حقایق
نهادم نام آن «**کنز الحقایق**»

نسخه‌ای که مورد استناد و انتخاب ماست با « سه بیت اول» از

«اسرارنامه» عطار شروع گردیده و بیت چهارم آن دیگر از اسرارنامه نیست. یکی از مشخصات اصلی نسخه مورد اعتماد ما که ضمناً تائیدی بر انتساب منظومه به پهلوان پوریای ولی است کاربرد مکرر **«محمود نام»** است که خود مؤید این حقیقت است که پوریای ولی محمود خوارزمی ناظم آنست.

از جمله این موارد میتوان به ابیات زیر نشانه داد:

بیا برو جان پدر بشنو ز محمود
جز اینش از حقیقت نیست مقصود
مرا زین کشف میزان بود مقصود
که بنمایم مقام و ملك محمود
که در دنیا وعقبی سود بادش
الهی عاقبت محمود بادش
خداوندا بحق نیکمردان
که مارا عاقبت محمود گردان
چو دانستی که جز حق نیست مقصود
بیا برو بشنو بجان زین بنده محمود

نسخ کنز الحقایق

کنکاش ما در مسیر یافتن نسخی از کنز الحقایق به نتیجه‌ای دلخواه منتج گردید و آن اینکه، توانستیم بجز نسخهٔ خطی مورد انتخاب که بعنوان اصل و

صحیح‌ترین نسخهٔ موجود این مثنوی که مورد یقین تمامی فهرست نویسان کتب خطی کتابخانه‌های معتبر جهان است و ما در اینجا آنرا «نسخهٔ اصل» یا نسخهٔ مجلس مینامیم، هفت نسخهٔ خطی دیگر از آن یا بتنهایی و یا جزو مجموعه‌ای در کتابخانه‌های بزرگ جهان وجود دارد که ذیلا به مشخصات هر یك اشاره میکنیم.

نسخهٔ بریتانیا این نسخه باشماره و مشخصه Or 4151 – 235 بکتابت سنه ۸۷۷ هجری ۱۴۷۲ میلادی یقیناً قدیم‌ترین نسخهٔ موجود از این مثنوی است که در کتابخانه موزهٔ بریتانیا نگهداری میشود.[۱]

نسخه‌ی کتابخانه سلطنتی این نسخه همراه با اسرارنامهٔ عطار و رسایل دیگر، کتابت سنه ۸۸۰ هجری باشماره ۴۴۷ (۳۷۲ ف) به کتابخانه سلطنتی تهران تعلق دارد و آغاز آن چنین است .

توئی در جمله مستغنی عالم
سخن کوتاه شد والله اعلم

و پایان آن ـ تمت الکتاب المسمی به کنز الحقایق و رموز الدقایق ، حسن کلام

نسخه‌ی کتابخانه ملك تهران این نسخه باشماره ۱۳ ر ۵۰۶۲ و باخط نستعلیق در کلیات عطار نوشته شده و تاریخ کتابت آن سنه ۹۶۵

---

۱ رك : فهرست Riu ذیل شماره 159 .

هجری است.

نسخه‌ی کتابخانه آستان قدس رضوی این نسخه نیز باخط نستعلیق در سال ۱۰۳۸ کتابت شده و باشماره‌ی ۱ر۱۰۲ مشخص است

نسخه‌ی لاهور در کتابخانه دانشگاه لاهور پاکستان نسخه ای از کنز الحقایق موجود است که پروفسور شیرانی بآن مشخصات زیر را داده است. کتابت نسخه متعلق به سنه‌های ۱۰۵۹ هجری و ۱۶۴۹ میلادی است وشماره آن ۵ر۲ر۹۵ ر۴۰۰۵ است، جزاین نسخهٔ دیگری با ضبط پروفسور شیرانی و باشماره ۳۱۰۵ر۱۰۰ کتابت سدهٔ ۱۱ نشانه داده شده است.

نسخه‌ی دانشگاه تهران نسخه‌ی متعلق به دانشگاه تهران که باخط نسخ تحریر شده باکتابت کاتبی ملامحمود فرزند ملا احمد نام وسنهٔ ۱۲۲۵ مشخص است شمارهٔ این نسخه درجمع دست نویسهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ۳ر۴۲۱۳ میباشد که آغاز آن افتاده است. فهرست نویسی که که کتب خطی دانشگاه تهران را فراهم وفهرست نویسی کرده است متأسفانه وباشتباه این مثنوی را از شیخ محمود شبستری دانسته است،

که ما به تفصیل بطلان این انتساب را اثبات و مورد بحث قرار دادیم.[1]

بیش از آنچه که گفتیم سخن در بارهٔ آثار و اشتغال پهلوان پوریای ولی سخن بدرازا گفتن است و باین سبب که در فصل مربوط به «اندیشه و تعلق اعتقادی» پهلوان، محتوی مثنوی او را مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد، بنابراین گفتگو در مقوله و موضوع **کنز الحقایق** را نیز بهمین قدر کفایت میدهیم و این فصل را به امید گشایش فصل مذکور می بندیم.

---

۱ رك فهرست نسخه‌های خطی فارسی جلد چهارم باهتمام احمد منزوی از انتشارات مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای ص ۳۰۵۹ - ۳۰۶۰.

فصل چهارم

اندیشه و تعلق اعتقادی

فصل چهارم

مروری کلی درباره

جریان عمومی آرمانها و نهضت‌های فکری قرن هفتم و شکل بندی ایدئولوژی «پهلوان پوریای ولی» و مطالعه‌مشروح کنزالحقایق .



توضیح :

اشتباهی درسر صفحه ۱۱۲ کتاب رخ داده که بجای شماره ۱۱۳ شماره ۱۱۷ چاپ شده ولی خوشبختانه درمتن کتاب هیچ اشکالی نیست .

اندیشه و تعلق اعتقادی

نظری به نهضت‌های فکری قرن هفتم .
ساخت شیعی اندیشه .
جوانمرد وفتی ایرانی .
سنت‌گذار درفتوت‌وعرفان .
جهانشناسی عارفانه .
شارح مهدویت .
متشرع ضدتشرع و عارف شریعت ستیز .
معرفت شناسی ترکیبی .

نظری به نهضت های بررسی و ارزیابی اندیشه و محتوی و تعلق
فکری قرن هفتم اعتقادی پهلوان پوریای ولی چون جنبه
های دیگر حیات و زندگی او گرفتار با
دشواریها و مشکلاتی است . اگر چه در این باره سند ارزنده‌ای چون
مثنوی کنزالحقایق او و دوبیتی‌ها و افسانه‌هایی چند در اختیار ماست

مع‌الوصف این مدارک برای آنکه بتوان درحقیقت از ساخت اصلی و پیرایه‌های تفکر و اندیشه مردی که با عناوینی چون «ولی زمان خود» و عارف کامل» و «کامل واصل» و «پهلوان بی‌رقیب» و «پهلوان معرکه‌ی دانش پژوهی» و «نطعی پوش» میدان ولایت ستوده شده‌است سخنی به‌شرح گفت نه‌کفایت میکند و نه‌بسنده است. علی‌ایحال هیچ گزیری جز این‌نیست که‌چنین ارزیابی‌را برمبنای همین اسناد وعلاوه برآن بر-اساس منابع فرعی‌ای‌که من‌باب اشاره رگه‌های آموزنده‌ای در زمینه تعلقات وگرایش‌های اعتقادی‌او دراختیار معرفت وآگاهی‌ماگذاشته‌اند انجام‌دهیم . بااینهمه به‌اعتقاد من منطقی ترین‌راه برای آنکه بتوان‌از حیات‌فکری وتمایلات عقیدتی پهلوان پوریا دریافتی راستین ارائه‌کرد آنست‌که پیش‌از پرداختن به‌این‌مطلب بدواً جریانهای اصلی و فکری وعقیدتی وروبه‌های اساسی آرمانی ونهضتهای اجتماعی ولذا اعتقادی زمان‌او راا‌گرچه باجمال موردمطالعه‌قراردهیم ومیدان‌فکری اعتقادی ای راکه اودرآن‌رشدکرده وبادآمده است‌به شناسایی‌بگیریم

چنین مطالعه‌ای بیشتر از این‌لحاظ حائزاهمیت وضروری است که‌پهلوان پوریای‌ولی نه‌تنها بعنوان یك جهان پهلوان درجهان نیرومندی و باروری جسمانی‌مورد‌توجه است بلکه‌ازاین‌مناظر نیزکه‌او یك«جوانمرد» آگاه‌و پیکار جوی نهضت «فتوت» ایران و یك «ولی» و «پیر» طریق‌سلوك در قلمرو عرفان و تصوف وافزون‌تر ازاینها یك نمایندهٔ ممتاز مکتب فلسفی و طریقتی «مهدویت» و«مهدیگرایی» وتمایل شیعی اسلامی

استواجد شأنو قدرواهمیتی والا واساسی است در تأیید این نظراگر این بیان تماماً علمی پطروشفسکی را بخاطر آوریم که : «در نهضتهای مردم ایران درآن دوره [قرون وسطی و دوران حکومت مغولان وبخصوص ایلخانان] مخالفتهای انقلابی علیه فئودالیزم ... بر حسب شرایط زمان گاه به‌صورت **عرفان** وگاه بصورت **ارتداد آشکار** وگاه بر شکل **قیام مسلحانه** تجلی «بروزمیکرده» واین سه عنصر به‌صور مختلف یعنی انشعاب بصورت فرقهٔ شیعه. عرفان به شکل تصوف وقیامهای مسلحانه تحقق وجودی مییافته آنگاه بنحوروشنی ترکیب شخصیتی پهلوان پوریارا بعنوان یك **«مبارز پهلوان»** ویك **«عارف بزرگ درحلقهٔ فتیان»** ویك **«مسلمان شیعه‌ی با ایمان»** درخواهیم یافت.

من در فصل دوم این تحقیق بقدر کفایت از شرایط مادی وساخت اجتماعی ایران دوران موردبحث سخن گفته‌ام دراین موضع که بحث در ساختمان فکری پهلوان پوریای ولی است واجمالا سخن از جریانهای معنوی وعقیدتی عصر ایلخانان مغولی است تنها بنشانه‌ی یادآوری ازز یر ساز مادی وساخت معنوی وعقیدتی ای که بآن خواهم پرداخت بر بنیاد آن نقش بسته‌است متذکر میشوم: ویژگی اقتصادی ومادی جامعه ایران از آغاز تولدپهلوان پوریای ولی یا به‌سخن دیگر از آغاز سلطه‌ی ایلخانان مغول تا سال ۷۲۲ هجری که مقارن باسال مرگ پهلوان است عبارت است از : انحطاط عظیم اقتصاد ایران وتقلیل مساحت مزروعی ومهاجرت توده‌های صحرانشین تازه وتقویت بخش دامداری صحرانشین دراقتصادکشور و

سقوط زندگی شهری و شهرنشینی و تشدید گرایش بسوی اقتصاد طبیعی و تجدید تقسیم اراضی، افزایش مالیاتها و میزان بهرهٔ فئودالی و رسمیت دادن به تقید و دلبستگی فئودالی روستائیان به زمین از لحاظ حقوقی و شدت یافتن تناقضات طبقاتی بطور عموم و رشد نهضتهای روستایی، در نیمه‌های این دوران کشاورزی تاحدی بر اثر اصلاحات غازان خان که مبنای آن تثبیت شدید میزان خراج و مالیات و بیغار و بدیگر سخن بهرهٔ فئودالی بوده ترقی کرد. در این مرحله دولت ایلخانان مغول در مقابل بزرگان فئودال ایرانی گذشتهای فراوان کرد و تاحدی سنن دولتمداری ایرانیان را پذیرفت. در طی این مرحله زمین‌داری خصوصی مشروط و بلامشروط بزیان اراضی دولتی و روستائیان خرده‌پا افزایش یافت و موارد مصونیت و معافیت از خراج و مالیات بیشتر شد و پاشیدگی و عدم تمرکز فئودالی علی‌رغم گرایشهای مرکزیت طلبی سیاست غازان خان افزون گشت و جریان تکوین سلسله مراتب فئودالی بپایان رسید و کامل شد[۱].

درچنگال چنین شرایط مادی‌ی زندگی است که نطفه‌ی تفکرات سیاسی درقالب باورهای دینی و عقیدتی و عرفانی بسته میشد و روزگار و حیات و زندگی پهلوان پوریارا یکی از رنگین‌ترین ادوار تاریخی چه

---

۱. رك کشاورزی و مناسبات اراضی در ایران عهد مغول از: ای. پ پطروشفسکی. ترجمهٔ کریم کشاورز از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی. جلد اول ص ۹۱.

از لحاظ خیزهای اجتماعی سیاسی و چه از لحاظ عقیدتی میساخت.
ایلغار وستم مغول اگر چه مظاهر مادی حیات ایرانی را درهم ریخت و
بنیانهای آن را ویران ساخت امادر جناح معنویت واعتقادات، ایرانی
رابه بازتاب‌های تندوریشه داری برانگیخت: بازتابی که یه یکباره
قرن هفتم رابصورت مبناوسر آغازی برای گروهه‌های نامداری ازخیز-
های بزرگ وخونین مردمی واجتماعی ونهضت‌های انقلابی و رشد و
نمونحله‌ها ومذاهب وفرق بزرگ فکری واعتقادی چه در قلمرودین و
مذهب وچه در میدان حکمت وفلسفه وعرفان نامبردار تاریخ ساخت
وسرانجام به تلفیقی تجزیه ناپذیر انجامید وجهان بینی نوی را عرضه
داشت.

درکنار مبارزه آشکار سرداران و شاهزادگان قدیمی ایران و
رجال ازخلق برخاسته که در تمامی دوران مغول و بخصوص ایلخانان
جریان داشت نهضت‌های اجتماعی دیگری نیز درنهان وگاه عیان بوقوع
پیوست که همان‌ها سبب ساز مذاهب فکری منسجمی شدکه بدوران
موردمطالعهٔ ما متعلق است در میانه‌ی این پیکارها ستیز اسف بار اهل سنت
باپیروان فرق دیگر وبخصوص شیعهٔ امامیه اگرچه کالبد شریعت مقدس
اسلام را زخمی ساخت ولی در محتوای آن، نهضت عظیم دینی وفکری و
سیاسی شیعه روئید واز رویش آن آثار وچهره‌های نامداری بتاریخ فکر
ارائه شد. علاوه براین درجریان رشد تفکر شیعی و درکنار آن عرفان
اسلامی وطرایق گوناگون آن ضمن تلفیق با تشیع جهان بینی نیرومندی

را بیافرید که قرنها پس از آن زمان و تا امروز نیز دوام آورده و پایدار مانده است. چنانکه پیشتر نیز گفتیم در دوران مورد مطالعه ما و بخصوص از زمان هلاکو تا غازان و سپس بعد از مرگ غازان نیز دگربار تسنن همواره در اکثر سرزمینهای اسلامی و بخصوص در ایران در اکثریت بود و تبعیضات ناروایی که از جانب حکام و امرا و علمای اهل سنت نسبت به فرق مذهبی دیگر و بخصوص شیعه بعمل میآمد، پیروان این فرق را گاه به گاه به خیزهای خونینی وامیداشت و گه گاه نیز آنان را به تقیه و پنهان داری بر می انگیخت. مع ذالك اعمال غیر عادلانه‌ی بزرگان حنفی و شافعی مانع از آن نگردید که تشیع بتواند از اواخر قرن ششم و طی تمام قرن هفتم بعنوان چارچوب فکری یك اقلیت کار آمد مورد استفاده قرار گیرد. بهمین لحاظ است که میدانیم شکست اسماعیلیان نزاری و سقوط دولت ایران منجر به تشدید نفوذ این اقلیت و به سخن دیگر منجر به احیای شیعهٔ امامیه درمیان عامهٔ مردم گردید. از آن روزگار به بعد تشیع در همهٔ صور و اشکالش در ایران لفافهٔ عقیدتی نهضتهای روستایی وغیر روستایی گردید.

درقرنهای هشتم و نهم هجری نهضت‌های خلق در ایران تحت لفافهٔ تشیع و تصوف شیعه توأماً بسط یافت. باتوجه باین نکته‌ی اساسی که علل نهضتهای مردم ایران در آن دوران عبارت بود از فشار مظالم فاتحان مغول و بهره کشی فئودالی، و از لحاظ عقیدتی علیه مذهب سنی یعنی مذهب حاکمه و «یاسای کبیر» چنگیز خانی بخوبی در خواهیم یافت که مذهب شیعه

بعنوان یك چهار چوب فکری چه کار آیی سودمندی میتوانست برای این نهضت‌ها در بر داشته باشد. قیامهای بزرگ تاریخی که در این دوران علیه «بدعت» مذهب رسمی و ستم حکام مغولی تحقق یافت بخوبی رنگ شیعی آنها را برملا میسازد. نهضت سربداران که با سرکردگی شیخ خلیفهٔ مازندرانی بوجود آمد آشکارا ستم و تعصب علمای مذهب رسمی و کینهٔ آنان نسبت به شیعهٔ امامیه و نقش تشیع در تحقق این نهضت رامینمایاند.

شیخ خلیفهٔ مازندرانی که مؤسس سلسلهٔ ویژه‌ای از دراویش بوده پیشوای عقیدتی این نهضت شمرده می‌شود. وی در جوانی شاگردی شیوخ درویشان کرده بود ولی چون پاسخ پرسشهایی را که در نهاد خویش داشته و رنجش می‌داده از ایشان دریافت نکرد و رهایشان کرد، زان پس خلیفه شیخ شد و چون وارد سبزوار شد در ناحیه بیهق در حجره‌ای از مسجد جامع شهر مسکن گزید و به تبلیغ عقاید خود پرداخت، با توجه به اینکه لایه‌های پائین مردم شهر سبزوار، روستائیان و از شیعیان امامیه بوده‌اند و اینکه منابع سنی دربارهٔ خلیفه مینویسند که «تبلیغ دنیاوی» میکرد و با شریعت مطهره دشمنی میورزید و اطلاق «مرتد» باو و بالاخره گسیل داشتن «قاتلین» از جانب فقهای سنی و حلق آویز کردن او در مسجد جامع[1] همه این گواه‌ها و مدارك و نشانه‌ها بخوبی مستند این حقیقت‌اند

۱ــ رك اسلام در ایران : ازهجرت تا پایان قرن نهم هجری از ایلیا پاــ لــویچ پطروشفسکی. ترجمه کریم کشاورز انتشارات پیام ص ۳۷۴ - ۳۷۵. وهم چنین حافظ ابرو تالیف جغرافیایی نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی آکادمی علوم ازبکستان ۷۸ ۴ بدون عنوان ورقهای ۴۷۲ــ ۴۷۴ وهم چنین در اثر میرخوند، چاپ لکنهو سال ۱۳۰۰ ه.ق ص ۱۰۸۱ - ۱۰۸۴

که‌او تاچه‌پایه ازجهان بینی‌شیعه برخوردار بوده وبه‌اشاعه آن دست
می‌یازیده است. احتمالاً آنکه ازاوائل‌قرن‌هفتم و بخصوص ازاواسط
آن‌که همزمان باسنین بلوغ ونیرومندی جسمانی **پهلوان پوریای
ولی** است‌نهضت‌های مردم‌ایران علیه‌ایلغارمغول وتعصبات‌قرین بالقید
وفشار عوامل سنی،حنفی وشافعی‌درلوای مذهب‌شیعه و مسلك تصوف
شکل وتحقق میبافته . این‌نهضت‌ها که‌باشعار مبارزه علیه‌مذهب رسمی
وله « رجعت‌بقوانین صدراسلام » جریان داشته مبین این‌واقعیت است
که‌اصول عقیدتی وساختمان احکامی مذهب شیعه‌چه ازلحاظ سیاسی و
اجتماعی وچه‌از لحاظ معرفتی ونظری باروحیهٔ مخالفت آمیزمردمان
روستانشین‌وشهری‌ایران هم‌آهنگ‌بوده واصل «**مهدویت**» آن‌بلحاظ
ساخت «امیدبخشانه» و«آینده‌نگری» و«رسالت‌نجات بخشی»که‌درآن
مستتر بوده‌است بیش‌ازهراصل‌شیعی‌دیگری میتوانسته است‌ایرانی«ضد
ستم»وضمناً«جورتبعیض وایذاء»کشیده‌رابصورت‌متشکلی گردهم آورد .
شیعیان امامیه‌که توانسته بودنددر دوران ایلخانان و بخصوص درایام
سلطنت غازان‌مغر اجتماعی‌ای برای‌اشانه معتقدات بیابنددرکنار باور
های ریشه‌دار ومنسجم عقیدتی‌خود بااین‌اصل معتقدبودند که حضرت
امام‌مهدی (ع) زنده‌است ودیریا زودظهور خواهد کرد وتجددی در
دین‌پدید خواهد آورد وهم‌چنانکه دراسلام بود برقرار خواهد ساخت
ویاسای چنگیزی ونظامات ظالمانه‌ای راکه سنیان وفاتحان مغول

معمول کرده‌اند با شمشیر بر خواهد انداخت. بدین سبب چشم براه مهدی بودن در عقاید مردمی که نهضت‌های قرن هفتم را در ایران بپا کردند مقام بلندی داشت و هر روز راسخ‌تر و مشهورتر میگردید. یکی از اصیل‌ترین نهضت‌هایی که معتقدات و ایمان شیعه را به ظهور مهدی در میان عامهٔ خلق منعکس ساخت قیام **سیدشرف الدین ابراهیم قاضی القضاة فارس** علیه حکومت مغول در سال ۶۶۳ هجری و در ده‌سالگی **پهلوان پوریای ولی** است. رهبران این قیام از افراد قشرهای پائینی اجتماع نبودند و باقاضی **اعظم سیدشرف الدین** که از جمله سادات عظام و اجلهٔ اشراف اکرام[1] بود جمعی از صحرا نشینان ترک (ترکمنانان) و ارباب ثروت و خواسته همراه بودند ولی توانستند عامه‌خلق را نیز باخود موافق‌سازند زیرا که **سید شرف الدین** خود خصوصیاتی بـه چهارچوبه‌ی عقیدتی نهضت بخشید که احساس «مهدی‌گرایی» خلق را قویاً بر انگیخت، این نهضت و نهضت‌های مشابه قبلی آن، چون قیام روستائیان و پیشه وران تحت‌هدایت **محمود فارابی** که‌در سال ۶۳۶ هجری عملی گردید تماماً بازتاب های عملی مردم ایران را باگرایش به‌اصول محکم مذهب شیعهٔ امامیه درقرن هفتم و بعداز آن‌را بازمینماید. آنچه که در این موضع حائز اهمیت است تابدان اشاره کنم اینکه تمامی این نهضت‌ها بر مبانی و پایه‌های اصول‌فکری واعتقادی‌ای استوار بودند که تشیع بعنوان مبانی

۱- تاریخ وصاف ص ۱۹۲

ومبادی «فکری» یا «اصول معتقداتی» و«جهان بینی» ارائه میداشت.
درمطاوی ودرون نهضت‌های اجتماعی که ظاهراً چون عکس العمل علیه ستم متجلی میگردید ازهمان پایان قرن ششم واوایل قرن هفتم نظریات ومعتقدات اصلی شیعه درقلمرو وزمینه‌های فلسفه وحکمت و عرفان و علوم وعلم کلام، شکل میگرفت وشیرازه بندی میشد.

پیوندهای ایدئولوژیکی وآرمانی که پیروان شیعه امامیه بین اصول اساسی باورهای خودکه همان آموزشها وتعالیم امام علی (ع) و یازده‌تن فرزندان عالیمقام آن‌حضرت بود ورگه‌های فکری و عقیدتی عرفان وتصوف و فلسفه و حکمت وعلوم وکلام بعمل آوردند نه‌تنها ساختمان نهضتهای اجتماعی وخیزهای انقلابی مردم ایران علیه ستم رابصورت نهضتی تلفیقی از همه نمایندگان پیشرو طبقات و گروه‌های اجتماعی درآورد بلکه‌چهار چوب ومحتوی جهان‌بینی فلسفی ونظری شیعه‌را نیزبصورت یك شریعت «ترکیبی» از اساسی‌ترین و مثبت‌ترین وبرحق ترین‌عناصر تفکرات عرفان وتصوف ومکاتیب فلسفی و علمی آن دوران‌منحلی ساخت.

چنین‌جریان تلفیقی نه‌تنها ازجانب پیروان آگاه‌شیعه وفلاسفه وحکما وروشنفکران‌عقلگرای آن، بلکه‌حتی از جانب‌مشایخ واقطاب وعرفای صاحب نظرآن زمان‌نیز درمواجهه بااصول وبنیانهای‌عقیدتی «تشیع» اعمال‌گردید. به‌لحاظ چنین موضع ترکیبی اصول شیعه با

دیگر جریانهای مثبت فکری همزمان است که میدانیم درعقاید نهضت های مردم ایران در قرن هفتم تشیع یا جریان مخالف مذهب رسمی با عرفان و تصوف اسلامی تلفیق شده بود. دراین دوران پاره‌ای از طرایق تصوف بامذاهب شیعیان وبویژه باشیعهٔ امامیه آن نزدیك شدند وعملا برای نخستین باردر تاریخ اسلام بسیاری از طرایق تصوف عمیقاً باتشیع درآمیختند. از میان این طرایق برای نمونه میتوانیم از طریقه‌های صفویه، حیدریه، ونعمت اللهیه وغیره نام ببریم. اگر بخاطر آوریم که خصومت وکینهٔ پاره‌ای ازطرایق متصوفه با دستگاه ملوك الطوایفی و بویژه با دیوانیان بلندپایه وعلماء مذاهب حنفی وشافعی تاچه پایه بوده است آنگاه بخوبی میتوانیم ریشه‌های علیتی پیوند تشیع وعرفان وتصوف را درقرن هفتم ونتایج آن رادرایجاد وخلق مکاتیب فکری فلسفی وعرفانی وعلمی بخوبی ارزیابی کنیم وقدر گزاریم.

حقیقت آنکه قرن هفتم یعنی دوران حیات و زندگی سرشار از خیروشر پهلوان پوریای ولی نـاظر برتحول عمیقی در حیـات فکری اسلامی مخصوصاً در ایران بودکه به‌تدریج منجر به ظهور حوزه‌های بزرگ حکمی ودینی گردید. ازقرن هفتم به بعداست که حکمت اشراق درایران گسترش مییابد وعرفان نظری نیز که درآغاز همین قرن به‌دست محی الدین عربی به‌صورت منظم تدوین یافته بود، در ایران بسرعـت طرفداران مهمی بدست آورد. درقرن هفتم بلحاظ شرایط ویژه اجتماعی

وتأثیر نیرومندی که مذهب شیعهٔ امامیه بر جریان کلی تفکر و اندیشه فلسفی و عرفانی اعمال داشت «امتزاجی بین فلسفهٔ مشایی و اشراقی و کلام و عرفان آغاز شد و به تدریج افرادی همچون **قطب‌الدین شیرازی** **ابن ترکه اصفهانی** ، **وسیدحیدر آملی** به بار آورد که در این مکتبها استاد بودند و یا در تلفیق این نظرگاههای علمی و فلسفی بر آمدند و زمینه را برای حکمایی **چون میرداماد** ومخصوصاً **ملاصدرا** که به تلفیق نهایی این مکتب توفیق یافت آماده ساختند.»[۱]

درجهت تحقق چنین «نظام اعتقادی» ترکیبی است که باعتقاد من درقرن هفتم سه حرکت دیالکتیکی مشخص برای ایجاد چنین تلفیق تئوریك بوقوع پیوست.

نخستین از این حرکات عبارت است از «گرایش اندیشمندان عقلی گرای ومتشرع شیعه به عرفان و تصوف» حرکت دوم عبارت است از «گرایش مشایخ و اقطاب بزرگ طرایق عرفان و تصوف به «مذهب و اصول شیعهٔ امامیه» و حرکت سوم که ضمناً میتواند ماحصل و یا ترکیبی در کنار آن دو ترکیب باشد، عبارت است از «ترکیب عنصر یا عناصر انسانی عرفانی با عنصر یا عناصر «عقلی و عملی و اجتماعی» مذهب شیعهٔ امامیه که بصورت «جامعهٔ فتیان» یا «جامعهٔ جوانمردان» ایرانی متجلی گردید تشریح این سه حرکت مشخص نیازمند توضیح بیشتری است که

۱ــ مقام رشید الدین فضل‌الله در تاریخ فلسفه و علوم اسلامی . از سید حسین نصر . مجله ایرانشناسی شماره اول ازجلد دوم . تابستان ۱۳۴۹ ص ۷ تا ۲۲ .

بخصوص از لحاظ نتایجی که درباره «شخصیت و جهان‌بینی» پهلوان پوریای ولی از آن بدست خواهیم آورد ضروری و لازم است. عرفان و تصوف اسلامی در قرن هفتم در میانهٔ مشاجرات و منازعات و دواعی اصحاب اعتدال و پیروان اشعری و منازعه قدریه و اصحاب جبر و بخصوص در هنگامهٔ مبارزهٔ پیروان شیعهٔ امامیه و اصحاب جماعت، آرام آرام صورت زاهدانه‌ی خود را رها ساخت و در کنار تشیع بصورت عقیدت فکری و نظری میدان دار عرصهٔ برخورد و تصادم افکار عرفا و عقلایی که بیشتر در ارزیابی شریعت ظواهر آیات را مورد توجه قرار می‌دادند گردید. اصول منازعهٔ فقهای جماعت و عرفایی که با گرایش به باطن امور و آیات و احکام در جناح شیعه قرار گرفته بودند طی قرن هفتم و از آن پس موضوع بحث دقیقی است آنچه بمناسبت موضوع در اینجا قابل ذکر است اینکه از حقایق عرفان قرن هفتم آنکه برای نخستین بار در تاریخ بزرگان تصوف در کنار شیعه به قبول اصول شریعت و احکام قرآنی گردن نهادند و کوشیدند که آن احکام و اصول را با روشهای عرفانی و باطن جویی اساس و جوهرهٔ واقعی شریعت محمدی آن را بر مبانی و ظاهر آراسته‌تر و غنی‌تری بیارانید.

تصوف و شیعه امامیه

ابو العلاء عقیقی دانشمند مصری و استاد دانشگاه اسکندریه در مقاله‌ی فاضلانه‌اش در این باب میگوید: مسلمانان فقه اسلامی را بطور کامل بررسی و در راه اجرای آن بجان میکوشیدند، علم فقه سر آمد دانشها

محسوب‌می‌شد ورعایت اصول و قوانین آن‌هدف غایی و نشانه‌ی بارز علاقمندی مسلمان پرهیزکار به‌دین‌بود. وقتی صوفیان بمیدان آمدند آرمان‌دین دیگری باخود عرضه نمودند. بنظر اینان بررسی مفاهیم باطنی‌فقه وقوانین اسلامی پرارزش‌تر از پرداختن به‌ظاهر بود. ازهمین جاتمایز بین‌ظاهر وباطن شرع وسپس امر تشخیص وتمیز بین مکتب فقه وتصوف بمیان آمد. فقها به‌ظاهریه، وصوفیان به‌باطنیه، موسوم‌شدند اختلاف‌نظر فقها وصوفیان ازتفاسیری که‌از نحوهٔ‌اتخاذ قانون وطرق اجرای‌آن میکردندنیک آشکاربود،وجود این‌مسائل وتحقق‌این‌جریان فکری،عرفان اسلامی‌را به‌اصول مذهبی‌شیعه نزدیک ساخت‌وخلاف چهارچوب فکری عرفان‌اولیه عرفا وبزرگان نامدارعرفان درقرن‌هفتم به‌رعایت شریعت آغازکردند وترک آن رابه‌بهانهٔ حقیقت‌نه تنها گناه بلکه‌نشانه‌ی کفر تلقی‌کردند.[۱]

نتیجه‌آنکه‌تصوف‌در قرن هفتم تنهابه «روش‌وجد و حال بسنده» نکرد وبطریق علمی‌وشیوهٔ تعلیل وتوجیه هم‌متمایل گردید. دراواخر قرن‌ششم‌واوائل قرن‌هفتم این‌عمل عمومیت بیشتر یافت. درآن دوران شیخ‌نجم‌الدین کبری‌مقتول‌به‌سال ۶۱۸ مشغول تربیت عده‌ای ازسالکان

۱- برای‌بحث تفصیلی این‌مطالب رجوع‌شود به‌عقل وعشق. از شیخ نجم‌الدین رازی. مقدمه وحاشیه‌ی حمیدحمید چاپ‌زوار تهران ۱۳۴۴.

وبهترین مشایخ صوفیه بود،وی باتألیف کتابهای معتبر خودمانندمنهاج السالکین ، اصطلاح الصوفیه ، آداب السلوك ، الاصول الشیعه آداب المریدین وجز آنها قسمتی ازمبادی تصوف وآداب صوفیان را موردبحث وتوضیح وتدوین قرار داده بود.[1]

جزشیخ **نجم‌الدین ابوبکر عبداله‌بن محمد رازی** که همسال باپوریای‌ولی‌است **وسعد الدین الحموی** و **شهاب الدین ابوحفض عمربن محمدسهروردی** کسی که از همهٔ اینان‌دربخشیدن صورت‌علمی بتصوف سهیم تر است **محی‌الدین ابن‌عربی** و **صدر الدین محمدابن اسحق قونیوی** است . بدین‌طریق تصوف‌که تاآن روزگار بـوجد و حال‌وذوق وشعروعمل آمیخته‌وبسادگی مقرون‌بود شیوهٔنظری یافت و بشکل‌علمی قابل تعلیم درآمد یعنی به‌عرفان‌که آن را میتوان تصوف توجیهی وفلسفی خواند تغییرصورت داده‌نتیجه آنکه‌در قـرن هفتم تصوف‌رنگ فلسفه بخودگرفت‌وصورت مکتبی ازمکاتیب قـدیم‌را پیدا کرد ودر بین‌علوم‌متداولهٔ آن‌زمان جای‌خاصی یافت و آثاری عرفانی بسبك‌علوم منطقی دراین باب‌نوشتند . لذاتعلیم وتربیت عرفانی‌دراین دوره صورت‌خاصی یافت ومرشدان وپیران طریقت در خانقاه‌های خود مریدان خویش را بوضع معینی تربیت می‌کردند و خانقاهها صورت

۱ـ تاریخ ادبیات درایران جلدسوم ازاوائل قرن‌هفتم تـا پایان قرن هشتم . ازدکتر ذبیح‌الله‌صفا چاپ دانشگاه ص۱۶۸

مکاتب و مدارس را پیدا کرد و در آنجا دروس علمی عرفانی آموخته میشد

شیعهٔ امامیه و تصوف

این نکته گفتنی است که ابتلائات مختلف و مصائبی که بر مردم غارت‌زده ایران روی میآورد موجب اعتقاد آنان بکسانی شد که انتظار تسلی و تشفی از یشان می رفت و از این راه مشایخ و زهاد بیشتر از دورهٔ پیشین مورد علاقه و احترام قرار گرفتند. مشایخ شیعه که از اواسط قرن هفتم و اوائل قرن هشتم نامدار شدند از این وضع در مواردی که توانستند برای تحکیم مبانی تشیع یا تشکیل حکومتهای شیعه بیشتر استفاده کردند. نخستین دسته از این سلسله‌های متصوفان شیعه سلسله شیخیهٔ جوریه در خراسانند. این دسته از اتباع شیخ خلیفه مقتول بسال ۷۲۶ از شاگردان شیخ **علاءالدوله سمنانی** هستند، یکی از اتباع معروف او **شیخ حسن جوری** بعد از کشته شدن مرادش در سبزوار و نیشابور و طوس و خبوشان و ابیورد بدعوت خلق پرداخته و پیروان بسیار گرد آورده بود و هنگامی که **سربداران** سر بطغیان برداشتند با ایشان از در اتحاد درآمد و در جنگها با آنان شرکت جست و وسیلهٔ قاطعی برای تقویت و تأیید حکومت شیعی **سربداری** گردید.

دستهٔ دیگر پیروان **میر قوام الدین بن صادق بن عبدالله مرعشی** هستند که نسبش بامام **زین العابدین علی بن حسین** می رسید وی مدتی در خراسان در خدمت **سید عزالدین سوغندی** بریاضت و مجاهدت مشغول بود وسپس به آمل رفت و اوضاع آشفته آن دیار او را

یاری داد تا به‌سرعت در امور سیاسی دخالت کند و حکومتی بوجود آورد که‌مدتها بعداز او بر سر کار بود، دستهٔ دیگر اعقاب شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی شاگرد تاج‌الدین ابراهیم معروف به شیخ **زاهد گیلانی** بودند، شیخ زاهد شاگرد **عین‌الزمان جمال‌الدین گیلی** از شاگردان **نجم‌الدین کبری** بوده‌است و بعداز فوت او شاگردش **صفی‌الدین** باردبیل رفت و آنجا بساط ارشاد گسترد تا سال ۷۲۵ که‌در گذشت. **شیخ صفی الدین** بر اثر نفوذ شدیدی که‌در آذربایجان حاصل کرد، فرقه‌یی از صوفیان پدید آورد که پس ازاو پیرو جانشینانش **صدرالدین موسی** و **شیخ خواجه علی** و **شیخ ابراهیم** و **سلطان جنید** وجز آنان بودند[1]. بدین طریق رابطه‌ی عمیقی بین شیعه‌امامیه و تصوف بوجود آمد وازاین رابطه‌و پیوند طریق سومی ازمعرفت شیعی که همان عرفان شیعه‌باشد به‌جهان اندیشه نیز ارائه شد.

ازمیان آثار بزرگ عرفانی که بنحوی اصولی میتواند مظهر گرایش تصوف به‌تشیع و تمایل تشیع به‌عرفان باشد نفائس الفنون **علامه شمس‌الدین محمد بن محمود آملی** دانشمند معروف قرن هشتم، دارای اهمیت فراوانی است از آنجاکه اصول عقیدتی عرفان شیعه بآن معنی که در نفائس الفنون عنوان شده‌است بعداً درهمین فصل و درارزیابی «عرفان

۱ــ تاریخ ادبیات در ایران. جلدسوم از آغاز قرن هفتم تا پایان قرن هشتم. تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا. چاپ دانشگاه ص ۱۷۸

شیعی» **پهلوان محمود پوریای ولی** نیز مورد توجه قرار خواهد گرفت، ضروری است که قطعه‌ای از مقاله سیم از کتاب نامبرده را درباب سلوك و عرفان و فتوت در اینجا بیاوریم.

«سلوك در تصوف با معرفت کیفیت عبودیت و شرایط ریاضت و آداب خلوت شروع میشود توجه سالك بادای وظیفه بندگی آنگاه آغاز می‌یابد که قدم در مرحلهٔ توحید ایمانی بگذارد یعنی دل را از هرگونه تعلقی بپردازد و از کینه و عناد در آن اثری نگذارد و خود را از بند رسمها و عادت‌های نادرست و رأیها و اعتقادهای تباه برهاند و دیدهٔ بصیرت به مشاهدهٔ نور جمال ازلی بگشاید و به علم یقین بداند و ببیند و گواهی دهد که هیچ چیز شایستهٔ عبادت نیست مگر وجود ازلی و سرمدی و ثابت و بی‌دگرگونی که همهٔ صفتهای کمالی از **دانش و نیرومندی و اراده**، او را جمع است وهم و اندیشه بدو دست نمی‌یابد و حس و قیاس را به پیشگاه او راه نیست. و محمد پیغمبر (ص) فرستادهٔ اوست بر مردم، با پیدایی او همهٔ اینها باطل و همهٔ کتابها منسوخ گشت و پیامبری بدو پایان پذیرفت.. و **خاندان و یاران او که وارثان دانش او هستند شایستهٔ طاعت‌اند...**

درسلوك نباید بهیچ روی پنهان و آشکار از پیروی قانون اسلام و شریعت منحرف گشت و چون و چرا در میان آورد و باید که از حضرت حق بهیچ چیز مشغول نبود .... سالك باید آدابی را بکار بندد. مثلا از خداوند بامر و نهی چیزی نخواهد، نفس خود را در ظهور نعمت الهی مخفی سازد. اگر بر سری از اسرار ربوبیت واقف شود آن را افشا نسازد چه، افشاء السرالربوبیة

کفر . . . .

نخستین مقام از مقامات سالك توبه‌است، ودوم ورع وپرهیز -
کاری وسوم زهد وچهارم فقر وپنجم صبر و ششم شکر وهفتم خوف وهشتم
رجاء ونهم توکل ودهم رضا ... مقصداعلای صوفی معرفت حقایق است
بطریق افاضت واشراق که‌از آن بعلم حقیقت تعبیرمی کنند وموضوعات
آن‌معرفت **توحیدونفس وروح وقلب وسر وعقل** وبرافتادن‌حجاب
های‌روح انسانی وظهور عوالم مختلف ازملك وملکوت وبیان تجلی
ذات وصفات وبیان وصول بحضرت‌حق که‌نتیجهٔ عنایت‌الهی وتصرف
جذبات الوهیت تواند بود، ازجملهٔ علوم‌صوفیان علم **فتوت** است وآن
عبارت‌است از معرفت وکیفیت ظهورنور فطرت انسانی واستیلای آن
برظلمت نفسانی تا فضایل خلایق رابتمامی، ملکه شود ورذایل بکلی
منتفی گردد . مظهر فتوت **ابراهیم** بود و بعداز او **یوسف** و بعداز
اواز پیامبران به **محمد** (ص) رسیدو از او **بعلی** (ع) پس **جوانمردان**
همه‌تابع علی باشند وهرچه یابند از متابعت او یابند وازعلی
بفرزندان او ... رسید. »[۱]

بعداً خواهم گفت،چگونه تمامی شرایطی راکه **آملی** برای‌سالك
ومراد بیشمار به‌عالیترین وجه‌آن درپوریای ولی‌جمع بود وجز این‌او
خوددر کنزالحقایق برای نخستین باردر تاریخ‌عرفان عالی‌ترین‌منظومهٔ

۱- رك نفایس الفنون فی‌عرایس‌العیون‌از علامه شمس‌الدین محمدبن
محمودآملی ازعلماء قرن‌هشتم هجری ازانتشارات کتابفروشی اسلامیه‌الجزو
۲ص ۲- ۱۲۸

عرفانی شیعی را در آموزش تعالیم عرفان و تصوف وفتوت فراهم آورده است.

در این جا ناچار نکته‌ای را که باید ادامه دهم حرکت سوم عقیدتی درقرن هفتم وبعبارت دقیق‌تر «جمع عرفان وشیعه و تجلی آن بصورت «فتوت» وتحقق آن بگونه‌ی انجمن وجمعیت‌های فتیان ایرانی است. جمعیتی که پهلوان پوریانه تنهایکی از گرانمایه‌ترین اعضاء آن، بلکه یکی از درخشان‌ترین چهره‌های ارشادی وهدایت در آن است.

فتوت وجامعه‌ی جوانمردان

اینک جای آنست که به‌حرکت سوم یا «ماحصل» و نتیجه‌ای که‌از ترکیب دوحرکت پیش‌گفته بوجود آمد وبزبان‌دیگر به‌نقش فرهنگ ایرانی در ترکیب «الهیات وحکمت شیعه» و«اشراق وجهان‌بینی عارفانه‌ی تصوف» ومتجلی ساختن آن بصورت جامعه یا«فرهنگ وخیزفتیان» اشاره‌کنم وبااجمال به‌شکل بندی وعملکرد آن‌نظری بیفکنم.

آئین جوانمردی‌که درشکل عمل خود بگونه‌ی عیاری متجلی گردیدیکی‌از پدیده‌های اجتماعی ایران دردوران ماقبل اسلامی‌است ودرحقیقت تاریخ اجتماعی ایران‌از نهضت«عیاری» یا «جوانمردی» مشحون وتفکیک ناپذیر است. نابسامانی طبقاتی ایران در روزگاران ماقبل‌اسلامی بدفعات سبب‌سازخیزهای اجتماعی‌گوناگون شدکه «نهضت جوانمردان» شکل‌منظم وسامان یافته‌ی آن‌بود.

توجهی به‌مبانی جوانمردی در ایران اسلامی و خاستگاههای این‌نهضت دراین دوران بخوبی حکایتی است از اینکه جوانمردی و

عیاری منشایی ایرانی دارد. دراواسط قرن‌دوم هجری که ایرانیان در گوشه وکنارو بخصوص درمشرق ایران وبیشتر در سیستان و خراسان دربرابر بیدادگریها وتعصب‌های نژادی امویان ودست نشاندگان آنها برخاستند راهنمای این جنبش‌های مردانهٔ ملی بیشتر جوانمردان بوده‌اند.

بزرگترین راهنمای این دسته **ابومسلم عبدالرحمن بن‌مسلم** خراسانی ازمردم **ماخان** درسرزمین **مرو** بوده‌است که‌در ۱۰۹ بجهان آمد ودر ۲۴شعبان ۱۲۷ بفرمان خلیفه‌ی حق ناشناس عباسی کشته شد،پیداست‌که آئین جوانمردی که‌در آن‌روزگار تابدین پایه ریشه گرفته بود که گروهی بسیاراز مردم‌پیرو آن‌بوده‌اندمی‌بایست سوابق‌قدیم از دوره‌ی پیش‌از اسلام داشته‌باشد. دردوره بنی‌العباس پیش‌از آنکه ایرانیان پی‌درپی استقلال خودرا بازیابند جوانمردان مشرق‌ایران بنام‌عیاران وخارجیان قیامهای مردانه‌کرده‌اند که‌معروفترین آنهاجنبش **حمزه پسر آذرک در سیستانست** که‌در سال ۱۷۹ سربر افراشت وپس‌از ۳۴ سال‌پایداری در۱۲ جمادی الاخره ۲۱۳کشته شد. چهل‌ویك سال‌پس‌از آن‌صفاریان که‌از همین گروه بودندکه در۲۵۴ برخاستند وپس از طاهریان دومین ضربت را برپیکر حکومت تازی‌در ایران زدند. بروایتی عیاران ازخیلی پیش‌از ساسانیان درایران رواج‌داشته وفتیان وعیاران اززمان حمله‌ی اسکندر به‌ایران فعالیت می‌کرده‌اند.

درجریان خونین نهضت‌های‌خلق در ایران که‌علیه‌ستم خلفا و حکام‌عرب روی میداد بامرور زمان، عرفان واصول حکمی وتشریعی شیعه‌بااصل جوانمردی وفتوت‌ایرانی درهم آمیخت‌وازترکیب‌این‌سه‌جزء

اساسی مشغله‌ی اساسی «نهضت‌های اجتماعی» ایرانی قوام یافت، بزبان دیگر آئین جوانمردی وفتوت که ازاساس آئین عملی واجتماعی وضد ستم بود، پس ازمبارزات خونین شیعیان علی ورواج جریان تصوف بعنوان شکلی ویژه ازمبارزه بعنوان «وجه‌عملی» آن‌دو جریان بآن‌ها پیوند خورد واین ترکیب ثلاثه‌توانست وجه‌ممیزه‌ای برای غالب نهضت‌های بزرگ اجتماعی‌ای باشدکه‌در ایران ودرلوای پیکار شیعیان یاایرانیان علیه‌ستم تحقق یافت. عیاری یاآئین‌فتوت واخوت تنهاراهی بودکه‌ایرانیان درزمان استیلای‌عرب‌در پیش گرفتند تابرای‌تعمیم وبسط برنامه‌ی حد اقل‌خودکه‌عبارت‌ازپرورش بزرگواری ملی وکمك به ستمبران ومبارزه‌با عوام‌فریبی بود، مجاهدت‌کنند«ازآغاز رواج طریقه‌ی تصوف‌در ایران که‌آن نیزپرخاشی دربرابر ظلم بود بزرگان متصوفه‌ی ایران همواره تصوف‌را برای‌خواص وجوانمردی رابرای عوام‌میدانستند وهردورا با هم‌ترویج میکرده‌اند چنانکه سه‌تن از بزرگان مشایخ‌ایران **ابوحامد احمدبن خضرویه‌ی بلخی** وابوحفض عمربن سلمه‌حداد نیشابوری وابوالحسن علی‌بن احمدبن سهل صوفی پوشنگی نخست از سران جوانمردان وفتیان بوده‌اند... آئین‌جوانمردی وفتوت قرنها درایران دشادوش تصوف رواج‌کامل داشته ودر میان عوام مؤثرترین وسیله‌ی بقای‌روح ملی‌ایران وقیام وایستادگی دربرابر بیگانگان وستمگران بوده است.»[1]

۱ـ رك‌سرچشمه تصوف‌در ایران. سعیدنفیسی. چاپ‌فروغی. ص ۱۳۰ ـ ۱۳۲.

چنانکه پیشترهم اشاره کردم نضج مذهب شیعه‌ی امامیه و تعلق متصوفه و عرفای بزرگ به آن وگرایش هوشمندانه شیعیان به‌جنبه‌های سودمند واجتماعی تصوف فرصتی بود تا «جوانمردان» از آئین وشرایع واصول تشیع وبخصوص ازصفات ومردانگی‌های پیشوای بزرگ آن امیرمؤمنان علی بعنوان زیرساز فکری «نهضت» خویش سود بجویند وجنبه‌های اصلی آئین خود «فتوت وجوانمردی» را بام‌بانی نظری تشیع وجوهرهٔ الهی عرفان درآمیزند و «جوانمردانه» درپی متحقق ساختن آرمانهای آن‌وارد کارزار شوند.

خانم لمپتون دررساله‌ای که‌بانام «جامعه‌ی اسلامی در ایران» انتشارداد ازجامعهٔ‌فتوت وجوانمردی ایران بخصوص دردوران اسلامی بنام «جامعه» یا «انجمن همکار» یادمیکند وتوضیحی که‌از اعمال‌وآئین آنان‌میدهد بخوبی مشخصات این‌گروه وآئین را بعنوان یکی از جریانهای فکری وعمل‌ایرانی که «بنیانش بر «همکاری» و «همکوشی» برای‌رهایی نهاده شده‌است توضیح میدهد ومی‌نویسد:

«میهن پرستی محلی یکی‌از صفات برجسته‌ی ایران در قرون وسطی بود. این‌وجه بخصوص درمواقع بی‌نظمی معلوم‌بود. زیرادراین مواقع اهالی برای‌دفاع بایکدیگر متحدمیشوند. مثلاوقتی بی‌نظمی‌هایی‌در همسایگی‌بیهق‌بعدازمرگ ملکشاه ۱۰۹۲ واقع‌گردید سیدی ازاهالی محل‌ترتیب استخدام نگهبانان شبانه‌را دادکه دراطراف شهر

گردش کنند و این شبگردان را از پول شخصی خویش مواجب میداد.[1]
رهبران چنین جنبشی بمنظور آنکه از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار شوند. به‌گروهی مذهبی می‌پیوستند. وجود یك روحیه‌ی همکاری بین اهالی یك شهر نیز در توانایی مردم آن شهر و در برقراری توافق با رهبران بطور فرد فرد، بدون مراجعه به‌دولت مرکزی و یا مأموران آن معلوم می‌شود. علاوه بر این تمایلی برای میهن پرستی محلی در منازعات موضعی به‌چشم میخورد که این تمایل غالباً مشکل شورش بین پیروان مسلك‌های مختلف و یا بین اهالی بخشها و گروه‌های مختلف را در شهر بخود می‌گرفت ... از جمله‌ی سازمان‌های همکار در شهرها یکی **هم جنبش عیاران** بود که از سویی با صاحبان حرف مربوط بودند و از سوی دیگر با رهبران فتوت همکاری داشتند و بالاخره از طریق ایندو با دستجات دراویش مربوط می‌شدند.

در اساس عقیده‌ی اصحاب فتوت، یك اعتقاد اخلاقی وجود داشت که در آن شاید عناصری از روحیه‌ی قدیمی عربی یعنی مردانگی و ایده‌آل

۱ــ پس از زهر دادن و مرگ سلطان ملکشاه در دوازدهم شوال سنه‌ی خمس وثمانین واربعمائه فترت و استیلای عیاران درقصبه پدید آمد. تا که سید اجل زاهد فخرالدین ابوالقاسم فریومدی قدس علیه روحه از فریومد بیامد و پنج ماه پیوسته با اهل سلاح و چاکران سوار و پیاده همه‌شب تا روز با شمع ومشعله گرد قصبه طواف می کرد تا هیچ متقلب و ناپاك برمال وحرم مسلمانان دست‌درازی نکند وازخاص مال خویش برخدم و یاران انفاق تمام میفرمود. رك. تاریخ بیهق : ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف با بن‌فندق تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار ۱۳۱۷ . ص ۲۷۴ – ۲۷۵ .

اجتماعی باقی مانده بود.

ابوریحان بیرونی کسی را که صاحب فتوت است، مردی می‌شناسد که برای تحقق هدف دیگران کوشش می‌کند ومشکلات آنان‌را به‌قصد تسهیل راه موفقیت آنان تحمل‌می‌کند، بیرونی میگوید: که‌فتی زندگی خودرا قربانی می‌کند، ولی بی‌آبرویی‌را نمی‌پذیرد. او فتی‌را ازلحاظ بزرگواری وسخاوتش به‌حاتم طائی‌مانند می‌کند، بعقیده‌ی نویسندگان قرن یازدهم درباره‌ی فتی، جوانمرد ممکن است که‌شجاع، سخی‌طبع وصبور درکارها باشد،او بعقاید خودوفادار است،مستقل‌وخالص‌است.فتی کسی‌است که‌شکست‌دیگری رادرمقابل پیروزی‌خودنمی‌خواهد بلکه برای‌نفع دوستانش متحمل ضررمیشود. چنین‌کسی حقیقت‌گو است و حقیقت‌شنوحتی‌در ازای ضررخویش ازاجرای عدالت روی‌نمی‌گرداند ونمکدان آن‌کس که‌نمکش راخورده است نمی‌شکند. جواب نیکی رابابدی نمی‌دهد دورویی‌راشرم‌آور میداند ودرمقابل بلا،خردنمی‌شود ازجمله‌ی کسانی که این خصال‌رادارا بودند، یکی سپاهیان یعنی جنگیان حرفه‌ای درراه ایمان‌است که‌شامل غازی ومربی است[1] و عیاران شامل مددکارانی که‌وظایفی اخلاقی را عهده‌دار بودند و اهالی بازار. هدف این‌اجتماعات عیاران ازلحاظ تأسیس درشهرها حفظ نام نیکوی‌اهالی وحمایت ازضعفابود، این‌اجتماعات دربسیاری ازشهرهای بزرگ ازقرن نهم‌تا دوازدهم [قرن‌سوم تاششم هجری] تشکیل شدند ابوالفرج جوزی که‌در آخرقرن دوازدهم بکارنویسندگی اشتغال‌داشت

۱ـ رك قابوس‌نامه

عیاررا بافتی معادل میشناسد واظهارمیداردکه آنان دارای سازمانی صنفی بودند.[1] درواقع اجتماعات عیاران را تمایلی بودکه به توده‌هایی از اوباش تبدیل شوند ودربعضی از آثار واژه‌ی «عیار» مترادف با آشوبگر بکار برده‌شده است.[2] درایران شرقی اجتماعات عیاران درقرون نهم،دهم و یازدهم بسیارمتداول بود. نهضت آنان تاحدی همانند جنبش های اجتماعی بودو رهبرانشان خصائلی نظیرخصائل رابین‌هود راداشتند. یعقوب لیث به‌عنوان رئیس یکی از این گروهها درسیستان درمیانه‌ی قرن نهم خود راحاکم آن ایالت ساخت.

درزمان سلجوقیان همزمان باتجاوز مغولان درقرن سیزدهم گاه گاه آثاری ازتجدید حیات عیاران درایران شرقی به‌چشم میخورد.[3] میدانیم که‌در قرن نوزدهم اجتماعاتی‌که به‌سازمان های اولیه عـیاران بی‌شباهت نبوده وجود داشته است. سازمان‌های لوطی‌ها و داش‌ها از آن جمله است. این سازمانهای محلی بودندکه هدف آنان حفظ اخلاقیات جامعه‌درآن ناحیه‌ای بودکه آنان به‌آن تعلق داشتندوحفظ کردن آن ناحیه ازصدمات دزدان. آنان‌در نواحی‌خود هنگام‌شب،پاس‌میدادند وتعلیم وتربیت کودکان یتیم آن ناحیه‌را بعهده میگرفتند، آنان‌مردم پولدار

۱ـ . رك تبلیس ابلیس چاپ‌قاهره ۱۹۲۸ ص ۳۹۲

۲ـ رك گردیزی . زین‌الاخبار چاپ محمد کاظم‌ایران شهر- برلین ۱۹۲۸ ص ۱۰۵

۳ـ رك‌سیفی هروی . تاریخ‌نامهٔ هرات چاپ‌محمد زبیرالصدیقی کلکتهٔ ۱۹۴۳ ص ۸۱ولید . (چاپ جدید افست : کتافروشی خیام)

را به‌دادن واُمهایی وادار میکردند و آنچه‌را گردمیآمد درمیان فقرا- تقسیم میکردند . سازمان آنـان‌دارای يك تشكيلات صنفی بود وفقط کسانی‌که دارای صفات حمیده‌بودند میتوانستند در آن پذیرفته شوند. نامزدهای قبولی باید دورانی آزمایشی رابگذرانند وپس از ابراز لیاقت به‌عنوان عضو جامعه فتیان یا عیاران پذیـرفته شوند و جهت آنـان ضیافتی داده میشد که بآن «ولیمه» میگفتند و به‌وی کمربندی اهدا میکردند.[1]

در روزهای شرکت اجتماعات در جنبش‌های مذهبی به‌عـنوان گروه‌های وابسته‌وهم‌چنین سایرانواع جشن‌هاشرکت میکردند.رهبران این اجتماعات‌که به‌عنوان «سرجنبان» «پیش داش» «لوطی باش» ویـا «پاتوقدار» معروف‌بودند، اغلب به‌نبردهای تن‌بتن می‌پرداختند.زور- خانه‌ها ، سازمان‌هایی که درآنجا نوع‌بخصوصی ازکشتی و ورزش‌های ژیمناستیك تعلیم داده‌میشد ازبسیاری جهات توسطاین جوامع محلی اداره می‌شدند .. درمیان لوطی‌ها وداشهـای شهرهای جـدید ایران عقیده‌ی قدیمی جوانمردی کاملا ازبین نرفته‌است وهنوزيك روحیه‌ی اجتماعی ویژه درمیان آنان وجوددارد .»[2]

يك‌اثر مجهول المؤلف عربـی‌راجع به‌فتوت دراین بـاره‌چنین

۱- رك مراسم پذیرش نـظامات فتوت و انجمنهای عـیاران و شرح زندگی‌من . مستوفی چاپ تهران ص ۹-۴۰۸

۲- رك «جامعه‌ی اسلامی در ایران» ازآن .ك .س لمپتون . ترجمه‌ی حمیدحمید . چاپ نیما اصفهان ص ۷۴- ۸۰

می نویسد : «متصوفین باین سبب اصطلاح فتوت‌را برای تصوف بعاریت گرفتند که فتوت با تمام اعمال وافکار اهل تصوف تطبیق میکرد، باستثنای مقصد وهدف آن، یعنی مقصد عمل فتیان تمجید ازطرف مردم می باشد و مقصدعمل متصوفین تمجید ازطرف خدا.» اگر در بارهٔ صحت این روایت گفتگویی نکنیم واین نکته‌را به بحث نگیریم که درحقیقت جنبه‌های الهی درسطحی روحانی وعالی درفتوت وبخصوص درفتوت ایرانی وجود داشته‌است ولی‌از همین بیان یك نکته اساسی‌را میتوان دریافت وآن «روح انسانی» و«مردم دوستی» وعمل گرایانه فتوت است. واین همان جوهره‌ی اساسی است که پس‌از درآمیختن باتصوف شیعه و مذهب شیعه‌ی امامیه نقشی قاطع در «پیوند دادن» گروه‌های مختلف جامعهٔ ایران وغنی کردن اصول وفروع مذهب ایفاکرد.

باشیوع مذهب شیعه‌ی امامیه درایران ترکیب ثلاثه‌ای که‌از آن‌یاد کردیم باهمه مشخصه‌اش درخدمت آرمانهای علمی درآمد وبر کنار از همهٔ اشکال فتوت به‌تنهایی و تصوف بصورت واحد ممتازی که‌از عناصر سه‌گانه‌ی پیش گفته،فراهم آمده‌بود وبراستی میتوان بآن «فتوت شیعه‌ی ایرانی» لقب‌داد به‌بسط معتقدات خویش آغاز کرد. اگر تمایل «سلامتی» این‌جامعه رانیز درنظر بگیریم، ورقم تهمت‌های ناصوابی که‌بآن درتاریخ اسلام‌زده شده‌است، وجودآن‌را عالمانه واز منظری بصواب ارزیابی کنیم، آنگاه بخوبی میتوانیم نخست‌از «جامعه‌ی فتوت ایران» وبعداز «اندیشه‌ی پوریای ولی» بعنوان یك پهلوان فتی متعلق به گروه ملامتی وشیفته‌ی خاندان علی سخن بگوئیم.

آئین پهلوانی در ایران ازمذهب شیعه الهام گرفت و اخوت و فتوت موجب ترویج حق امامت امیرالمؤمنین علی وفرزندانش گردید ایرانیان با شعاردفاع ازحق خاندان علی بر ضدخلفای جابر بنی امیه و بنی عباس برخاستند ودرلوای تشیع بآئین پهلوانی وعیاری روی آوردند حقیقت اینست که باظهور مذهب شیعه وگرایش مردم ایران بآن، حد فاصلی بین ایران واعراب بوجود آمد وازآن پس مردم این سرزمین حدود کشور خویش رامرز شیعیان علی شناختند ودرپس آن برای آزادی ایران ازمظالم وقیمومیت غاصبین حق امامت، جانشینان پیغمبر قیام کردند. مذهب شیعه که با سیر تکامل فتوت وسیر تکامل فکری وسیر تکامل اجتماعی مردم ایران رشد وتوسعه می یافت ودرزیر ستم حکام عرب ملجاء یاران حق گشته وسیمای درخشان مذهب مردم ایران شده بود، در میان برخوردهای فرق اسلامی بصیقل حقیقت، آئینه حق گشت وسرانجام مذهب تاریخی ملت ایران شد. آئینه ای که در آن فتوت و جوانمردی وعرفان میدرخشید وجوانمردان ایران درمقابل آن بکسوت پهلوانی میکوشیدند[1] ازاین مجراست که آثار بزرگ تصوف وفتوت حتی در کشورهای غیر ایرانی نیزدر شمارش فتیان نخستین عالم، امیرالمؤمنین علی (ع) را بعنوان بزرگ فتیان عالم میشمارند، سهل است، جهان پهلوان ایرانی و ولی فتیان جهان پهلوان پوریای ولی نیزدر اثر بزرگ فتیبانه و عارفانه وشیعی اش کنزالحقایق بدفعات ازعلی بعنوان بزرگ فتیان وفتی منیان یاد می کند.

۱ــ رك آئین پهلوانی ازکاظم کاظمینی

علی بد آنکه درشب شمع دین بود
همه پوشیده‌ها پیشش یقین بود
از آن او نام نامی‌اش علی بود
که حق‌را از دل وجان‌او ولی بود
چوشد بر مصطفی ختم نبوت
بـه او آغاز شد شخص فتوت[1]

اگر انصاف علمی بتواند رهنمود تحقیق شود دراینصورت بی کمترین مبالغه‌وفارغ ازپیشاآهنگی علی بن ابیطالب وفرزند برومندش حسین‌در تاریخ اسلام وبخصوص درتاریخ تشیع به‌چهره‌ای آشنا نیستیم که‌پیش وبیشتراز پوریای ولی‌همزمان باهم‌از تمامی مشخصات یك «فتی» برخوردار باشد «پوریای ولی‌که ازمرشدین صدر ورزش باستانی وزورخانه‌ای درایران است‌حد کمال‌مراتب مسلك وآئین پهلوانی را بجـا آورد ودرفتوت واخوت وگذشت بمقام‌اعلی‌طریقت عروج‌کرد ودرنظر ورزشکاران باستانی ازاولیاءالله بشمارمیرود»[2]

اوعناصر پاینده‌ی عرفان شیعی، جوهرهٔفعال والهی اصول‌تشیع وخلاقیت وخصال انقلابی وگذشت ومردم دوستی وانسان‌گرایی فتوت وجوانمردی ایرانی‌را باهم‌در خویش‌داشت ونخستین «فتـی» مسلمان است‌که باحفظ همیزات پهلوانی و عرفان بمقام ولایت شیعی و عارفانه واصل شد.پیش ازشرح ساخت اساسی اندیشه‌ی‌اولزوماً بـاید اصالت

۱ـ کنزالحقایق ازپوریای ولی‌چاپ حاضر .
۲ـ پهلوانی ونهضت‌عیاری . کاظم کاظمینی چاپ‌بانك ملی‌ایران

اتصاف پوریا به‌عنوان «ولایت» را تحقیق کنیم و این نکته را روشن سازیم که تا چه حد اطلاق این صفت باو برحق و شایسته است.

پهلوان پوریا ولی است

صاحب روضات الجنان در تعریف وشرح «ولایت» مینویسد «بدان ایدك الله تعالی که ولایت مشتق از «ولی» است بفتح واو وسکون لام که در لغت «قرب» است ودر عرف تخلق باخلاق الهی و بقاء بعد الفناو صحو بعد المحو و نبوت ظاهر است وولایت باطن وولایت دوقسم باشد: عامه که مرجمیع اهل ایمان راباشد وخاصه که اهل فنافی الله را باشد و ولایت عامه مشترك است میان همه مؤمنان ومراد بولایت عامه قرب است بلطف او وولایت خاصه بخصوص است به‌واصلان ازارباب سلوك وهمی عبارت عن فناء الله فی الحق و بقائه... وآن در مبتدیان ومتوسطان ازارباب سلوك یافت نمی‌شود ... پس ولی آن باشد که‌فانی گردد درنور ذات و باقی باشد به‌بقاء ذات وظاهر باشد باسماء وافعال وازاینجاست که‌مشایخ گفته‌اند الغیراذالم یکن یحیی ویمیت فلیس بغیر. وفناء ارباب سلوك عبارت است از نهایت سیر الی الله انتقال است ازحالتی به‌حالتی تقرباً الی الله تعالی و این انتقال یااز فعل به‌فعلی است یااز ترك به‌ترك. یااز فعل به‌ترك ویااز ترك به‌فعل ویااز تجلی به تجلی یا ازمقامی به‌مقامی یااز حالی به‌حالی وبقاء عبارت است ازبدایت سیرفی الله‌چه سیر الی الله وقتی منتهی‌شود که بادیه‌ی وجود را بقدم صدق یکبارگی قطع کند، ابراهیم ادهم قدس الله روحه مردی راگفت **خواهی که‌ولی‌ای باشی از اولیای خدای تعالی؟ گفت بلی خواهم گفت: به‌دنیا وعقبی رغبت‌مکن که‌رغبت به‌اینها اعراض بود**

ازحق سبحانه وفارغ کن مرخودرا ازبرای دوستی خداوند و دنیاو عقبی رادردل راه مده وروی دل برحق آر و چون این اوصاف درتو موجود باشد ولی باشی»[1]

باچنین وصفی از «ولی» آیاپهلوان راعنصری ازاین عناصر ولایت بوده است. آنچه که محقق است ولایت پوریا واختصاص عنوان ولی باو ازدو مجرای «نقلی» و«عملی» اثبات شدنی است.

مجرای نقلی این اختصاص رامنابع و شخصیتهایی که ازاو سخن گفته‌اند فراهم میآورند و باستناد همه‌ی آن منابع «عنوان» ولی صفت اساسی است که باواطلاق کرده‌اند وچه معاصرین وچه آنان که بعداز او ازاو یادکرده‌اندازاو بعنوان «ولی» نام برده‌اند. صاحب ریاض الشعرا اورا «**نطعی پوش میدان ولایت**» وصاحب «مجالس العشاق» اورا مردی که «**درزمره اولیای عالی‌مقدار انخراط**» یافته‌است وصاحب «سفینه‌ی خوشگو» ازاو بعنوان «**ازکبار اولیاء**» وتقی‌الدین اوحدی لنبانی در تذکرة الشعرا ازاو باصفت «**ازاولیای کبار و اصفیای نامدار**» سخن گفته‌اند واین وصفی است که هیچ یك از منابع مورد رجوع ما دراطلاق آن به پهلوان دریغ نکرده اند. ولی آنچه که بیش از این روایات نقلی واجد اهمیت است یادگارهای زنده‌ای است که از زندگی او وهم در اثر گرانبهای او کنزالحقایق به‌شهادت این صفت باقی مانده است.

پهلوان در بی‌رغبتی به‌دنیا وتوجه دوستانه به‌حق وبریدن ازهر

۱ـ رك روضات الجنان جلداول ص ۵۱۱

آنچه که ماسوی الله است وکوشش برای جلب دوستی خدا تلاشی مردانه داشته است او بعنوان یك فتی وجوانمرد ودرمقام یك ولی ی سرسپرده ی ولایت جزعنایت به باطن دین و بریدن از وساوس ظاهری نه قصدی کرده ونه هوایی درسر داشته است وکنز الحقایق بعنوان یك میراث جاویدانی این سر سپردگی و بعنوان مرجعی زنده از برحقیت اودر مقام ولایت اثری ماندنی است .

بزیر پای کن نفس و هـوی را
کـه تا باشد به بیند دل خدا را

کسی کش میل سوی نان و آب است
بصورت آدمی معنی دواب است

بهشت عاصیان بر آب و نان است
بهشت خاصگان از ذوق جان است

در آنجـا ابلهان بـاشند اکثر
در اینجا زیرکان باشند یکسر

پهلوان داستان منصور حلاج را بعنوان تمثیلی عارفانه بمنظور تبیین دوستی باحق و بریدن از هر آنچه که جزاوست با زیبائی میآورد وباتمسك به داستان عاشقانه ی منصور بریدگی خوداز همه ی فریب های اینجهانی راتوصیف می کند .

شنیدستی که با منصور حلاج
که بودی بر سرش ازمعرفت تاج

چو زد با عشق حق بر جان خود جوش
نمیدانست بودن بیش خاموش
زحق بد پردل و ازغیر خالی
برین معنی اناالحق گفت حالی
درون خود ز نورش دید مواج
از آن قوت اناالحق گفت حلاج
کسی محرم نبد در روزگارش
از آن کردند جمله قصد کارش
ولی منصور غرق عشق حق بود
اناالحق می زد و میسوخت چون عود

تمثیل حلاج بهانه‌ی نیرومندی است تا پهلوان ولایت طریقتی خویش را چون تقابلی درمقابل جزم‌های متعصبانه‌ای که «دوستی حق» را در قالب احکام متعبدانه‌ای زنجیر میکردند قرار دهد و پیوستن به حق را بمنزله‌ی جوهره‌ای باطنی که درهیچ مقوله‌ی وضعی تحدید نمیشود توضیح کند. دوستی حق از لحاظ پوریا عنصر باطنی‌ی «ولایتی» است که جدایی از ما سوی‌الله آن یك جدایی راستین مردم دوستانه و عاشقانه است و به‌سخن دیگر ولایت پوریا ولایتی طریقتی است که تماماً از هر تعبد شریعتی جازمی بیگانه است.

چو آنها را نبد راه طریقت
همی گفتند از حکم شریعت
انا الحق می نباید گفتن او را
و گر گوید بباید کشتن او را

ساخت شیعی اندیشه

اعم از آنکه پوریا رادر مقام ولایت منتصبه‌اش ذیحق بدانیم یانه‌در این واقعیت که‌او عارف شیعی وفتی‌متفکری بوده‌است کمترین شبهه‌ای نیست. پهلوان پوریا درتاریخ فرهنگ و اندیشه وادب ایران بی‌کمترین شبهه و تردیدی مقامی والاراحرازکرده است وبعنوان **«عارفی ازشعبه‌ی ملامتیان وجوانمردی ازشیعیان علی (ع) و پهلوانی از جامعه‌ی فتیان ایران»** موقعی برجسته‌را درتاریخ‌ایران‌بخود ویژه‌کرده‌است. تردیدی نمیکنم‌که جمله‌ی بلندی‌که باآن پهلوان را وصف کردم گروهـهای اجتماعی از جناحهای خاصی از جامعه‌ی ما را شگفت زده خواهد کرد واین‌شگفتی نیزجز ازاین خـاستگاه نابراست نیست‌که ترکیبی آنچنانه راکه‌من ازبرای پهلوان ارائه‌کردم آنان‌جمعی از متناقضین میانگارند وحال‌آنکه واقعیت تاریخی ورای‌تعصبات‌وپیشداوریهای بری ازراستی جزآنست‌که‌آنان‌مینگارند. پهلوان‌عارفی وارسته‌ازملامتیان است و خلاف آنچه‌که شهرهٔ‌جاهـلان است ملامتیه را بزرگـانی از وارسته‌ترین عارفان‌ایران وپاکیزه‌ترین مردان ازجهان ودلبسته‌ترین عاشقان‌از دوستان حق‌فراهم آورده‌اند.

حافظرا تمامی بزرگی درگرایش عاشقانه به‌مـلامتیان است و فخرالدین عراقی‌را سوز عارفانه وپاکیزگی طـریقت ودوستی حـق‌از صداقت پیوند باآنان. بهرترتیب تاریخ‌را ورای‌پندار جاهلان دربارهٔ ملامتیان حکمی دیگر است.

«قصاریه یعنی پیروان ابوصالح حمدون‌بن احمدبن عمارهٔ قصار

که‌طریق اواظهار ونشر «ملامت» بوده‌یعنی میگفته که آفت بزرگ و حجاب‌عظیم سالك دراین است‌که بخودمعجب شود ونزدخلق مقبول گردد یعنی‌خلق رفتار وکردار اورا بپسندند واو را مدح گویند این عجب وخودپسندی ومقبولیت نزدخلق سالك‌را ازطی‌طریق‌بازمیدارد. پس‌باید طریق «ملامت» اختیار کند ومنظورش حق‌باشد نه‌خلق و بهر نام‌وننگی پشت‌پا بزند وسر بآزادگی برآرد وچنان‌باشد که خلق اورا بخود مشغول نسازند. صوفی ملامتی بایدسلامت راترك بگوید وتن‌به بلایا دهد و از خواری وتحقیری که‌از خلق‌می‌بیند نفس‌را ادب‌کند. حمدون قصارمیگفته بایدکه تاعلم‌حق تعالی‌بتو نیکوتر از آن باشد که‌علم‌خلق، یعنی بایدکه اندرخلاء باحق تعالی معاملت نیکوتر ازآن کنی‌که اندرملاء باخلق‌که حجاب اعظم ازحق شغل‌دل تست باخلق. هجویری در شرح طریقه‌ی قصارمیگوید: وازنوادر حکایات وی یکی آنست‌که‌گوید روزی اندرجویبار حیرهٔ نیشابور میرفتم نوح‌نام‌عیاری بودبفتوت معروف وجمله‌ی عیاران‌نیشابور درفرمان وی‌بودندی ویرا اندرراه بدیدم‌گفتم‌یانوح جوان مردی چه‌چیز است گفت: جوانمردی من‌خواهی‌یاازآن تو، گفتم هردو بگوی، گفت: جوان‌مردی من‌آنست که‌این قبابیرون کنم‌و مرقعه‌پوشم ومعاملات آن‌ورزم تاصوفی شوم و ازشرم خلق‌اندر آن‌جامه ازمعصیت بپرهیزم و جوانمردی توآنکه مرقعه بیرون‌کنی تاتو بخلق وخلق بتوفتنه نگردید، پس جوانمردی من‌حفظ شریعت بود بر اظهارو ازآن توحفظ حقیقت براسرار و این اصلی‌قوی‌است. قلندریه عبارتنداز طایفه‌ای ازصوفیان‌ملامتی که‌حقیقت

طریقه‌ی آنهااین است که پشت بـآداب وعادات زده‌وتقیـید بـرسوم مجالسات ومخاطبات رارها ساخته‌اند **دراعمال شرع و عبادات از قبیل نماز وروزه آنچه‌از فرایض است‌بجا میآورند** و زیاده بر آن‌را روانمی‌دارند وازلذات مباحه‌خود رامحروم نمیدارند وهیچوقت خودرا مقید سخت‌گیری‌ها وتشدیدات شریعت نمیسازند. در موضوع زهد وترك‌دنیا وتقشف‌نیزراه افراط نمی‌پیمایند یعنی‌در حالیکه خود راملتزم میدانندکه چیزی ذخیره نکنند وحطام دنیوی‌را جمع نکنند هیچوقت درتزهدزیاده‌روی نمیکنند وبچیزی‌که‌اهمیت بسیار می‌دهند پاکی‌دل است باخداوند. ملامتی میکوشدکه عبادات خـودرا مکتوم سازد. وبجمیع‌وسایل نیکوکاری وخیر متمسك میشود جزاینکه‌اعمال واحوال خودرا مخفی‌میسازد وخودرا ازحیث هیئـت ولباس‌به شـکل عوام‌در میآورد تاکسی بحال‌او واقف‌نشود. ولی‌در هرحال دربی‌ازدیاد عبادت است»[۱] باورملامتیان استکـه: یگانه معبود، خداست واوباید اعمال آفریدگان خودرا به‌پسندد وروابداند ودر این صورت سالك نه برعمل‌خود بایدبنگرد ونه‌بقبول ونظر مردم، بایددر هرکاری‌اخلاص ورزید وازهرگونه ریاپرهیز کرد، باید بدگمانی درباره‌ی نفس‌خود را نخستین‌گام حسن‌ظن بحق‌دانست، زیراکه اصل‌معرفت حقست. بهمین جهت می‌بایست دراخلاق ومعاملات خودآزاد باشند وبرخلاف‌صوفیه وپشمینه پوشان ظاهرشان ازحیث لباس ورفتاربا مردم دیگر تـفاوت

۱ــ رك. بحث‌در آثاروا‌حوال حافظ. دکترقاسم غنی از انتشارات کتابفروشی زوار ص ۴۲۹ به‌بعد وهم‌چنین رك‌عوارف المعارف سهـروردی باب‌هشتم **ونهم** وکشف المحجوب چاپ‌ژوکوفسکی ص ۲۲۸

نداشته باشد تا گرفتار خودنمایی نشوند و پشت بقبله نماز نگذارند و مخصوصاً باید بکوشند هرگز در اظهار خیر و اخفای شر نکوشند و عبادت را تنها سری در میان «عبد» و «حق» بدانند نه آنکه مردم آن را بپسندند و خود را از اظهار این عبادت بریا ملامت کنند.

حتی برای آنکه بریا و خود فروشی گرفتار نشوند باید از اظهار قبایح و بیان معایب نفس خود در میان مردم گریزان نباشند و نفس را همواره متهم و بدکار بدانند. ملامتیان بمراقبت نفس اهتمام داشته‌اند. و باطن خود را ظاهر نمیساخته و اظهار زهد و ریاضت و کرامت را دعوی جاهلان و نادانی و ریا میشمرده‌اند. ابن العربی عارف بزرگ مسلمان ملامتیان را کاملان اهل طریق میشمرده است.»[1] چنین است حکم تاریخ درباره‌ی ملامتیان. و اما پهلوان ما را با آنان چه پیوندی بوده‌است؟ آیا در بیان او هیچ رگه‌ای که حکایت از گرایش ملامتی او داشته باشد میتوان یافت.؟ آیا سندی میتوان ارائه کرد که بر اساس آن پوریا را با ملامتیان رابطه‌ای بوده‌است.؟ در این باره یك شاهد نقلی و شواهدی از اندیشه‌ی پوریا کفایت میکند.

روضات الجنان در شهادت نقلی ما مرجع معتبری است در آن اثر میخوانیم: «حضرت پهلوان محمود بوریا علیه الرحمه گوید:

جانا بقمار خانه رندی چندند
با مردم کم عیار کم پیوندند

۱ــ رك سرچشمه‌ی تصوف در ایران. از سعید نفیسی چاپ فروغی ص ۱۶۰ و بعد

رندی چند ندو کس نداند چندند
بر نسیه و نقد هر دو عالم خندند

حضرت مولانا نورالدین جعفر بدخشی قدس سره که افضل خلفای حضرت امیرعلی همدانی است قدس سره روحه در رسالـه‌ی خلاصة‌ـ المناقب آورده که افاضل اولیـاء آنانند که صوفیه قدس الله اسرارهـم ایشان را اهل ملامت نامند زیرا که شیخ محی الدین عربی قدس سره در وصف کمال ایشان فرموده است که وهم اعلی الطائفه یعنی بلندتر مراتب جمیع اولیاء مرتبه‌ی اهل ملامت است و مـلامتی رادو تعریف کرده‌اند یکی آنکه ملامتی آنست که مستر احوال خود ومظهر عـجز باشد الا عندالضروره باآنکه هریك ازاهل ملامت را حق تعالی هزارو دویست قوه‌ی روحانیه بخشیده است که اگریك قوت از آن قوت‌ها رابر دنیا و عقبی تسلیط کندهمه رافانی گرداند وبیك قوت از آن قوتها تستیر احوال خودمی کند تااظهار عجز باشد وتعریف دوم آنکه ملامتی آنست که در مواضع شرور عبورکند از برای مشاهده‌ی قضاوقدر امابااهل شروردر شرموافقت نکنند وبراین تقدیر افضلیت جمیع ملامتیه لازم نـیاید بر جمیع اولیاء.»[۱]

صاحب روضات الجنان پس ازین سطور بی وقفه وفاصله مینویسد «نقلست که خدمت پهلوان محمود پوریاقدس سره گاه گاه **درخرابات** درآمدی وازاحوال خرابات پرسیدی وگـاه بودی که نگریستی بر‌ـ

۱ــ رك روضات الجنان وجنات الجنان ازحافظ حسین کربلایی تبریزی باتعلیقات وتصحیح جعفر سلطان القرایی . کتاب اول چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب ص ۵۱۱

ابتلای ایشان واهل خرابات نیز بگریستندی وآن روز اهل خرابات در(ستر وعفاف) بودندی تاروز دیگر **واهل ملامت** از محبوبانند و افضل ایشان قطب است وبمرتبه‌ی قطبیت نرسد الامحبوب. انتهی کلامه»[۲]

بگمان من همین بیان بمنظور اثبات تعلق پهلوان پوریای‌ولی به‌ملامتیه ماراکفایت کند وتنهاآنچه میماند آنکه‌از خودپهلوان نیز شواهدی درتوضیح این تعلق اعتقادی بیاوریم.

چه نیکو گفت آن پیر سخندان
بدان صوفی‌ی سرگردان و حیران
که صوفی و امـام وشیخ و زاهـد
ردا بردار و قرآن خوان و عابد
مرقع پوش و جم جم وار حـاجی
دیانت ورزو خـلوت کیش و ناجی
خطیب و واعظ و مفتی و قـاضی
مدرس درو قـوف حال و مـاضی
همه گشتی و کارت شد بسامـان
کنون وقتست دگر گردی مسلمان
مسلمانی برون ازاین مقام است
بگویم با تورمزی کان کدام است

پهلوان پس‌از آنکه بشرح‌بالا مسلمانی‌را از تظاهر صوری آن جدامیکند وتجلیات گوناگون‌را بنام‌مسلمانی نمی‌پذیرد حتی‌تظـاهر

۲- رك‌همان مآخذ

به‌کار نیک رانیز جزو مسلمانی نمیداند وصرف نیت پاك را اصل راستین مسلمانی وقربت بحق میشناسد.

برو در کارکش یکروز جان را
که قدری نیست اقوال زبان را
هر آن کاری که‌خواهی کرد بسیار
چو نیت صدق باشد به‌از آن کار
باخلاص ویقین کن کارخود راست
که‌حق از بندگان‌خود همین‌خواست

پهلوان پوریا ازورای اندیشه وتعلقات‌ملامتی بی‌آنکه‌کمترین تعارضی بااساس معارف اسلامی وبخصوص شیعه‌ی امامیه داشته باشدبه سرزمین‌پاك وسفرهٔ جاودانی اندیشه شیعی گذر کرده‌است و درآنجا بی‌آنکه‌ازطعن«جاهلان» اندیشیده باشدجان واندیشه‌درگروجوهره‌ی ایمانی شیعه‌نهاده است واین‌زمان ازشیوه بیان‌او بخوبی پیداست که دوران کمال‌سنی پهلوان عارف است. ادعای من برساخت شیعی‌اندیشه پوریای ولی جز محتوی‌ی کنزالحقایق نیست. در میان یکهزار وچهارصدسال‌ادبیات منظوم‌ایران‌شایدکمتر اثری‌از سراینده‌ای‌نامدار رابتوانیم بشناسیم‌که چون‌کنز الحقایق بنیاد کار رابر «آموزش» یکدوره اصول وفروع تعالیم اسلام وشیعه‌ی امامیه نهاده باشد واین آموزش را درعین حال‌با جوهرهٔ پاك‌وزلال عرفان اجتماعی آمیخته باشد. آموزش پوریا درکنز الحقایق به‌تمام معنی‌مبین «وجه‌ترکیبی» است‌که از آن‌درآغاز این‌فصل سخن‌گفتیم. کنزالحقایق ازسویی اثری

عالی در عرفان پاکیزهٔ اسلامی بارگه‌هائی ازجوهرهٔ ملامتی، از سویی آموزش شیعی از اصول و فروع اسلام با رعایت احترام آمیز ترین احساس به‌مبانی عقیدتی تشیع وازسویی توسل به‌مبانی و اصول فتوت وجوانمردی ایرانی است. همین ترکیب عالی است که از پوریا وازکنز- الحقایق او چهره‌ای نمیرا وجاویدان آفریده است.

سخن پهلوان درکنز الحقایق دربحث ازمبادی‌دین پس از آنکه به«ایمان» و«طهارت» بعنوان مبادی عملی و نظری سازنده‌ای اشاره میکند از نماز سخن بمیان میآورد.

ببر از خلق وبا حق جوی پیوند
بحق الله اداکن رکعتی چند
زخاطر دور کن افعال منهی
زقول وفعل گو «وجهت وجهی»

ولی آیا نماز پوریا نمازی از قماش نماز ظاهریان است که بادای حرکاتی وظیفه‌ی دین را پایان یافته بداند. اورا از نماز قصد دیگری است:

قرارت چیست باحق راز گفتن
نیاز خویش بـا او بـاز گفتن
حضور قلب می باید در این کار
اگر داری وگرنه رو بـدست آر

پهلوان را در نماز «الگوی» عملی با شکوهی است. اودر ادای أصلی که باآن خودرا باحق یکی می‌بیند نمونه ومثالی است ودر توسل به‌این ألگوست که عشق او به علی(ع) نام او را در زمرهٔ شیعیان اورقم

زده است .

نماز معنوی آن علی بود
که جان او ز نور حق جلی بود
که پیکان ار کشیدش مرداز نای
نجنبیداز «حضور» خویش ازجای
توهم گر عابدی بگذار «عادت»
که اینست ای «اخی» سر عبادت
نماز ار میکنی همچون «علی» کن
که‌سعی ای بانبی و با ولی کن
نمازی کز سر صدق و صفا نیست
اگر در کعبه بگذاری روا نیست

شرح عارفانه‌ی زکوة وحج و روزه وجماد و برگرداندن اینها به‌مبانی عارفانه ومعنوی وتوجیه عالی‌از نفس‌وشرح و«جهاد اصغر» و بیان‌دقیق معانی‌عارفانه‌ی بهشت ودوزخ وعدالت‌اموری است که‌پهلوان باپی‌گیری آگاهانه‌ای انجام‌میدهد ودراین میان‌به «جزم‌های» ایمان زایل‌ساز میشورد . اما آنچه‌که بیش ازهرمورد دیگری به‌او چهره‌ی روشنی ازیك‌مومن و«پیرو آگاه»تشیع میدهد «مهدیگرایی» عارفانه‌ی اوست . بیان‌او ازمهدی خلاف آنچه‌که تاکنون درادبیات دینی‌ایران سابقه‌داشته ازسرشتی دیگر است. پهلوان‌در تبیین‌خصایص «مهدی»نه تنها رگه‌های روشن تشیع‌خود رادر امرمنتظر بودن‌بیان میکنند و وجود «مهدی» رابعنوان اصلی‌مقدر درجهان بینی‌خود پذیرامیگردد

ازطرفی نیز«مفهوم مهدی» برای او ازمعنی ژرف وعمیق روان شناختی برخوردار است .

او«منتظر» مهدی موعودی است که دو وجه وُیادو تظاهر تماماً متمایز دارد . مهدیِ پهلوان ازسویی مهدی جسمانی‌ای است که اُواز طریق باور مذهبی‌اش تشیع درانتظار اوست واوست که بایدروزی بیاید وجهان پرازستم ستمگران راباز عدالت آکنده کندواز سویی او«مهدی»ـ ای را انتظار میکشدکه بایدهر انسان در مقام«انسانی» که قرآن ازآن نام می‌برد درخود «ظهور» دهدودر خویشتن خویشش بیافریند : مهدی دیگر گون کننده‌ای که در «من» در«تو» وُدر «دیگری» است وشرف انسانی مابسته به قابلیتی است که در«تحقق» بخشیدن آن در ذات خویش داریم. تشیع والای پهلوان دراین جایگاه است که به‌اعلاترین وُباشکوه‌ترین شکل خود متجلی میگردد ، ولی او دردریغ آنست که انسان زمانه‌اش ازچنین «مهدیگرایی» سخت بیگانه است واین درد اُوست .

چو تو در معرفت چون طفل مهدی
چه دانی قـدر علم عهد مهـدی

ولی این دریغ مانع از آن نیست که او حماسه‌ی خود را درحـق «مهدی» منتظرش بسراید .

خوشـا وقت کسان عهـد مـهدی
خـوشا بر گودکان مـهد مهـدی
برو بـاعلم مهدی نسبتی گیر
« جوانمردی »کن وُبشنو ازاین پیر

که تا مهدی ترا مکشوف گردد
چو در آخر زمان معروف گردد
ز علمش جمله عالم علم گیرند
ز دینش مشرکان دین می‌پذیرند.
همه یك طبع گردند خلق عالم
نماند کفر در اولاد آدم
ز مشرق تا به مغرب نور ایمان
فرو گیرد نماند کفر وُ عصیان
چو مهدی باشد آنجا عدل گستر
بر اندازد ز عالم ظلم یکسر
بود این حال نزدیك قیامت
زهی دولت اگر بینی تمامت

بسی گفتند از عیسی و مهدی
مجرد شو تو هم عیسای عهدی
زمهدی گرچه روزی چند پیشی
بکش «دجال» «خود» مهدی خویشی

بحق گویا شو، از باطل خمش باش
چو عیسی باش وتو دجال کش باش

جوانمرد وفتی درباره فتیان وفتوت و نهضت عیاران در آغاز این فصل سخن گفتم. آنچه که دراین موضع باید بیافزایم آنکه پهلوان پوریا از پایه‌گزاران نهضت جوانمردی واز رهبران اندیشه پرداز و عاملین پهلوان این نهضت ایرانی است. اواز نخستین چهره‌های نامدار

درتاریخ ایران است که «عرفان» و «تشیع» رابا «جوانمردی» و «فتوت» یکجاداشته واین سه‌عنصر رابهم پیونddاده است. پهلوان چنین صفاتی راباعبوری معقول دارا شده‌است. وی‌از عرفان ملامتی به‌جوانمردی و از جوانمردی به‌تشیع طی‌طریق کرده است. اگر باین نکته اصولی توجه‌کنیم که‌صوفیه‌فتیان وجوانمردان راازخود بیگانه نمی‌دانسته‌اند وملامتیان‌که معتقدبایثار وبذل‌وسخا واجتناب از آزار وایذاء وگذشت واغماض وترك سعایت بوده‌اند همان عقاید فتیان را داشته‌اند آنگاه میتوانیم تعلق پهلوان‌پوریا را به‌این دو نحله یاد ونهضت بخوبی درك کرده‌بپذیریم . مرحوم سعیدنفیسی درسرچشمه تصوف درایران بیانی دارندکه بنحو مطلوبی اصالت ادعای ما را در مورد پهلوان پوریا و انتصاب اورا به«جوانمردی وعرفان‌ملامتیه» تایید میکند. «بسیاری از پیروان تصوف در ضمن پیشرو جوانمردان هم بوده‌اند و برخی از ایشان نخست وارد حلقه‌ی فتوت شده وسپس بتصوف گرویده‌اند. در حقیقت نمی‌توان بتفاوت ومغایرت اساسی میان سه‌طریقه‌ی صوفی و ملامتی و جوانمرد قایل بود و باید هر سه شاخه را شاخه‌ای از یك اصل دانست»[1]

علاوه براین اصل‌نظری شواهد مکرری ازکنزالحقایق‌میتوان ارائه‌کردکه باستنادآنها پهلوان قویاً به‌اصول‌فتوت پایبندبوده ودرپی اشاعه وتوسعه‌ی مبانی‌عملی واخلاقی‌آن کوشیده‌است. جز تکرار لفظ «اخی» که عنوان مشخص فتیان واعضاء جوامع‌فتوت ایرانی بوده‌است

۱ــ رك سرچشمه‌ی تصوف در ایران، سعید نفیسی . چاپ فروغی ص. ۱۷۰-۱۷۱

ما در کنزالحقایق به‌مبانی فکریئی نیز برمیخوریم که تماماً از سرچشمه‌ی اخلاق جوانمردی ایرانی منشأ گرفته است.

همه حالست ای «اخی» درعشق پنهان
که پیدا میشود در عاشقی آن
تو هم گر عابدی بگذار عادت
که اینست ای «اخی» سر عبادت

واما آنچه‌راکه به‌مبانی عملی واصول اخلاقی جوانمردی مربوط میشود در کنزالحقایق فراوان میتوان یافت وحقیقت اینست که اگر قرارشود از آن منظومه «شواهدی» در بیان جوانمردی بیاوریم بناچار تمامی آن رابعنوان شاهد اصلی مثال بایدذکر کنیم. زیراکه کنزالحقایق اساساً بر بنیاد اخلاق جوانمردی استوار است وجز آموزش جوانمردی امر دیگری راملتزم نیست. بااین همه بااین لحاظ که شواهد معینی را من باب تکمیل بحث از «جوانمردی» او نقل کرده باشیم پاره‌ای از جنبه‌های فتوتی منظومه‌ی اورا ضمن مقایسه با اصولی که یکی از بزرگترین فتوت نامه‌های فارسی یعنی «فتوت‌نامه‌ی» میرسید علی همدانی برای اتصاف به‌فتوت ذکر کرده است در اینجا میآورم.

پیش از آنکه چنین نقل مقایسه‌ای را انجام دهم مناسب آنست که معنای فتوت را از زبان همان فتوت‌نامه پرداز بزرگ ایران یعنی میرسیدعلی همدانی صاحب فتوت‌نامه‌ای معروف بیاورم.

مولانا میرسیدعلی همدانی در تعریف از فتوت مینویسد «شیخ حسن بصری رحمة‌الله‌علیه فرمودکه فتوت آنست که دشمنی کنی با

نفس خود از جهت آنکه حق جل اعلاء وقال المحاسبی الفتوت انی تنصیف ولاتنصیف . حارث محاسنی رحمة‌الله‌علیه فرمود که فتوت آنست که انصاف همه‌ی خلق برخود واجب دانی و انصاف خود ازکس نستانی . **وفضل عباض** فرمود که فتوت آنست که فرق نکنی که نعمت تو که میخورد یعنی درمقام خدمت وایثارحق ببندگان وآدمیان مومن‌وکافر تمیز نکنی ومیان‌دوست ودشمن تفاوت‌ننهی‌وگفت **جنید** که‌فتوت‌دادن عطا وبازداشتن بدیست یعنی حقیقت فتوت آنست که چندانکه طاعت داری وجودرا سبب خیرواحسان و واسطه‌ی راحت بندگان حق‌سازی وبربساط احسان درمقابله بدان‌شطرنج . عبدالله تستری گفت‌که فتوت متابعت سنت است یعنی اخی بایدکه هیچ‌سنتی ازسنتهای‌رسول علیه‌السلام فرونگذارد وبزرگترین سنتی ازسنتها حقارت‌دنیاست پس هر اخی که‌دنیارا یا اهل‌دنیا را بزرك‌دارد مقام‌فتوت ازوی درست نیاید. بایزید قدس‌الله‌سره فرمودکه فتوت آنست‌که هرچه ازتو بدیگر رسد اگرچه بسیاربود آن‌را اندك‌شمری وهرچه ازدیگران بتورسد اگرچه اندك‌بود آن‌رابسیاردانی **ویحیی بن مغاذرازی** فرمودکه فتوت‌سه‌قسم است.خوب‌رویی باپارسایی وخوب‌سخنی باارادت وخوب برادری‌کردن باوفاداری یعنی نعمتهایی‌که ایزدتعالی بندگان خود را بدان‌مکرم گردانیده‌است سه‌نوع است یکی نعمت جمال است‌که نتیجه‌ی غلبات روحانیت وعکس‌انوارجمال ازلیست. نعمت‌دوم فصاحت و بلاغت است که‌کمال معجزه رسول‌الله علیه‌السلام بدان بودکه اناافصح‌العرب . سوم

مالست که آن سبب فراغت دلست. پس اخی باید که هر سه نعمت را سرمایه تجارب نعیم سرمدی سازد. ابوحفض حداد رحمة‌الله علیه فرمود که فتوت آن است که ایزد تعالی اختیار کرده است در قرآن از برای پیغامبر خود وفرمود که یامحمد بگیر یعنی نگهدار صفت خشم ودرگذر از برادران خود گناهان ایشان را ومکافات به نیکی کن و بر گرد از جاهلان یعنی جهل ایشان را بجهل مقابله مکن.

اصولی که مولاناهمدانی از زبان بزرگان عرفان اسلامی میشمارد جامع همهٔ آن اصولی است که بصور گوناگون از جانب دیگران نیز ذکر شده است. اینك بایدوجود این اصول ومبادی نظری فتوت را در کنز الحقایق پهلوان پوریای ولی تحقیق کرد ولذا یکایك این اصول را بنحو تطبیقی موردتوجه قرار میدهیم.»

شیخ حسن بصری : دشمنی با نفس از جهت حق جل اعلاء

پوریای ولی : چو میخواهی که دانی نفس و شیطان
تو شیطان، نفس و کفر خویشتن دان

تو لعنت کن دل و دل را چو جان کن
پس آنگه جان سوی جانان روان کن

برهنه دار تن کوتاه کن دست
شکم را گرسنه میدار و بی هست

بزیر پای کن نفس و هوی را
که تا باشد به بیند دل خدا را

بکش این نفس شوخت بهر رحمان
که اینست ای برادر سر قربان.

حارث محاسبی: فتوت آنست که انصاف همه‌ی خلق برخود واجب دانی وانصاف خود ازکس نستانی.

پوریای ولی: چو بینی مستحق از طعم طیبی
بضائت چون بود می ده نصیبی
بهر چیزی زکاتی هست بر ما
زسیم و غله و انگور و خرما
ز دست و پا و گوش و چشم و بینی
زکوتی هست اگر بر خویش بینی
بهر دم کز خدا آید حیاتی
ازآن برخویش واجب دان ذکاتی
زکوة خاصگان آن علی بود
علی کرد آنچه حق فرمانش فرمود
نکرد این کار از خلق جهان کس
زکوة اندر نماز او دادی و بس[1]

۱ـ اشاره پهلوان دراین مصرع به آیه کریمه‌ایست که درحق امام‌متقیان علی‌ابن ابیطالب(ع) آمده‌است بااین‌مضمون: انماولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین‌یقیمون الصلوة ویوتون الزکوة وهم راکعون (سورهٔ مائده آیه ۵۵) یعنی: ولی‌امر وصاحب اختیارشما فقط‌خدا ورسواش ومؤمنان‌هستند که نمازمیخوانند ودرحال رکوع‌صدقه وزکوة‌میدهند. مفسرین سنی‌وشیعی‌اتفاق دارند که آیه‌ی‌مذکور درشأن علی‌بن ابیطالب نازل‌شده و روایات کثیری از عامه‌وخاصه نیز برآن دلالت دارد. ابوذرغفاری میگوید روزی‌نماز ظهررا با پیغمبرخواندیم سائلی‌از مردم‌تقاضای‌کمك نمودولی کسی باو چیزی‌نداد.سائل دستش‌را بجانب آسمان‌بلندکرده گفت: خدایاشاهد باش‌در مسجدپیغمبر کسی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

ز خشم و شهوت و از حرص و کینه
تهی کن ای پسر امروز سینه
بکن جهدی و دلها را بدست آر
که فاضل‌تر بود از کعبه صد بار

عبدالله تستری: فتوت متابعت سنت است یعنی اخی باید که هیچ سنتی از سنتهای رسول علیه‌السلام را فرو نگذارد و بزرگترین سنتها حقارت دنیاست پس هر اخی که دنیا را یا اهل دنیا را بزرك دارد مقام فتوت از وی درست نیاید.

پوریای ولی: حیات عاریت را نیست مقدار
حیات اصل اگر مردی بدست آر
بهشتی نی که میجویند هر کس
بهشتی کاندرو باشد خدا بس
غبار جامه‌ی تن شوخ و چرکست
و لیکن شوخ آن از کفر و شرکست
اگر تو عاشقی اندر حقیقت
نشان خواهند از تو در طریقت

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بمن چیزی نداد. علی بن ابیطالب درحال رکوع بود باانگشتش به‌سائل اشاره کرد. او انگشتر را ازدست آن‌حضرت گرفته‌رفت. پیغمبر جریان رامشاهده می‌فرمود سرش را بجانب آسمان بلند کرده عرضه‌داشت: خدایا برادرم‌موسی بتو گفت خدایاشرح‌صدری بمن‌عطاکن وکارهایم‌را آسان گردان وزبان گویایی بمن بده تاسخنانم رابفهمد وبرادرم هارون‌را وزیر وکمك من‌قرار بده. پس وحی نازل شدکه: مابازوی تورابواسطه‌ی برادرت محکم‌میگردانیم ونفوذ و

نشانش چیست؟ ترک خویش گفتن
شدن قربان و ترک کیش گفتن
سئوالی چند کردم از حکیمی
سئوالی نیک هست از علم نیمی
بگفتم چیست مقصود از شریعت
بگفتا آنکه دریابی طریقت
بدو گفتم طریقت چیست، گفتن؟
بگفتا او بسوی دوست رفتن
بگفتم از شریعت چیست حاصل
بگفتا آنکه گردد جانت واصل.

جهان‌شناسی عارفانه

شرح مبادی فتوت و آموزش اخلاقی وهم‌چنین پیراستن اصول بنیادی دین، خاصه تشیع تنها مواردی نیست که پهلوان پوریا بآن‌ها بسنده کرده باشد. کنزالحقایق در مقام یك منظومهٔ عرفانی شیعی درعین‌حال از مسائل اصولی تری نیز در نگذشته است و مقولات عمده‌ای از قلمرو حکمت و فلسفه وکلام ومنطق را جای جای وبمناسبت موردتوجه قرارداده و ازآنها

بقیه پاورقی از صفحه قبل

تسلطی بشما عطاخواهیم‌نمود. خدایا منهم‌پیغمبر توهستم شرح‌صدری برایم‌عطاکن وکارهایم راآسان گردان وعلی‌را وزیرو پشتیبانم قرار بده. ابوذرمیگوید: هنوزسخن پیغمبرتمام نشده‌بود که‌آیه نازل گشت. رك ذخائر العقبی تألیف طبری‌قاهره بسال ۱۳۵۶ ص۱۶. درالمنثور ج۲ ص۲۹۳. غایة المرام ص ۱۰۳ وشیعه‌در اسلام‌از علامه‌حاج سیدمحمد حسین طباطبائی. ص۱۱۳. در باره‌آیه مذکور۲۴ حدیث ازکتب‌عامه و۱۹حدیث ازکتب‌خاصه نقل شده‌است

بعنوان بهانه‌هایی برای شرح و توضیح جوهرهٔ واقعی عرفان اجتماعی خود سود جسته‌است . پهلوان نه بعنوان عارفی که به تزکیه جان تعلیم میدهد و یا آموزگار شیعه‌ای که مبادی تشیع را میآورد و یا جوانمرد فتی‌ای که طریق دوستی باخلق و رعایت انصاف ومروت را در مناسبات اجتماعی پیشه ساخته و آن را تعلیم میدهد بلکه درمقام اندیشمندی که درپی شناختن «جهان» است و با نظرگاه پویای عارفانه‌ای به‌حرکت اشیاء مینگرد و«خلق»و«امر» رادر پرتو تجلی‌ذاتی جاویدان ونمیرا، به‌مکاشفه ومشاهده گرفته‌است وسامان وسازمان وعملکرد نفس عالم و نفس عالم ونفس قدسی ونفس‌شیطانی را در معرض شناخت میگذارد به تدارك جهان شناسی عارفانه‌ای نیز کوشیده است .پهلوان جهان‌خلق و آفرینش را لمحه وتجلی‌ای ازاراده‌ی‌حق میشناسد وبنیاد وبن‌خاست جهان عینی و عالم خلق انسانی را «روحی» میشناسد که بیش از هر آفریده‌ای ازاراده ازلی وخلاق‌حضرت باری‌شرف‌صدور یافته است

زعکس روی او شد « روح عالم »
که خوانندش حکیمان «روح اعظم»

پس از تبیین نخستین تجلی آفرینشی که باتظاهر «روح کل» از جانب باری فرمان خلق‌اعیان مییابد، پهلوان به شرح سلسله مراتب «آفریده‌ها» می‌پردازد و به‌خلق‌عقل بعنوان نخستین مخلوق ازآفریده های جهان عینی اشاره‌میکند وبروز آن‌را از جانب روح‌کلی عالم به «امر» الهی منسوب میکند .

ز روح اعظم و از « امر » اعلی
پدید آمد بخلقت «عقل» اولی

خلاف مفسرینی که کوشیده‌اند سلسله‌مراتب «آفرینش» را بآن معنی که درفلسفه‌ی اسلامی و بخصوص درحکمت مشایی اسلامی آمده با استناد آن به‌فلسفه‌اقدمین ازحکمای یونانی تشریح کنند. پهلوان پوریا این مقوله‌را بارجوع به‌سنت نبی‌اکرم اسلام و استناد به‌حدیث، توجیه میکند و ازاین‌طریق اصالت «اسلامی» آن راگوشزد میسازد.

حدیث از سید سادات نقلست
که‌مخلوق‌نخستین امروخلقست

بدین‌ترتیب او «تقدم» دو مقوله‌ی «امر» و «خلق» را بعنوان «مظاهری» ازجهان آفرینش ولذا واسطه‌ای درجریان «امر»و«خلق» ویا «روح»و«عین» برای نخستین‌بار در تاریخ تفکر فلسفی‌عرفای اسلامی عنوان میکند فلسفه‌ای‌که بادریغ به‌آن بی‌اعتنایی تامردمانه‌ای‌اعمال شده‌است، درحالیکه میتواندراحتجاج‌وتقویم «تفکراسلامی»یاریهای سودمندی داشته باشد و درسلسله‌مراتب آفرینش این‌دورا چون دو مرحله‌ی عینی‌تحول خلقت طرح مبحث‌میسازد.

به امر از «عقل» نفسی کرد پیدا
چنان کز جنب آدم شخص حوا

الگوی جهان شناسی پهلوان پوریا را در جهان تفکر اسلامی تنها سیصدسال پس از او در نظام اندیشگی ملاصدرا و درجهان تفکر مغرب تماماً درنظام فلسفی هگل میتوانیم سراغ بگیریم، تبیین او از ترکیب عقلی ـ نفس‌عالم ووجه«بن خاستی» طبیعت از این ترکیب و تحول دیالکتیکی‌و پویای‌تظاهر خلقی دیگر در جهان انسانی ازهمه

لحاظ نو، امروزی و ژرف است و تنها از این طریقه‌ی اندیشه است که ما عناصری را در جریانهای فلسفه صدرایی و فلسفه‌های وجودی غربی میشناسیم.

صدرالمتألهین ملاصدرای شیرازی حکیم بزرگ ایران و صاحب اسفار در بخش «نفس» از اسفار. تعریف از نفس را چنین میآورد.«چون عنایت الهی اقتضا کرد که گوهرهای نهفته در دریای بیکران ذات را بعرصه‌ی وجود و صحنهٔ شهود جلوه‌گر سازد، نخست باراده‌ٔ قاهره و حکمت باهرهٔ خویش نظامی بس متفق و متین ترتیب داد و سپس فرمان داد که گوهرهای نهفته در ذات بر طبق نظام احسن بترتیب از دریچهٔ وجود، قدم بصحنه شهود گذاشته و از **«صادر اول»** که عقل کلی است تا هیولا فضای عدم را اشغال نمود و نور وجود سر تاسر غیب و شهود را گرفت تا آنگاه که سلسله‌ی وجود بهیولا منتهی گردید و چون در نهاد هیولا قوه و استعداد پیدایش بظاهر گوناگون دیگری از وجود نهفته بود و عنایت الهی نیز خواستار ظهور و پیدایش آن مظاهر گوناگون بود، بنابراین در «ماده‌ی اجسام» و اجرام نیرویی بس شگرف بیافرید که ماده بدستیاری و اعانت آن، آنچه در نهاد و استعداد دارد بتدریج نمایان کند و از هر گوشه‌یی از گلستان **«طبیعت»** گل تازه‌ای ببار آورد... نیروی مزبور را حکما نفس خوانند که از برکات وجود وی نخست اثر حیات و نشوو نما و سپس اثر حس و حرکت و در آخر کار اثر علم و ادراك در ماده‌ی اجرام و اجسام پدید آمد. و ماده‌ی جسمانی بدستیاری نفس آنچه در نهاد استعداد اوست بعالم وجود عرضه دارد.... حکما در تعریف نفس گفته‌اند

که «النفس کمال اول» **نفس برای ماده کمال اول است، یعنی آنچنان کمالی است که پس از تعلق به «ماده»، ماده را بصورت نوع کامل الوجودی جلوه‌گر میکند، بدانگونه که فعلیت و تحقق خارجی ماده منوط به تعلق نفس است هرچند آثار و کمالات** ثانیه از وی بروز نکند... ضمناً باید دانست که نفس، کمال اول است برای جسم طبیعی... و نفس برخلاف سایر نیروهای جسمانی افعال و اعمال خود را در ماده بتوسط آلات و ادوات موجوده در ماده انجام میدهد»[1]

بحث ملاصدرا از نفس و شرایط آن و نحوهٔ تعلق آن به‌اجسام، مفصل است وامکان آوردن همه‌آن با جزئیات که بخصوص از لحاظ همین جزئیات با اهمیت است دراین مطالعه ممکن نیست، همین‌قدر میتوان گفت که ماحصل آنچه‌که از زبان او درباب نفس و تعلقش به «جسم طبیعی» بیان شد، شرح مفصلی است از بیان کوتاهی که پهلوان پوریای ولی در کنزالحقایق در شرح جهان شناسی عارفانه‌اش آورده است.

ز عقل و نفس پیدا شد طبیعت
که می خوانندش استادان صنعت
طبیعت کرد بهر خود هیولا
درو بسیار صورت کرد پیدا

۱ــ رك علم‌النفس یا روان‌شناسی صدرالمتألهین. ترجمه و تفسیر از سفر نفس از کتاب اسفار جلد اول نگارش جواد مصلح. چاپ دانشگاه ص ۷ به‌بعد

از آن پس عرش و کرسی و سموات
که باشد اندر آن چندین علامات

ز نور و ظلمت و افلاك و انجم
ز ارکان و موالید و ز مردم

سیر تحول جهان شناسی پهلوان تنها به قلمرو طبیعت و صور گوناگون آن از صورت و هیولا و ضرات و انجم پایان نمی‌یابد و طبعاً به حوزه «آفرینش انسان» نیز دامن میکشد. از مشخصات والای «انسان شناسی» پهلوان بعینه‌هم آنسان که ملاصدرا در پیدایی پیشین جهان ماده و تعلق مابعدی جهان نفسی بآن اشاره میکند، نظرگاه علمی او به جنبه تقدمی جهان ماده و طبیعت و پیدایی مؤخر «انسان» در جهان است. او بنحو عالمانه‌ای تسلسل منطقی خلق را موردسخن قرار میدهد و باتأکید این نکته که «نفس» و روح هدیه‌ای متعلق و ضمیمه‌ی جهان عینی است در محامدروح و والایی مقام آن در «امر آفرینش» نکته‌ها میآورد.

چو صورت بست از این پس نفس انسان
جدا کردش بنطق از جمله حیوان

ز حق «**نفست**» بر این ترتیب و مقدار
به چندین «**واسطه**» آمد پدیدار.

از او بهتر نیاید هیچ موجود
ز موجودات، او بودست مقصود

اگر چه «**آخر**» آمد نفس پیدا
ولی در اول او بودست شیدا

بیك رو از جهان «خلق» اولیست

بیك رو از نشان «امر» والاست

هر آن سدری که شد از امر نازل

مرآن را جز ز انسان نیست قابل

کسی کو محرم سر خدا نیست

«امانت» را بدو دادن روا نیست[۱]

ولی هر انسانی درچهارچوب انسان شناسی پهلوان ازقدرعالی وارزنده‌ای برخوردار نیست زیرا اوبرای «انسان کامل» ضابطه ای میشناسدکه اگردر آن انگاره، انسانی نتواند قالبگیرشود، تعریف پوریااز انسان اورا شامل نیست.

بنی آدم نباشد هر خسیسی

نباشد چون فرشته (هر بلیسی)

بصورت آدمی کردست نقاش

اگر مردی به‌معنی آدمی باش

۱ـ اشاره پهلوان درآخرین بیت‌از ابیات‌بالا به‌آیات ۳۰ تا۳۳ قرآن ازسورهٔ بقره‌است.

درآن آیات‌منظور ازآمدن انسان‌بدنیا وحقیقت «خلافت» وجانشینی‌او درزمین وبامانت سپردن زمین‌از طرف‌خداوند بانسان و آثار و خواص این «خلافت» تشریح‌شده‌است ومضمون آیات‌اینست «هنگامیکه پروردگار تو به‌فرشتگان فرمود: من‌در زمین‌جانشینی قرارمیدهم گفتند کسی‌راقرار میدهی که‌درآن‌فساد وخونریزی‌کند درحالیکه ماحمد وتسبیح تومیگوئیم وبرای‌تو تقدیس میکنیم، فرمود: من‌چیزی میدانم که‌شما نمیدانید و«تمام اسماء» رابآدم آموخت بعداً آنها (سماهای آن‌اسماء) رابفرشتگان عرضه داشت و

بقیه پاورقی در صفحه بعد

پرداختن به انسان از لحاظ انسان‌شناسی پهلوان صرف مطالعه‌ی نظری، جامد و انتزاعی نیست. او از طرح جهان‌شناسی بطور اعم و پرداختن به انسان بطور اخص، مقصود والایی را در نظر دارد و آن طرد مسائل و معیاری اطلاق عرفانی است. اطلاقی که در جهان بینی پهلوان چون ترکیبی از **علم شریعت** به **عمل طریقت** و **وصول به حقیقت** و یا بزبان دیگر از مبادی عملی شریعت اسلامی و دریافت شیعی آن، کردار و رفتار فتیان و جوانمردان ایران و از خودگذشتگی و صداقت و حق‌جویی عرفان اسلامی آمیخته است. جنبه‌ی اخلاقی کنز الحقایق که در حقیقت پایه‌های اصول نظری آن منظومه را فراهم آورده بقدری گسترده است که میتوان گفت تمامی این منظومه با بهانه قراردادن علم، تصوف و حکمت و عرفان در جهت آفرینش «چهار چوب اخلاقی» عملی برای فتیان و جوانمردان سیر کرده است.

حیات جان تو از علم دین است
چو دریابی یقین دانی که اینست

بقیه پاورقی از صفحه قبل
فرمود اگر راست میگوئید از اسماء و نامهای اینها بمن خبر دهید. گفتند خداوندا منزهی جز آنچه بما آموخته‌ای چیزی نمیدانیم تو دانا و حکیمی، فرمود **ای آدم از نامهای آنها فرشتگان را باخبر ساز** و هنگامیکه آدم ایشان را آگاه ساخت فرمود: نگفتم من غیب آسمانها و زمین را میدانم و آنچه ظاهر میکنم یا مخفی میسازم باخبر هستم». در این آیات بخوبی واقعه «خلیفه الهی» انسان در زمین و دانستن «اسماء حسنی» و اسرار خدایی و بامانت دادن به انسان توضیح شده است و حافظ نیز باین آیات نظر داشته میگوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه‌ی فال بنام من بیچاره زدند

اگر تو روی خوش داری بهر کار
از آن خویت بهشت آید پدیدار
وگر خوی بدت اندر رباید
از آن جز دوزخت چیزی نشاید
چودانستی که خوی خوش بهشتست
رهاکن خوی بد زیرا که زشت است
دهان تو کلید توست هموار
زبان تو کلیدش ، آن نگهدار
بلا را همچو مردان شو خریدار
که قوت اولیاء را هست هموار
بهشت اندر مثل چون مطبخی دان
که باشد اندرو مرغان بریان
بهشت هر طعام از بهر عام است
تو عامی میل توسوی طعام است
بجز خوردن دگر چیزی نخواهی
مرنج از من اگر گویم تباهی.
تو حیوانی نه انسانی به مقدار
که میلت نیست جز سوی علف زار
مکن از بهر خوردن خلق سوزی
که تا روزست خواهد بود روزی
رهاکن بوالفضولی و هوس را
مرنج از کس مرنجان نیز کس را

شریعت ستیز نقد تند پهلوان از رفتار و کردارهای ضد انسانی

شریعت ستیز وشریعت پردازعارف

که‌در پناه‌کاذب ـ شریعت انجام میشـود اورا بگونه‌ی مرداجتماعی‌مبارزی جلوه‌گر ساخته است. چنانکه دیدیم‌او نه‌تنها رعایت از سنت رسول خـدا و شریعت محمدی راباجان پذیراست، بلکه‌آن‌را باعناصر عـارفانه‌ای نیز درهم آمیخته وچون صلاحی برای آموزش انسانیت راستین بکارگرفته‌است. امادر آن‌هنگامه که‌شریعت بهانه‌ای برای «سودجویی» و«ستمگری» است پهلوان‌را یاری‌تحمل‌او نیست،اوکه عمربرسر جوانمردی ودوستی به‌حق وعشق به‌خلق نهاده‌است،جز آنکه تندوتیز بر چنین «کردارها» بشورد چاره نیست ، پهلوان بر«شریعتی» که بهانه‌ی ستمگری است نفرین میکند و شریعت راستین را باعناصر هوشیار عرفان شیعی‌اش میآمیزدتاآن‌راچون‌وسیله‌ای‌برای‌خدمت به‌خلق‌وخدمت به‌درماندگان نیز خدمت به میلیونها تن‌که اسیر ستم‌اند بکارگیرد. پهلوان واقعیت مسلمانی را از شیخوخیت زهد وفطانت وقضاوت وحاجی‌بودن ومدرس بودن و وعظ‌جدامی بیند وآن را ازقماشی دیگر میشناسد.

چه نیکو گفت آن پیر سخندان
بدان‌صوفی‌ی سرگردان وحیران
که صوفی و امام و شیخ و زاهد
ردا بردار و، قرآن‌خوان و،عابد
مرقع پوش جم جم‌دار و حاجی
دیانت ورز وخلوت کیش وناجی
خطیب و واعظ ومفتی و قاضی
مدرس در وقوف حـال و ماضی

همه گشتی و کارت شد به سامان
کنون وقتست اگر گردی «مسلمان»
«مسلمانی» برون از این مقام است
بگویم با تو رمزی کان کدام است
باخلاص و یقین کن کار خود راست
که حق از بندگان خود همین خواست
بگویم گر ندانی چیست اخلاص
که «قول» و «فعل» تو با حق بود خاص

پهلوان به‌شرح تمامی، این مشخصات را در کنز الحقایق به گفتگو میگیرد و از چند و چون «عمل» «انسانی» سخن بمیان می‌آورد. سخن کوتاه آنکه. پهلوان پوریای ولی چهره‌ی از یاد رفته‌ای که اینک پس از هفتصد سال از طریق این مطالعه نام او زنده میگردد، شخصیت جاویدان و «اسطوره‌ی» نمیرنده‌ای در تاریخ اجتماعی ایران است. نام او برای قرنها درحیات پهلوانی ما بعنوان «شخصیتی واقعی» زنده و گرم کنندهٔ دلهاست و کنز الحقایق او بعنوان میراث و مرده‌ریگی که به‌غفلت اشتباه و گمنامی، فرومانده بود و اینک به‌میراث‌داران حیات معنوی پهلوی سپرده‌میشود درحیات معنوی وادبی وشعر وعرفان واندیشه‌ی ایران میتواند قرنها باقی بماند و برای راه آینده انسانی که مشتاق «همه‌ی سجایای پاک انسانی» است وجویای «غیرت بشری»، «توانایی جسمانی» وخواستار «مبارزه‌ی ستم بر انداز» و «عشق به انسان» است، یادگاری عزیز بشمار آید.

پهلوان پوریا سنت گزار پهلوانی و آداب و مراسم آن

اینک که دفتر تحقیق از زندگی واندیشه و روزگار پوریارا می‌بندم دریغ است که از نقش اودر پایه‌گزاری سنت پهلوانی وکشتی گیری وآداب آن چیزی نگویم زیراکه دراین‌زمینه‌ها پهلوان پوریاراچون دیگرمحدوده‌های اندیشه وعمل،میراثی بزرگ است. آنچه‌که‌درباره‌ی پهلوانی اومیدانیم اینست‌که چنانچه ازچهره‌های اسطوره‌ای تاریخ ایران‌که نامداران آنهارا درشاهنامه ودیگرداستانهای عامیانه‌ی ایران میتوان یافت، بگذریم،قدیم‌ترین چهره‌پهلوان زورخانه‌ای‌که تاریخ ایران بعنوان شخصیتی واقعی‌ارائه میکند، پهلوان پوریای ولی‌است. اوتنها کسی‌است که‌تاریخ پهلوانی ایران، بعنوان‌گرد جوانمردی که «گود پهلوانی زورخانه‌ای میهن ما را بنانهاده و خود میدان دار آن بوده‌است، بمامیشناساند. ماباتام پهلوان پوریاست‌که‌حوزه‌های آموزش پهلوانی‌را بعنوان حلقه‌های درسی‌که درآن فنون‌کشتی وسنگ‌گیری وضمناً جوانمردی وفتوت آموخته میشده‌است درتاریخ‌کشتی وزور- خانه‌ی‌ایران میشناسیم. پهلوان‌پوریا محمودخوارزمی درتاریخ‌پهلوانی کشورما نه‌تنها یگانه‌میدان دارمحفل کشتی‌است، اودرعین حال‌درآداب پهلوانی ومراسم آن‌نیز سنتی‌را پایه‌گذاری کرده‌است که‌بانام او رقم زده‌شده وبرای پهلوانان کشورما بیادگار مانده است سنت دیرینه‌ی «بغرا» پزی‌یا «آش‌رشته پزان» پهلوانان که‌طی مراسمی بانام پهلوان پوریاآغاز وبانام وی پایان می‌پذیرد یکی‌از آن سنت‌های دیرینه است . من‌برای آنکه‌این فصل‌را بیش‌از این بتفصیل نکشانم، به‌سیاق

عمومی‌ای که‌در این تحقیق داشته‌ام دراین موردنیز ازیکی ازبزرگان «فتوت نامه پرداز» ایران یعنی مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری صاحب فتوت‌نامه سلطانی نقل‌قولی رامی‌آورم و این دفتررا می‌بندم صاحب فتوت‌نامه‌ی سلطانی درفصل‌سوم ازباب ششم کتاب خوددربیان کشتی‌گیران مینویسد: در شرح اهل زور از معرکه گیران و ایشان هشت طایفه‌اند، کشتی‌گیران وسنگ گیران وناوه‌کشان وسله‌کشان و حمالان ومعرکه‌گیران ورسن بازان وزورگران. بدان‌که کشتی گرفتن هنری‌است مقبول وپسندیده‌ی سلوك وسلاطین وهرکه‌بدین‌کار مشغول می‌باشد اغلب آنست که‌به‌پاکی وراستی میگذراند ... **وازاولیاءاین سالك مجرد، عارف‌موحد قدوه ابرار پهلوان** محمود پوکیار با حضرت شیخ‌صدر الدین ابراهیم حموی قدس‌سره، کشتی گرفته‌اند وآن قصه‌طولی دارد. واما‌اگر پرسندکه بغرا(آش‌رشته) پختن‌کشتی‌گیران ازکجاست؟ بگوی‌از **پهلوان محمود پوکیار** که‌ولی عصرخود بوده است. اگرپرسند که‌آداب پختن‌آن چنداست بگوی‌هر ادب که در طبخ‌کردن گفتم‌اینجا نیز باید **ودوچیز برآن‌زیاده است: اول** در وقت‌بغرا انداختن، ذکرگفتن، دوم‌یاد **پهلوان مذکور** کردن، ویاد کردن **پهلوان** [پوریا] چنان‌باشد که‌مفتول [دانه‌رشته] آخر همچنان درست **بنام‌پهلوان [پوریا]** دردیگ اندازند وآن‌مفتول درکاسه‌ی هرکه افتدبسیار شادمان شودودیگر شرطها و نکته‌هاهست درمفتول وبغراکه آن‌به تطویل انجامد.»[1] حمیدحمید

۱ـ رك فتوت‌نامه‌ی سلطانی. تألیف‌مولانا حسین‌واعظ کاشفی‌سبزواری

نام‌او زنده و یاداو باماو نفس گرمش یارزندگی‌ما .

حمید حمید

بقیه پاورقی از صفحه قبل

باهتمام محمدجعفر محجوب ازانتشارات بنیادفرهنگ . باب‌ششم فصل‌سوم ص ۳۰۷ .

داستانهای مشهور
در مورد پوریای ولی

در کتب و افواه

کتاب مجالس العشاق (فی التراجم والتصوف) از نظر زمانی نزدیکترین نوشته به‌زمان پوریاست مؤلف آن کمال‌الدین سلطان بن امیر منصور بن امیر بایقرا ابن امیر عمر شیخ بن امیر گورکان از ملوك فرغانه است که در سنه ۹۱۱ (صد و نود سال بعد از مرگ پوریا) وفات یافته و ایام سلطنت او درحدود ۱۵۶ سال بعد از وفات پهلوان محمود شروع شده است. وی در مجلس سی‌وهشتم کتاب ضمن اینکه نام اورا صریحاً پهلوان محمد پوریا خوانده بذکر داستانی از او می‌پردازد که در اینجا برای احتراز از اطاله کلام آنرا تلخیص می‌کنیم:

پهلوان محمد پوریا در خوارزم به کشتی اشتغال می‌ورزیده و روایتی است که ازجانب هند پهلوانی جوان باین قصد که پشت پهلوان خوارزم را به‌خاك بمالد به‌آن سرزمین عزیمت می کند. چون به‌آنجا می‌رسد حاکم خوارزم دستور میدهد که در روز پنجشنبه همه مردم از خرد و کلان درمیدان عمومی و بزرك شهر جمع شوند و بفرمان حاکم اطراف میدان را سایبانها زدند شب‌روز نبرد پهلوان‌محمد برای خبر گیری ازحال ووضع پهلوان‌هندی بطرف‌خانه‌اش میرود چون ثلثی‌از شب میگذرد به‌بام خانه آن جوان میرود و از آنجا مادر پهلوان را

می‌بینندکه روی بر زمین نهاده و دعا می‌کند که خداوند فرزند مرا سرخروگردان‌که فردا پهلوان‌محمد را بیندازد .

صبحگاه تمام مردم جمع شدند و در محل‌های مخصوص قـرار گرفتند و شاه بر تخت نشست به‌نظاره معرکه پرداخت پهلوان تنبـان پوشیده‌وابتدا باتنی‌چند ازکشتی‌گیران کشتی‌گرفت وهمه‌را بینداخت وبعد ازآن به‌جانب پهلوان هندی رفت درهمان ابتدای‌کارکه مشغول دست‌بازی شد احساس‌کردکه پهلوان هندی در دست او خوار و زبون است در اینجا بیاد درد دل پیرزن افتاد و خود را بدست جوان غریب داد وپشت برزمین زد . (گویندکه از همین‌جابودکه پوریا، پوریا شد و درآن‌لحظه‌که برزمین افتاد همه‌کون ومکان را دیدوآنچه نهفته‌بود براو آشکار شد.)

همین داستان را بعضی چنین نقل‌کرده‌اندکه پادشاه جـونه از ولایت هند آوازه پهلوانی پهلوان محمود خوارزمی را شنیده بود و خواست اورا دعوت‌کندکه به‌پایتخت او (ملتان) برود وباپهلوان آنجا دست وپنجه نرم‌کند، بدین منظورکه اورا حتماً راضی به‌قبول دعوت کند زرگربچه‌ای راکه‌محبوب خود بوده به‌طلب‌پهلوان فرستاد. چون جوان زرگر به‌خوارزم رسید وپهلوان را ملازمت‌کرده و صورت حال را بعرض‌رسانید پهلوان این رباعی راگفت :

زرگـر بچه‌ای کـوفت ره ملتان را
آورد بمـن قـاعدهٔ سلطـان را
آنجا که من و همت پیران منست
یك جو نخرد جونه هندستـان را

(البته در «سفینه خوشگو» چنین آمده است :

پهلوان محمود پوریا ازمملکت خـوارزم است و ازکبار اولیا بوده وبه‌تقریبی به زرگر پسری شیفته‌شد واین‌رباعی فرمود:

(زرگر بچه‌ای کوفت....)

القصه پهلوان پسر زرگر را باآن رباعی روانه هند ساخت و از رفتن امتناع‌کرد بعد ازمدتی خواب‌نما شدکه باید بااین سفر برود از این‌رو بازوبند رابرداشت و باجمعی از یاران عزم دیار هندکرد چون به‌حدود آنجا رسید پادشاه جونه باارکان‌دولت خود به استقبالش آمد وپهلوان را اعزاز واکرام‌کرد ومقررکردکه فرداکشتی بگیرد. پهلوان به‌مزارات‌رفت تا زیارت‌کند، برسر مزاری رسید و پیرزنی را روی بر خاك افتاده دیدگفت غم مخورکه مقصود تو وپسر تو حاصلست . صبح که به‌کشتی مشغول‌شدند پهلوان خودرا بدست اوداد وبترتیبی که‌رفت خود را برزمین‌زد .

بعد ازآن پادشاه میل به‌شکارکرد وپهلوان‌را همراه‌خود بـرد . در شکارگاه شاه بدنبال آهوئی‌تاخت وپهلوان اورا همراهی‌کرد تاآنکه شاه به‌نهرابی رسید اسب‌پادشاه دو دست بلندکرد وخواست‌که از نهـر بجهد درطرفةالعینـی پهلوان‌دیـد اگراسب بلند شود باحتمال قریب به‌یقین‌خودوشاه رادر نهر خواهدنداخت. پس ازاسب خودپائین پرید و دو دست اسب را درهوا گرفت وجان شاه را نجات داد. شاه بیهوش شد چون بهوش‌آمد پهلوان راگفت‌که توکاری‌کردی‌که درحیطه قدرت بشر نیست وعمل تو نیروئی بالاتر ووالاتر از نیروی بشر میخواست

برای من بگوکه آن کشتی که توامروز با پهلوان پایتخت جونه گرفتی چه بود و این عمل چیست وعلت کدامست؟ پهلوان دروقت این اشعار سرود :

ما سنگ نیستی بر ترازو نهاده‌ایم
سود و زیان خویش بیکسو نهاده‌ایم
سرگشتگـان بادیهٔ محنت و غمیم
نی در ره وصـال همی رو نهاده‌ایم
بـر گردن امید تن ناتوان خود
زنجیرها از آن خم گیسو نهاده‌ایم
پرخون نه‌این دلست زمحنت،صراحئی است
کانرا ببـزم عشق به‌پهلـو نهاده‌ایم
چشمی رسیده باز،که بنیادکار خود
دیگر بدان دو نرگس جادو نهاده‌ایم
رفتیم ما بحسرت وغم،آه چون کنیم؟
با این دلی که برسر آن کو نهاده‌ایم
شب گشت باز و،آه دگر،ماچه‌ها پزیم
در دیگ سوکه برسر زانو نهاده‌ایم
او بر سر جفا و به‌بین مابه‌صد امید
چشم وفا بر آن خـم ابرو نهاده‌ایم
کودین ودل که باخته درمن مزیدعشق
گوبی که پای بر سر هردو نهاده‌ایم

دستی نمیرسد چو قتالی بزلف یار

قوت زپای و زور ز بازو نهاده‌ایم

ونیز در ادامه این رباعی را فرمود :

گر بر سر نفس خود امیری مردی

ور با دگری نکته نگیری مردی

مردی نبود فتاده را پای زدن

گر دست فتاده‌ای بگیری مردی

پادشاه پهلوان‌محمود را اعزاز واکرام بسیار کرد وبخوارزم روانه کرد. گویند وقتی که جوان‌کشتی‌گیر برسینه او نشست پهلوان دید که تمام حجابات ازدیده بصیرتش برداشته شده وآنچه می‌طلبیده یافته است واز آن پس در زمره اولیای عالیمقدار و رجال‌الغیب قرارگرفت و از اینرو «پریار» نام‌گرفت و بعضی بوکیار گفته‌اند (بطوریکه تحقیق شده بوکیار از اسامی نجسهای هندکه دربین هندیان پست‌ترین نژاد میباشند و اکثراً سیه‌چرده‌اند می‌باشد ولی بهوکیار BHUKIAR که «H» یا های آن غیر ملفوظ است‌بمعنی حامی فقرا میباشدو بمقصود نزدیکتر است .

حکایت دیگری که مضبوط نیست و در اذهان اهل زورخانه یافت میشود از اینقرار است: وی ازمحل‌اقامت خود همراه باچهل‌نفر ازشاگردانش بعزم‌کشتی‌گرفتن با پهلوان سایرنقاط حرکت‌کرد به هر ولایتی‌که رسید پهلوانان نامی‌را برزمین زد تاآنکه وارد پایتختی از بلاد هند شد وبه‌پهلوان آنجا اعلام‌کشتی‌کرد آوازهٔ پهلوانی محمود

بگوش همگان رسیده بود و مادر پهلوان هندی در منزل از اینکه آبروی پسرش فردا در مصاف با پهلوان محمود خواهد رفت می گریست لذا حلوائی نذر کرد برای آنکه جان نان آور خانه‌اش در خطر نباشد. مادر را پهلوان می بیند و باز به همان ترتیب داستانهای مشروحه اورا متقاعد می کند و فردا روز خود را بزمین می زند لیکن چهل نفر شاگردانش او را سرزنش می کنند که این چه کاری بودکه انجام دادی و تو نان ما را با این عمل از بین بردی. (در اینجا لازم بتوضیح است که آنزمان رسم براین بود پهلوانی که برنده میشده از طرف مردم «گل ریزان» میشده باین معناکه: هرکس بقدر وسع خود برای او پول میریخته و این امر بهیچوجه «اعانه‌وار» نبوده بلکه نوعی تشکر وتحسین از پهلوان بوده وهم با این پول بوده که پهلوان باشاگردانش ارتزاق میکرده‌اند) پهلوان چهل نفر یارانش را به بیابان میبرد و باهمه یك یك کشتی میگیرد و همه رازمین می اندازد ودراینوقت آهوئی پیدا میشود که بر شاخش کیسه‌ای زر بسته بود و پهلوان را نیروهای مابعدالطبیعه گل ریزان می کنند (ضرب المثلی درزورخانه‌ها هست که میگویند «روزی مرشد به شاخ آهو بسته‌است» و اصل این ازهمان داستان است عده‌ای میگویند بعد از این پهلوان سر به بیابان میگذارد وغایب میشود و بعضی میگویند از غم این حالات واتفاقات که بر او رفته بود بیمار میشود واز دنیا میرود. صبح روزی که بیجان جسد اورا یافتند آخرین رباعی او به این مضمون درکنار سجاده‌اش بود:

امشب ز سر صدق و صفای دل من

در میکده آن هوش ربای دل من

جامی بکفم داد که بستان و بنوش
گفتم نخورم، گفت برای دل من

رباعیات و دو بیتی‌های متفرقه

اینك به‌نقل بعضی از اشعار پوریای‌ولی که در تذاکر ضبط‌شده می‌پردازیم :

در ریحانةالادب مثنوی زیررا به‌پوریا نسبت میدهد:

اگر تو خوی خوش داری بهر کار
از آن خویت بهشت آید پدیدار

وگر خوی بدت اندر رباید
از آن‌جز ، دوزخت چیزی نیاید

دهان تو کلیدانیست هموار
زبان تو کلید آنرا نگهدار

زبانت را کلیدی همچنان دان
بدان کت آرزو باشد بگردان

به خیری گر بگردانی نعیم است
به‌شری گر بجنبانی جحیم است

در این عالم مزن از نیك و بد دم
که هم ابلیس می‌باید هم آدم

در ریاض‌العارفین تألیف رضاقلی‌خان هدایت رباعیات زیر به‌او منسوب است :

گر مرد رهی نظر به‌ره باید داشت
خود را نگه از هزار چه‌باید داشت

در خانهٔ دوستان چو محرم گشتی
دست‌ودل و دیده را نگه باید داشت

با قوت پیل ، مور می‌باید بود
با ملک دو کون عور می‌باید بود

این طرفه نگر که عیب هر آدمئی
می‌باید دید و کور می‌باید بود

جز دست‌تو زلف تو نیاراست‌کشید
جز پای تو سوی تو نیاراست دوید

ازروی تو چشم من نظرزان ببرید
کانروی بجز چشم تو نتواند دید

گر کار جهان بزور بودی ونبرد
مرد از سر نامرد برآوردی گرد

این کارجهان چو کعبتین است‌وچو نرد
نامرد ز مرد میبرد ، چتوان کرد

آنم که دل از کون ومکان برکندم
وزخوان جهان به‌لقمه‌ای خرسندم

کندم ز سر کوه قناعت سنگی
آوردم و بر رخنهٔ آز افکندم

گر بر سر نفس خود امیری مردی
ور بر دگری نکته نگیری مردی

مردی نبود ، فتـاده را پای زدن
گر دست فتـاده‌ای بگیری مردی

از دفتر عشق راز میخوان ومگوی
مرکب پی این طایفه میران ومگوی

خواهی که دل و دین بسلامت ببری
میبین ومکن ظاهر ومیدان ومگوی

تا بـر سر کبر و کینه هستی پستی
تا پیـرو نفس بت‌پـرستی مستی

از فکـر جهان و قید اندیشه او
چون شیشه آز را شکستی ، رستی

ونیز بنا به‌نوشته قاموس‌الاعلام رباعی‌زیر از اوست :

مـرد تمام آنکه بگفت و بکرد
وانکه نگفت و نکند نیم مـرد

وانکه نگفت و نکنـد زن بـود
نیم زن است آنکه نگفت و نکرد

تذکره سفینه خوشگو نیز رباعی زیر را از پوریای‌ولی‌میداند:

جانا به قمارخانه رندی چندند
بـا مردم کم عیـار کم پیـوندند

رندی چندند وکس نداند چندند
بر نسیه و نقد هر دو عالم خندند

در مجالس العشاق مثنوی زیر را در بیان آنکه مجرد اسلام ظاهری درمعرفت حق تعالی تمام نیست می آورد .

چه نیکو گفت آن پیر سخندان
بدان صوفی سرگردان حیران
که صوفی و امام و شیخ و زاهد
ردا بردار و قرآن خان و عابد
مرقع پوش و جم جم دار و حاجی
مصلا گیر و مسجد جوی و تاجی
خطیب و واعظ و مفتی و قاضی
بدرس وقتهای حال و ماضی
همه گشتی و شد کارت به سامان
کنون وقتست اگر گردی مسلمان
مسلمانی ورای این و آنست
که آن ازعلم خاص الخاص جانست
بکس مپسند آنچت نیست درخور
مسلمانی همین است ای برادر

* * *

سه نقطه یکی شدند در اصل وجود
تا آدم بیچاره در آمد بسجود
عشق ومی و جام هرسه یاری کردند
تا طاعت ابلیس نگردد مردود

مسلمانی و رای این و آن است
که آن از علم خاص الخاص جانست
بکس مپسند آنچت نیست در خور
مسلمانی همین است ای برادر

از مثنوی کنز الحقایق

اگر تو خوی خوش داری بهر کار
از آن خویت بهشت آید پدیدار
وگر خوی بدت اندر رباید
از آن جز دوزخت چیزی نیاید
دهان تو کلیدانی است هموار
زبان تو کلید آن، نگه دار
بهشت و دوزخت را یك کلیدست
کلیدی این‌چنین هرگز که دیدست
کزو گه‌گل دهد در باغ و گه خار
گهی جنت گشاید زو گهی نار
زبانت را کلیدی همچنان دان
بدان کت آرزو باشد بگردان
بخیری گر بگردانی نعیم است
بشری گر بجنبانی جحیم است
در این عالم مزن از نیك و بد دم
که هم ابلیس می‌باید هم آدم

چه نیکو گفت آن مرد سخن دان بدان صوفی سرگردان حیران
که صوفی و امام و شیخ و زاهد ردا بردار و قرآن خوان وعابد
همه گشتی و کارت شد به سامان کنون وقت است اگر گردی مسلمان

بسم الله الرحمن الرحیم

منتخبی از متن کنز الحقایق

بنام آنکه جان را نور دین داد خرد را در خدادانی یقین داد
خداوندی که عالم نامور زوست زمین و آسمان زیر و زبر زوست
فلك اندر رکوع استادهٔ اوست زمین اندر سجود افتادهٔ اوست
توان اندر صفاتش ره بریدن ولی در ذات او نتوان رسیدن
ز ذاتش در صفاتش ره نیابند بکوشی سوی ذاتش چون شتابند
بسی کوشیده گویند از صفاتش ولی عاجز شوند از کنه ذاتش
کمال معرفت شد ما عرفناك از آن گفتند پاکان ماعبدناك
هزاران قرن اگر چه علم خوانند یك از صد ها صفاتش هم ندانند
یقین دانم که گرچه بیش گویند بقدر فهم و عقل خویش گویند
نخواهم آنچه گوید مرد گمراه از آن گفتار ها ، استغفرالله
نگویم گه چنان و گه چنین کرد که گاهی آسمان وگه زمین کرد
که او معبود و ایشان چون عبادند نمیرد او ، بمیرد آنچه زادند
بقای جاودانی جز ورا نیست پرستیدن بجز وی را سزا نیست
من بیچاره سرگردان از آنم که نتوان گفت با کس آنچه دانم
ز حجر حال خود دانستم این بار که خاموشیم بد ، از گفت بسیار

فـرو مانم بره یا رب تو دانـی توانـائیم ده چـون میتـوانی

فی نعت سیدالمرسلین(ص)

محمد آنکـه او را گفتـه لولاك ز بهـر تست این دوران افلاك
نبد عالم که نور پـاك او بـود مشرف گشتة لـولاك او بـود
نبی انبائی از جان و دل بود هنوز آدم میان آب و گل بود
نبودی عـالم، ار نـورش نبـودی زهی مانم ، اگر سورش نبـودی
وجود ما زمین و او فلـك بـود بصورت چون بشر، معنی ملك بود
کسی کورا بشـر دانست یـا گفـت خطا کرد و خطا دید و خطا گفت
بشـر را رهنمـائی نیست در راه بشر هر گز نـداند راه از چـاه
بصورت‌گرچه همچون ما بشر بـود هم او جان ملك را تـاج وسر بود
نزول روح بر فنبس دلیـل است کـه پیغمبر وهم خیر النبیل است
ز پیش او بود ، گرچه آمد از پس چه نسبت باشد او را با دگر کس
چومیوه است او واینها بیخ‌شاخند چو یاقوتست و دیگـر سنگلاخند
چوخط معجزحق ، راست برخواند خطوط مصطلح از پیش خود راند
از آن معنیش ارنـی گفت مـولا که آن خطرا بحق او خواند ، اولا
ولی چـون غالیند این اهل سورت نشاید گفت معنـی را ز صورت
چو بشنـاسی حقیقت مرد مـردی بـروح جـاودانی زنده گردی
باو حق گفت و او با ما از او گفت نکو دید و نکو گفت و نکو گفت
هرآنکس وزپی او رفت و دریافت شقـی‌شد آنکـه روی ازراه‌او تافت
ز فیض نور حق پر نـور خـاکش تحیـات خدا بـر جان پـاکش

در بیان فضیلت امیرالمومنین علی (ع)

علی بد آنکه در شب شمع دین بود — همه پوشیده‌ها پیشش یقین بود
علی بد آنکه او شیر خدا بود — به‌علم و دین، زبیر مصطفی بود
از آن او نام نامیش علی بود — که حق‌را از دل و از جان ولی‌بود
علی و مصطفی بودند یك نور — علی از مصطفی هرگز نبد دور
نبی در گوش او یك علم در داد — از آن اندر دلش صدعلم بگشاد
از آن میگفت پیوسته سلونی — جمیع‌العلم قیلان تند خونی
نبی بد شهر علم و او در او — از آن حدی نباشد از بر او
چو در عالم یکی محرم ندیدی — سخن با چاه او گفت و شنیدی
همه سر نبی با چاه میگفت — کسی آگه نشد شب در کجا خفت
نه هرگز خمر خورد ونه‌زنا کرد — نه هرگز در قضا رو بر قفا کرد
خلافت گر چه درپایانش فرمود — امامت تا قیامت آن او بود
نبی در حق او کاری نکو کرد — ز دختر نسل خود اولاد او کرد
چو فرمان آمد آن اولی نبی را — که‌وقت آمد ولادت ده اخی را
در آن وادی که او را جمع بودند — که هریك چون‌چراغ وشمع بودند
که نامش بد حریره، عم در افواه — در آنجا منزلی میکرد در راه

در سبب نظم کتاب

اگر صد سال من جوینده باشم — ز یك سرش هنوز آگه نباشم
شنیدم من که مردان سخندان — همی گفتند از اسرار قرآن
شرایع را حقایق هست بسیار — شرایع بیحقایق نیست بر کار
بهر لفظی که اندر شرع گفتست — یقین میدان دوصد معنی نهفتست

که هریك به بود از در شهوار ولی پوشیده به از ناسزاوار
هرآن عاقل که باشد طالب دوست یقین دانم که باشد مغز در پوست
توقع دار از آن یاران که خوانند که اصلاحی کنند از هرکه دانند
چو گفتم اندرو چندین حقایق نهادم نام او کنزالحقایق
چو دوری جمله از راز حقیقت نگهدارش که نیکست آن طریقت
نبود این سر چو هرگز در حسابم سبب این بود از نظم کتابم
مرامقصود ازآن جز معرفت نیست خدا داند کز اظهار صفت نیست
اگر چه این سخنها می نهفتم چو وقت آمد زحق حالی بگفتم

در تحقیق ایمان و اسلام

چه‌فرق است ای‌پسر ازجسم تاجان چنان دان فرق در اسلام و ایمان
مسلمانی همین قول بجان است چوگفتی جمله مالت در امان است
اگر با تو کسی بد کرد بد کرد تو عفوش‌کن‌که‌هم برجان خودکرد
چو همسایه ز تو ایمن شد ای یار شوی مؤمن، برادر را نگهدار
در اسلام باشد سوی دنیا در ایمان بود در کوی عقبی
مسلمانی تن، اینجا لسان است ولی ایمان جان تصدیق آنست
بعلم ار بگذری ز اسلام و ایمان یقین اندر رسی در ملك ایقان
یقین گردد ترا سر خدائی نجوئی بعد از این از وی جدائی
نهادت را حقیقت چون حدود است چو بگذاری و نشناسی چه‌سود است
مسلمانی بود گر بر زبانت منافق زان بود گرم خیانت
نفاق بیخبر، حرفی دگر نیست زبان‌گویان ودل‌را زان خبر نیست
اگر دل با زبان یکسان کنی تو هرآنچت گفت حق فرمان کنی تو

در تحقیق طهارت فرماید

ز نیك و بد هر آنچه خلق گویند
تو منت‌دار زانکت جامه شویند

کسی کت جامهٔ تن پاك شوید
یقین میدانکه از تو سیم جوید

همین معنی کسی کت جامهٔ جان
بشوید، دار ازو منت فراوان

تنت چون جامهٔ جانست ایدوست
ولی‌وقتی که پاکیزه است و نیکوست

غبار جامهٔ تن شوخ و چرکست
ولیکن شوخ آن از کفر و شرکست

لباس تن بآب جوی میشوی
طهور جان ز آب علم و دین جوی

ز خشم و کینه و از شهوت و آز
درونت پاك کن وانکه وضو ساز

نماز نا نمازی نیست مقبول
نخستین باشد او را کلب مشغول

حدث دنیاست زیرا نیست سردار
بترك او حدث از پیش بردار

چو دنیا را نبی خوانده است جیفه
مکن جیفه دگر در بند نیفه

خشوع مؤمنان جان، نمازست
از آن معنی که آن با دوست رازست

در تحقیق نماز فرماید

اگر از جان و دل با حق برازی
یقین میدان که دائم در نمازی

به بر از خلق و با حق جوی پیوند
بحق الله، ادا کن رکعتی چند

از اول بفکن این دنیا پس سر
پس آن گاهی بگو الله اکبر

چو استادی و دانستی چه جایست
بهر روئی که رو آری خدایست

چو میدانی که نیت چیست، باری
به نیت‌کن چو خواهی کرد کاری

قرائت چیست؟ با حق راز گفتن
نیاز خویش با او باز گفتن

حضور قلب میباید در این کار
اگر داری، و گرنه رو بدست آر

اگر چه ما نمازی میگذاریم
ولی در وی حضور دل نداریم

خداوندا حضوری بخش مـا را | اجابت کن بفضلت این دعا را
ترا با تو چو بود اندر وجودست | تنت فارغ چو شیطان از سجودست
ولی چون بود خود را ترک کردی | برو سجده کن اکنون زانکه تردی
برو نیت نکو کن پس قدم نـه | که نیت مؤمنانرا از عمل بـه
نماز پنج وقتی سهل بـاشد | توان کردن چو مرد اهل باشد
نمازی کان بحق دین را قرین است | یقین میدان صلاة دائم اینست
بسی خفتی کنون برخیز ازخواب | جماعت فوت خواهد گشت ، دریاب
نخست از فاتحه بشناس خود را | بخوان پس قل هوالله احد را
اگر بر فاتحه خود یـافتی راه | دلیل ذات حـق بـس قل هوالله
نماز معنوی آن علی بـود | که جان او ز نور حق جلی بود
که پیکان ار کشیدش مرد از پای | نجنبید از حضور خویش در جای
تو هم گر عابدی بگـذار عادت | که اینست ای اخی سر عبادت
نماز ار میکنی همچون علی کن | که سعئی با نبی و بـا ولی کن
نمازی کز سر صدق و صفا نیست | اگر در کعبه بگذاری روا نیست
بخوان یکراه ویل اللمصلیـن | مکن سهو این نمازت در ره دین
بیا جان پـدر بشنو ز محمود | جز اینش از حقیقت نیست مقصود
نماز از صدق کن اینست اولی | که تا یابی جزایش قرب مولـی
چو بینی مستحق ، از طعم وطیبی | بضائت چـون بـود میده نصیبی
ز امن شرع نی از ترس و بیمی | ببایـد دادنت از بیست ، نیمی
ز مال و گوسفند و گاو و استر | بده چون شد نصاب آن ز حد در
چو دادی گـوسفند و غله و زر | ذکاة فطرتت آید میـسـر
زکوة فطره زان بر سر فکندند | که تا معلوم گردد خلق چندند

بهر چیزی زکوتی هست بر ما ... ز سیم و غله و انگور و خرما
مرا در کیسه نقدی بد ، گشادم ... زکوة نقد خویش از علم دادم
چو خواهید این سخن را عین تحقیق ... بیاموزید از بوبکر صدیق
زکوة عاشقان خود ترك جانست ... نمیدانم کرا خود برك جانست
ز دست و پای وچشم وگوش و بینی ... زکوتی هست اگر برهوش بینی
بهر دم کز خدا آید حیاتی ... ازآن برخویش واجب دان ذکوتی
زکوة خاصگان آن علی بود ... علی کرد آنچه حق فرمانش فرمود
نکرد این کار از خلق جهان کس ... ذکوة اندر نماز او دادی و بس
سه قرص جو چو از بهر خدا داد ... خداوندش عطا از هل اتی داد
تو هم گر میتوانی اینچنین باش ... زدنیا دور شو ، در راه دین باش
زکوة ار میدهی بر بینوا ده ... نه از بهر ریا بهر خدا ده

هم در تحقیق نماز وزکوة گوید

زکاتی کان بحق باشد ، قبول است ... قبولش کن که این قول رسول است
چنین گویند مردی بود قصاب ... بخیلی کز نخیلی میخورد آب
زکوة سیم و زر هرگز ندادی ... وگر دادی بسی منت نهادی
جگر پاره نهاده بود در پیش ... خریداریش آمد جفت ، درویش
سئوالش کرد آن درویش در بند ... بچندش میفروشی آن جگر بند
بدو گفتا که ای درویش بیمار ... زکوتم گشت واجب جای دینار
بخر از من بدین مقدار این را ... زکوتم این بود ، بردار این را
چو درمانده بد آن درویش حیران ... بدان مایه زکوة ، ازوی خرید، آن
گرفت و روی خود سوی سرا کرد ... بدان قصاب بسیاری دعا کرد

ولی‌زان پس چوگفتی : بیع آنست
خداوندا تو میدانی گران است

زکوتی کاینچنین باشد بمنت
چه سنجد آن بمیزان قیامت

زخشم و شهوت و از حرص وکینه
تهی کن ای پسر امروز سینه

ندانی در قیامت زین چهارت
برآرند از دل و از جان دمارت

در تحقیق حج و ارکانش فرماید

جهاد صورتی ، با کافرانست
که منکر گشت حق را ؟ کافرآنست

جهاد معنوی را نیز دریاب
چو دانستی بکن جهدی دراین باب

چو امارست نفست ، کافرست او
زجمله کافران کافرترست او

بحکمت دعوتش کن سوی ایمان
بریزش خون که تا گردد مسلمان

که گر از نور ایمان پاك گردد
بمعنی برتر از افلاك گردد

وگر دانی که نفست سرکش افتاد
یقینت میدهد یکروز بر باد

بکن بر کافر نفست جهادی
که بر کافر نباشد اعتمادی

جهاد نفس کافر را چه مقدار
جهاد کافری نفسست و دشوار

بجان بشنو که قول حیدر است این
که درمحراب گفت ودرخوراست این

که چون فارغ شویم ازجنك اصغر
به پیوندیم زین پس جنك اکبر

چرا محراب را محراب خوانند
که در وی نیز حریت توانند

جهاد اصغرت با کافران دان
جهاد اکبرت با نفس وشیطان

بعلم ار نفس شیطان را نگیری
کنی در بند فرمانش اسیری

یقین در پیش تو زاری کند او
در این ره مر ترا یاری کند او

بکن پیوسته تو ، با نفس پیکار
بکش یا کشته شو ، در راه او زار

که گر در قتل نفس خود رسیدی
یقین میدان که در معنی شهیدی

به تیغ شرع نفست را شهـادت
بـده کاینست در معنی جهـادت

در بیان قد رجعنا من‌جهاد الاصغر

تو خشم و شهوتت در زیـر پا کن
نه بهر نفس خود بهـر خدا کن

خداوند خداوندان اسـرار
چو نور خویشتن را کرد اظهـار

ز عکس نور او شد روح عـالـم
که خوانندش حکیمان روح اعظم

ز روح اعظم و از امر اعـلا
پدید آمـد بخلعت عقل اولـی

حدیث از سید سـادات نقلست
که مخلوق نخستین امر و عقل است

بامر از عقـل نفسی کـرد پیـدا
چنان کز جنب آدم شخص حوا

ز عقل و نفس پیدا شد طبیعت
که میخوانندش استادان صنعت

طبیعت کرد بهر خـود هیـولا
وزو بسیار صورت کرد پیـدا

ازآن پس عرش و کرسی و سموات
که باشد اندرو چندین علامات

ز نور و ظلمت و افلاك و انجم
ز ارکان و مـوالید و ز مـردم

چو صورت بست ازاین پس نفس انسان
جدا کردش بنطق ، ازجمع حیوان

زحق نفست براین ترتیب و مقدار
بچندین واسطه آمد پـدیـدار

ازو بهتر نیاید هیچ موجـود
ز موجودات ، او بودست مقصود

کسی کو محرم سر خدا نیست
امانت را بدو دادن روا نیست

مثالت گـر نکو مفهوم گـردد
ترا سری از آن معلوم گردد

پایان

فهرست رجال و نام های اشخاص

کتاب زندگی نامهٔ

پهلوان پوریای ولی

آ

الف

ب

توضیح و اشاره

درجریان تحقیق اززندگی‌واندیشه **پهلوان پوریای ولی** چنانکه در متن تحقیق نیز بکرات اشاره کرده‌ام امید این بود که با یافتن نسخه بدل های مطمئن از متن «**کنزالحقایق**» و مقایسه‌آنها با نسخه‌ی موجود کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی «**نسخه‌ی در اختیار**» متن انتقادی و درستی به خواننده تحویل شود. ولی متأسفانه تا پایان چاپ بخش اول کتاب چنین توفیقی حاصل نیامد و زمانی توانستیم به نسخی چند که بتوان با رجوع بآنها متنی علمی از آن منظومه ارائه‌کرد، دست بیابیم که‌کار چاپ کتاب بپایان رسیده بود و تعویق انتشار کتاب نیز بعلل متعدد نه بسود ناشر و نه بسود خوانندگانی بودکه در انتظار انتشار این اثر بودند. لذا درستتر این دانستیم که به نشر منتخبی از منظومه‌ی والای **پوریا** بعنوان نمونه‌ای از کار او در این‌چاپ بسنده کنیم ونشرچاپ متن انتقادی و درست و کامل منظومه را در آیندهٔ نزدیکی که زیاد هم دور نیست انجام دهیم.

لذا ضمن پوزش ازخوانندگان ارجمند که مشتاقانه درانتظار متن‌شیوا و والای **کنزالحقایق** هستند بآنان این وعده را میدهیم که بسیار زودتر از آنچه که ممکن است متن جداگانه‌ی آن منظومه را با چاپی انتقادی و علمی ضمن مقدمه‌ای روشن چاپ و در اختیار آنان خواهیم گذاشت.

DATE